

نقش ایران و ایرانیان در واقعۀ شریف ظهور

قوم نشان شده

اسماعیل شفیع سرروستانی



۱۳۸۱



بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

اسماعیل شفیعی سروستانی

قوم نشان شده

نقش ایران و ایرانیان در واقعه شریف ظهور

سرشناسه: شفیعی سروستانی، اسماعیل، ۱۳۳۷-
عنوان و نام پدیدآور: قوم نشان شده (نقش ایران و ایرانیان در واقعه شریف
ظهور)/ اسماعیل شفیعی سروستانی
مشخصات نشر: تهران، موعود عصر (عج)، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص، مصور
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۱۸-۲۷
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه
عنوان دیگر: نقش ایران و ایرانیان در واقعه شریف ظهور
موضوع: مهدویت- انتظار
موضوع: آخرالزمان
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۹ق۷ش/۲۲۴BP
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۵۶۷۲۶

قوم نشان شده (نقش ایرانیان در واقعه شریف ظهور)
نویسنده: اسماعیل شفیعی سروستانی
ناشر: موعود عصر (ع)
ویرایش: واحد پژوهش
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۱۸-۲۷
قوم نشان شده

انتشارات موعود
قیمت: ۵۰۰,۰۰۰ ریال



تلفن مرکز پخش: ۰۲۱-۶۶۴۵۹۳۷۴ | نمابر: ۰۲۱-۶۶۴۵۹۳۳۷
فروشگاه اینترنتی www.shop.mouood.com

نشانی ناشر: تهران - صندوق پستی: ۸۳۴۷-۱۴۱۵۵
تلفن: ۸۸۹۴۱۲۱۳۵-۸۸۹۴۱۳۳۷ | نمابر: ۸۸۹۴۱۴۰۲
فروشگاه اینترنتی: www.yaranshop.ir

فهرست مطالب

مقدمه.....	۷
فصل اول: ورود به گردونه تقدیر کلی الهی.....	۹
گفتار اول: تمامیت یک قوم.....	۱۱
گفتار دوم: تولد اسلام.....	۱۵
۱. ایران؛ مهد اسلام شیعی.....	۱۶
۲. موقعیت دینی و اجتماعی ایران قبل از اسلام.....	۱۷
۳. قیام‌های مردمی و نتایج آن.....	۲۱
۴. یک دعوت‌نامه ساده.....	۲۲
۵. اولین ایرانیان مسلمان.....	۲۴
۶. حمله اعراب مسلمان به ایران.....	۲۷
۷. نامه عمر بن خطاب به یزدگرد سوم.....	۲۸
پاسخ یزدگرد سوم به نامه عمر بن خطاب.....	۲۹
۸. فتح ایران.....	۳۲
۹. موالیان ایرانی.....	۳۹
۱۰. چرا اسلام، چرا تشیع؟.....	۴۱
گفتار سوم: سابقه دین‌داری و یکتاپرستی.....	۴۵
گفتار چهارم: ایران، ایرانی و اسلام.....	۵۵
۱. ستایش ایران و ایرانیان در قرآن و حدیث.....	۵۶
۲. یاران ایرانی تبار ائمه(ع).....	۶۴
۱-۲. سلمان فارسی، سلمان محمدی.....	۶۴

۶۸.....	۲-۲. دیگر صحابی و یاوران ایرانی اهل بیت(ع)
۷۰.....	۲-۳. وکلای امام زمان(عج)
۷۲.....	۲-۴. حاملان علم در ایران اسلامی
۸۱.....	گفتار پنجم: امام رضا(ع) و ایران
۹۱.....	۱. هجرت امامزادگان به ایران
۹۴.....	۲. سازمان وکالت
۱۰۱.....	گفتار ششم: نگهبانان دین
۱۰۱.....	حوزه‌های علمی شیعی در ایران
۱۰۴.....	۱. ری، اولین پایگاه حوزه علمی شیعی در ایران
۱۰۵.....	۲. قم، مرکز تجمع علما و محدثان
۱۰۹.....	۳. حوزه علمی اصفهان
۱۱۳.....	۴. حوزه علمی خراسان
۱۱۷.....	۵. حوزه علمی تبریز
۱۱۹.....	۶. حوزه‌های علمی شیراز
۱۲۳.....	فصل دوم: نقش ایرانیان در واقعه شریف ظهور
۱۲۵.....	گفتار اول: کانون تشیع و نابودی بنی اسرائیل
۱۲۹.....	گفتار دوم: ایران یک اردوگاه است
۱۳۹.....	گفتار سوم: معركة قرقرسیا، طوفان بزرگ
۱۴۵.....	گفتار چهارم: گپ (GAP)
۱۴۹.....	گفتار پنجم: کانون تشیع و زمینه‌سازان
۱۵۷.....	گفتار ششم: ایران به پا می‌خیزد!
۱۶۵.....	گفتار هفتم: کانون تشیع و واقعه شریف ظهور
۱۸۱.....	گفتار هشتم: واقعه بداء
۱۸۷.....	کتابنامه

مقدمه

موضوع و محتوای «قوم نشان شده»، مجاهدتی است برای درک تدبیر طراح تقدیر، در کار آمد و شد «ایران» و ایرانیان بر پهنه هستی و البته به دور از نگاه تماشاگر انسانی محصور در قید زمان و مکان فانی؛ بلکه از آن دست نظاره‌گری که حافظ داشت تا شاید از زبان سوسن راز رفتن و باز آمدنش را دریابد.

عارفی کو که کند فهم زبان سوسن تا بپرسد که چرا رفت و چرا باز آمد

آنکه در تماشای صورت راغ و باغ و بهار و خزان سر در پی این راز می‌نهد، در خود می‌ماند؛ در حالی که برافتادن پرده پندار از جلوی دیدگان مردان خدا، معلوم می‌سازد؛ آنکه در کار هستی، از روی حکمت و مدبرانه نقش می‌آفریند، خالق یکتایی است که در کتاب مبین و لوح محفوظش، افتادن حتی یک برگ از درخت نیز ثبت است.

سال‌هاست که سر در پی «خودبنیادی» گذارده و خود را و جهان را به خود وانهاد و مبتلای حوادث و هواجس می‌پنداریم و در این همه، رأی خود را مؤثر مطلق فی الوجود معرفی می‌کنیم. کاش درمی‌یافتیم که مردانی از روی خردورزی فرموده‌اند:

عقل جزوی را وزیر خود مگیر عقل کل را سازای سلطان وزیر

نه ایران و ایرانیان و نه هیچ قوم و سرزمین دیگری یله و رها در میان طوفان نیست؛ جملگی بی‌آنکه بدانند، در دست کارساز بنده‌نوازی رقم زده می‌شوند تا واسپس صد آزمون در میان سنت‌های لایتغیر دریابند که چه

بودند، از کجا آمدند و لاجرم به کجا خواهند رفت.

«قوم نشان شده»، حدیث یک انتخاب آسمانی است. مشیتی تا تحت اراده خداوند، مردمی و سرزمینی، پیراسته از آلودگی کافرانه و آراسته به زیور پاک‌نهادی و جوانمردی، مهیای تأسیس بزرگ‌ترین کانون تشیع در جغرافیای «ایران» شوند.

این اثر، سر در پی آن دارد تا جایگاه و نقش ایران و ایرانیان را در گردونه هستی دریابد و البته به مدد کلام عقلی و نقلی بزرگ مردان اهل حکمت و دانایی؛ حاصل تلاش و مجاهدتی است برای کشف راز وارد ساختن ایران به گردونه بزرگ دین جهانی پیامبر آخرالزمان(ص)؛ راز انس و الفت آنان با اهل بیت پیامبر اعظم(ص)؛ راز ماندگاری در میان طوفان‌های ویرانگر؛ راز مهاجرت بزرگ مردی از قبیله ایمان و رستگاری، حضرت علی بن موسی الرضا، علیه السلام، به ایران و بالآخره همراهی در تأسیس «ملک عظیم خداوندی» که با ظهور کبرای حضرت مولانا صاحب الزمان، علیه السلام، محقق خواهد شد.

این اثر را به تمامی تقدیم حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا(ع) می‌کنم؛ همو که در سایه‌سار بیرق سبزش ایران، ایرانیان و جمله شیعیان اهل بیت(ع) همواره سربلند می‌مانند. ان شاء الله

رمضان ۱۴۳۱ ه.ق.

اسماعیل شفیعی سروستانی

فصل اول

ورود به گردونه تقدیر کلی الهی

گفتار اول: تمامیت یک قوم

بر اهل تحقیق پوشیده نیست که تمامیت یک قوم، پهنای جغرافیای خاکی اش نیست. آنچه قومی را از دیگر اقوام منفک و قابل شناسایی می‌سازد، در جغرافیای فرهنگی و هویت قومی اش نهفته است و نه در عرض و طول خاکش. در ظرف جغرافیای خاکی، این هویت مجال ظهور و بروز می‌یابد؛ نه آنکه خاک فی نفسه دارای اصالت و هویت باشد.

چه بسیار اقوامی که جغرافیای خاکیشان در عصر بالندگی فرهنگی دچار آسیب و هجمه شده است؛ اما به دلیل جوانی و بالندگی فرهنگی به سرعت امکان تجدید حیات خود را یافته و حتی تمام نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مهاجم را از خود و هویت خود متأثر ساخته‌اند.

ضعف و فتور عارض بر صورت بیرونی و مناسبات مادی حیات، حاصل بروز ضعف و فتور در بنیادهای فکری و فرهنگی هر قوم است. موریانه سستی از ساخت فکری و فرهنگی شروع و به تدریج صورت‌های تمدنی و مادی را هم متأثر ساخته و می‌پوساند. در هنگامه آشکار شدن ترک و شکاف بر دیوارهای حیات، با زیرکی باید دریافت که سال‌ها پیش از این، دیوارهای حیات فرهنگی فرو ریخته و از بین رفته‌اند. در موقعیتی چنین، آذین بستن صورت‌ها و افزایش رنگ و لعاب‌ها، بی‌شبهت به آرایش و مشاطه‌گری عجزه‌ای کهنسال نیست. چنانچه تجدید حیات فرهنگی از درون اتفاق نیفتد یا آنکه بن مایه‌های فرهنگی، امکان، قوه و استعداد قوام بخشیدن به بنای تمدنی مورد نیاز عصر را

نداشته باشند، هر قومی مهبیای تأثیرپذیری از بیرون می‌شود. به عبارت دیگر طفیلی حیات فرهنگی و تمدنی سایر اقوام می‌شود. خواه جغرافیای خاکی‌اش مورد هجوم واقع شده باشد، خواه نشده باشد.

یکی از نشانه‌های جدا افتادگی و انسلاخ فرهنگی در هر قوم، پیچیده شدن مناسبات و روابط آنها، تمرکز همه قوا برای آذین بستن صورت‌ها و تظاهر و نقش بازی است. در حقیقت این همه، پرده از بحرانی برمی‌دارند که به زودی رخ می‌نماید.

آنگاه که قومی در دریای زلال هویت و فرهنگ خود غرق است و چون ماهی در آن شنا می‌کند، نیازمند تظاهر و صورت‌بندی نیست. نسبت و رابطه نزدیک میان باطن و صورت و درون و بیرون، همه را از جلوه‌گری، تظاهر و نقش‌بازی مستغنی می‌سازد. معمولاً اقوام آنچه را از دست داده‌اند، می‌نمایانند.

در واقع، اقوام در آستانه فروپاشی و بحران، مبتلای نقش‌بندی ایوان و آرایش صورت مناسبات می‌شوند. تلاشی مذبوحانه برای به نمایش گذاشتن آنچه که در حقیقت وجود ندارد.

پیچیدگی مناسبات و بروز پراکندگی و اغتشاش در آنها که حاصل جدا افتادگی عمل و نظر است، دومین نشانه انسلاخ فرهنگی و آمادگی برای فروپاشی اقوام در حوزه تمدنی است.

آیا هیچ‌گاه از این پنجره به زندگی عمومی ساکنان شرق اسلامی، طی دو‌یست سال اخیر و وضع تعلیقی آنان در حاشیه فرهنگ و تمدن غربی نگریسته‌اید؟ آنان در وضعی میان شرق و غرب، سنت و مدرنیته و آسمان و زمین مانده‌اند. از همین رو هر یک از اعمال و اقوال فردی و جمعی آنان رو به ساحتی و دیاری دارد؛ سری در تقوا، خویشتن‌داری و حدود شرعی مناسبات و معاملات دارند و سری در دنیای مدرن بی‌حفاظ، بی‌حدود و باز. این همه را در معماری، شهرسازی، پوشش و سایر معاملات آنان می‌توان جست‌وجو کرد.

میان آنچه که حاصل هویت مذهبی آنان است و آنچه که دل بدان بسته‌اند تا مترقی و متمدن جلوه کنند، نسبیتی نیست؛ چنان که آنچه که می‌کنند، در حقیقت نسبتی با حقیقت غرب و حوزه فرهنگی و فلسفی غربی نیز ندارد.

این همه حکایت از پراکندگی و جدا افتادگی ساحات نظری و عملی آنان دارد. آنان در گستره تمدنی، غرب را پاس می‌دارند و برای تطبیق خود، ادب و فرهنگش را پذیرا گشته‌اند؛ لیکن میراث فرهنگی و مذهبی پدران خویش را هم در قالب برخی رسوم به نمایش می‌گذارند و با تخفیف آن، صورتی بی‌روح از آن را بر حیات این جهانی غربی بار می‌کنند تا با خیالی آسوده و وجدانی آرام، به این حیات نه این و نه آنی ادامه دهند و روزگار بگذارند.

همواره و در همه ادوار تاریخی، آنگاه که «تاریخ» قومی به سر می‌رسد، در وضعی میان عهد ماضی و عهد آتی، نوعی آشفتگی و بحران را تجربه می‌کند، تا آنکه ستاره بخت تاریخ و عهدی جدید طلوع کند و بر ساحات فرهنگی و تمدنی آن قوم نوری و رنگی بیافشاند. این تابش، متأثر از عهد جدید پا گرفته، به تمامی صورت‌های فرهنگی و تمدنی رنگ و صورت متناسب با خود را می‌زند و همه را از خود متأثر می‌سازد.

شاید وضعیت آشفته و پراکنده فرهنگی و تمدنی عصر «ساسانی» را از این منظر بتوان نگریست. وضعی که «ایران» و ایرانیان را مستعد فروپاشی و استحاله در حوزه فرهنگی جدید و عهدی می‌ساخت که با بعثت نبی اکرم (ص) از «حجاز» طلوع کرده بود.

گفتار دوم: تولد اسلام

اسلام در بهترین شرایط تاریخی و در برگزیده‌ترین موقعیت جغرافیایی، یعنی «جزیره العرب» متولد شد. در میان دو امپراتوری «روم» و «ایران» که به دلیل پیشینه فرهنگی و تمدنی واجد همه قدرت در مناسبات سیاسی، اقتصادی و نظامی بودند. طلوع ستاره بخت اسلام و عهد پیامبر آخرالزمان در سرزمینی فاقد هر گونه نظام سیاسی و پیشینه تمدنی بزرگ و در حاشیه همه رویارویی‌های فکری و فلسفی آن دو امپراتوری، رازهای بسیاری را در خود نهفته دارد. این موقعیت و شرایط سخت اقلیمی، نه تنها جزیره العرب را از نفوذ و سیطره تمام عیار آن دو قدرت در امان می‌داشت؛ بلکه مانع از نفوذ و بسط آموزه‌های فلسفی و نگرش‌های کلی آن دو امپراتوری در میان ساکنان این منطقه نیز بود. گوستاو لوبون، نویسنده فرانسوی و صاحب کتاب «تمدن اسلام و عرب» در این باره می‌گوید:

از نظر بدی موقعیت، کمتر موقعیتی در دنیا را می‌توان مثل مکه یافت. «مکه»، در میان دره کم وسعتی بر سر راه کاروانیان «شام»، «یمن» و «عراق» که تا ساحل شرقی «بحر احمر» تنها هشتاد کیلومتر فاصله داشت، تنها میزبان ساکنان و مسافران بومی خود بود. به گواهی برخی منابع، تنها یک بار اسکندر مقدونی قصد سفر به این ناحیه را کرد که شرایط سخت آب و هوایی او را از ادامه راه منصرف ساخت و جز اسکندر، این ابرهه بود که از «یمن»، در حاشیه «جزیره العرب»، به راه افتاد و قصد تسخیر «مکه» را کرد؛ لیکن پیش

از آنکه دستاوردی قابل توجه از این قشون‌کشی فراچنگ آورد، هدف تیرهای آسمانی ابابیل شد و روی به شکست و هزیمت نهاد.^۱ با این همه، این منطقه سخت، وقت و بخت الهی و آسمانی بر کشیده شدن پرچم دین و آیینی را به دست آورد که در اندک زمانی، آوازه‌اش از صحرا گذشت و طلایه‌های باور مردان برگزیده‌اش، پایه‌های فکری، فرهنگی و تمدنی دو قدرت کهنسال «روم» و «ایران» را به لرزه در آورد.

شاید به دلیل همین موقعیت جغرافیایی جزیره در وقت بعثت است که قد کشیدن اسلام را در حوزه‌های فکری و فرهنگی به هیچ مرجع و عاملی، جز اراده و مشیت الهی نمی‌توان منسوب داشت؛ چنان‌که در نتیجه گسترش و جهان‌گیری‌اش، امپراتوری ایران، در کوتاه‌ترین زمان در برابر اسلام سر تعظیم فرود آورد و به رغم همه سوابق و لواحق نظامی و تجربه‌های میدانی در برابر سپاهی که از غرب هجوم آورده بود، سپر افکند؛ لیکن مقاومت امپراتوری روم تا سال‌های درازی ادامه داشت.

۱. ایران؛ مهد اسلام شیعی

گرچه درباره این سپر افکندن ایرانیان و پذیرش شکست نظامی، آثار زیادی نگاشته و تحلیل‌های فراوانی ارائه شده؛ لیکن فرا رسیدن پایان تاریخ و عهد ایران عصر «ساسانی» و گشوده شدن دفتر بخت و عهد «پیامبر آخرالزمان»، حضرت محمد مصطفی (ص) را در زمره مهم‌ترین عامل و باعث این شکست و هزیمت می‌توان ذکر کرد. همین شکست، فروپاشی تمدنی ایران باستان را هم در پی داشت.

۱. سوره «فیل» در قرآن کریم، در بیان و توصیف همین قشون‌کشی و سرانجام نگونسار سپاه ابرهه نازل شده است.

۲. موقعیت دینی و اجتماعی ایران قبل از اسلام

شواهد بسیاری برای تبیین موقعیت سیاسی، اجتماعی «ایران» عصر «ساسانی» و تشریح «سر آمدن وقت و بخت و دوران فاعلیت» ایران این عصر می‌توان ارائه کرد.

به شهادت مورخان، امپراتور ساسانی، در وقت بعثت نبی اکرم (ص) برای مدت ۴۰۰ سال (۲۲۶ - ۶۲۳ م.) بر بخش بزرگی از جهان حاکم بود و منطقه‌ای مابین «بین النهرین»، «رود سند»، «ارمنستان» و «یمن» را در اختیار داشت. (۲۲۶ م.)

وقایع مختلفی از جمله جنگ‌های طولانی مدت، آن هم در سه جبهه، در خود زمینه‌های لرزان شدن پایه‌های این امپراتوری پر قدرت را پنهان داشت. در این هنگام، ایران در جبهه غرب با دولت «روم شرقی»، در جبهه شرق با «هیاطله» و «کوشانیان» و در جبهه شمالی با ارمنستان در حال نبرد بود. جز این، ایران عصر ساسانی از درون نیز استعداد بحران و سقوط را در خود فراهم آورده بود.

ابتنای سازمان اجتماعی ایران بر پایه «خاک و خون» و به عبارتی، اصالت بخشیدن به خانواده و مالکیت و به تبع آن، به استضعاف کشیده شدن جمعیت کثیری از ساکنان این امپراتوری که در آن زمان به یکصد و چهل میلیون نفر بالغ می‌شد، همه مقدمات فروپاشی از درون را گرد آورده بود.

این جمعیت بزرگ، حسب قوانین و مرزبندی مستحکم اجتماعی، در چند طبقه تفکیک و دسته‌بندی شده بودند.

سلسله مراتب اجتماعی، دیوار مستحکمی بود که با حمایت قوانین مملکتی، امکان هر گونه جابه‌جایی در طبقات اجتماعی را از بین برده بود؛ چنان که هیچ کس نمی‌بایست در صدد دستیابی به رتبه‌ای و مقامی برمی‌آمد که به مقتضای اصل و نسب و طبقه اجتماعی به او داده شده بود.

جمله رتبه‌ها و مقامات در دفاتر ثبت و قوانین مملکتی، حارس، حافظ و ضامن این مراتب بودند.

گوییا این وصیت اردشیر بابکان عملی شده بود که گفته بود:
بترسید از سری که دم شود و از دمی که سر شود.

کریستین آرتور^۱ درباره این سازمان اجتماعی می‌نویسد:

ساختار جامعه ایرانی در عصر ساسانی بر مبنای مالکیت و خون شکل گرفت. در اوستای جدید، جامعه ایرانی به سه طبقه روحانی، جنگاور و کشاورز تقسیم شده و تنها در یک عبارت، در کتاب اوستا از طبقه دیگری (صنعتگر) نام برده می‌شود.^۲

بسه رغم برخورداری طبقات ویژه از همه امکانات و مناصب و موقعیت‌ها و نقش‌آفرینی در مناسبات سیاسی، اجتماعی، طبقات زیرین و عامه روستاییان از وضع اسفباری رنج می‌بردند. اینان حق ازدواج با افراد سایر طبقات را نداشتند؛ حتی از پوشیدن لباس‌های سایر طبقات نیز محروم بودند؛ در حالی که در عموم جنگ‌ها، بیشترین جمعیت حاضر در میدان از میان این طبقه بودند.

در این جمع، روحانیت زرتشتی به عنوان پرنفوذترین طبقه، از امتیازاتی چون: دخالت مستمر در شئون اجتماعی، سیاسی، تاج‌گذاری شاه و مواجب مستمر درباری برخوردار بودند.

این نکته در اینجا گفتنی است که در این عصر، «دین زرتشت» از وجهه لاهوتی خود فاصله گرفته بود. اگرچه قوانین «اوستا» اندک بود؛ ولی دست روحانیان در اعمال همین قوانین بر مردم باز بود. در این زمان حق با سواد شدن و خواندن و نوشتن، تنها مخصوص طبقه روحانیان بود.

«موبدان» و «هیربدان»، در صورت لزوم، حلال را حرام و حرام را حلال

1. Arthur Christiansen.

۲. فرامرز قراملکی، احد، اخلاق حرفه‌ای در تمدن ایران و اسلام، ص ۷۳.

می‌ساختند و با بهره‌گیری از جرایم دینی، جیب خود را از ثروت می‌انباشتند. پادشاه خود نیز حافظ این نظام اجتماعی ظالمانه بود.

فردوسی، حکیم طوسی برای توصیف موقعیت اجتماعی عصر نوشیروان ساسانی، حکایت بسیار جذاب و شنیدنی «کفشگر و نوشیروان» را سروده است.

او در ذکر دوران پادشاهی انوشیروان و با کلامی منظوم چنین می‌نویسد: در جنگ با رومیان، بوذرجمهر به همراه نوشیروان راهی مناطق مرزی می‌شود. دوری راه تا پایتخت و گنج‌خانه، کمبود آب و علیق اسبان و قوت سواران، پادشاه را به جست‌وجو و چاره‌جویی وا می‌دارد.

به شاه جهان گفت بوذرجمهر	که ای شاه با داد و با رأی و مهر
سوی گنج ایران دراز است راه	تهیدست و بیکاره مانده سپاه

به توصیهٔ بوذرجمهر، پادشاه سر در پی جست‌وجوی مردانی با مال و مکنت و ثروت می‌گذارد تا شاید با اخذ وام، سپاه را تدارک کند و از تنگی برهاند. در این جست‌وجو نمایندگان پادشاه پی به سکنای مردی کفشگر، اما ثروتمند در منطقه می‌برند.

بدین شهرها گرد ما، در کس است	که صد یک ز مالش سپه را بس است
یکی کفشگر بود موزه‌فروش	به گفتار او پهن بگشاد گوش

تقاضای پادشاه به کفشگر اعلام می‌شود و او نیز بی‌دریغ آمادگی خود را برای خدمت و رفع حاجت سپاهیان اعلام می‌کند. میزان نیاز پادشاه به کفشگر اعلام می‌شود:

بدو گفت کی پر خرد مایه‌دار	چهل مر درم، هر مری صد هزار
بدو کفشگر گفت کاین من دهم	سپاسی ز گنجور بر سر نهم

اعلام آمادگی کفشگر پادشاه را خوشحال می‌سازد؛ اما تقاضای ویژه‌ای نیز در ازای این بخشش بزرگ دارد. کفشگر از پادشاه تقاضای صدور مجوز و

رخصت تعلیم و تعلّم فرزندش و پیوستن او به طبقهٔ فرهنگیان را دارد.
او می‌گوید:

که اندر زمانه مرا کودکی است	که آزار او بر دلم خوار نیست
بگویی مگر شهریار جهان	مرا شادگرداند اندر نهان
که او را سپارم به فرهنگیان	که دارد سرمایه و هنگ آن

این تقاضا و خواهش، انوشیروان را به خشم می‌آورد تا آنجا که به رغم نیاز سپاهیان و دور بودن پایتخت از میدان نبرد، از پذیرش این خواهش سر باز می‌زند. در واقع، حافظ نظام طبقاتی «ساسانی» یعنی انوشیروان، به قیمت رهانیدن سپاهیان درگیر در میدان نیز مجاز و راضی به شکستن این سیستم و مستثنا شناختن خادمی چون کفشگر نیست.

انسلاخ فرهنگی عارض شده بر آیین کهن و آسمانی ایرانیان از مصادر اصلی و دور افتادن منابع دینی و موبدان زرتشتی از مبانی اولیه و اصلی این دین از یک سو و ابتلای دستگاه روحانی عصر ساسانی، (به عنوان یک طبقه ممتاز و مرفّه) به تباهی اخلاقی و فساد مالی از سوی دیگر، مجال هر گونه تجدید حیات فرهنگی بر مبنای دیانت زرتشتی را از میان برده بود؛ چنان که ضعف و فتور عارض شده بر سازمان سیاسی ساسانیان و آخرین سال‌های حاکمیت آنان و به ویژه در عصر یزدگرد سوم، این نظام و امپراتوری را مستعد فروپاشی از درون ساخته بود.

۳. قیام‌های مردمی و نتایج آن

اگرچه قیام‌های مردمی نیز در این دوران حادث شد و شورش‌های «مزدکی»^۱ و «مانوی»^۲ امیدهایی را در دل‌ها زنده ساخت؛ اما عدم جامعیت و ناتوانی آنها در پاسخ‌گویی همه جانبه به مطالبات فکری، فرهنگی و اجتماعی مردم «ایران» آن عصر، باعث اتفاق بزرگی در ایران نشد.

با این همه سرکوب این حرکتهای اجتماعی، توسط سلاطین نه تنها موجب حذف کامل این جریانات در درون سازمان اجتماعی ایران نشد؛ بلکه به تدریج بر دیواره‌های این نظام ترک انداخت.

۱. آیین مزدکی: در اواخر عهد ساسانیان طلوع کرد و پیروان زیادی یافت. مزدک در عهد قباد، پدر انوشیروان مدعی رهبری مذهبی شد و قباد در ابتدا از روی عقیده و علاقه یا به عنوان یک نقشه سیاسی برای کوباندن طبقه اشراف و روحانیان زرتشتی به او گروید و کار مزدک سخت بالا گرفت، ولی به فاصله اندکی در همان زمان، قباد به دستگیری فرزندش انوشیروان یا در زمان سلطنت خود انوشیروان، مزدکیان قتل عام شدند و از آن پس به صورت یک فرقه سری در آمدند. «مزدکیان» در دوره اسلام نیز لاقلاً تا دو، سه قرن وجود داشته‌اند. در دوره اسلام، نهضت‌های ایرانی ضد خلافت و احیاناً ضد اسلامی را غالباً مزدکیان رهبری می‌کردند. به همین جهت زرتشتیان با آنها همراهی نکردند...

از نظر اصول عقاید، مسلماً مزدک مانند مانی «ثنوی» بوده و از نظر آداب و مقررات بر نوعی زهد و بدبینی به حیات و زندگی مبتنی بوده است.

کریستین سن می‌گوید: ... نزد این طایفه، چنان‌که نزد مانویه، اصل آن است که انسان علاقه خود را از مادیات کم کند و از آنچه این علاقه را مستحکم‌تر می‌سازد، اجتناب ورزد. از این رو خوردن گوشت حیوانات نزد مزدکیه ممنوع بوده و درباره غذا، همواره تابع قواعد معینی بودند و ریاضت‌هایی می‌کشیدند...

زرتشت خورگان که استاد مزدک بوده، سال‌ها در «روم شرقی» به سر می‌برد و در آنجا با کتب فلسفی یونانی از جمله «جمهوریت» افلاطون آشنایی پیدا کرد و تحت تأثیر مدینه فاضله افلاطون قرار گرفت.

۲. «آیین مانویه»، یکی دیگر از حرکتهای مذهبی عهد ساسانی است. کیش مانی چه از لحاظ عقیده و چه از لحاظ آداب و مناسک بسیار پیچیده و تو در تو است، عموماً معتقدند که کیش مانی عبارت است از یک سلسله عناصر زرتشتی و مسیحی و بودایی به علاوه ابداعات و ابتکاراتی که از خود او بوده است.

ظهور مانی در اوایل عهد ساسانی بوده است، تولد مانی در «بین‌النهرین» واقع شده، ولی خود او ایرانی نژاد است. ظاهراً مانی ادعای پیغمبری‌اش در زمان شاهپور اول، پسر اردشیر بوده است و می‌گویند: شاهپور تحت تأثیر دعوت مانی قرار گرفت و لحظه‌ای مردد شد که دین مانی را به جای دین زرتشت، دین رسمی کشور قرار دهد. تا حدود قرن هفتم هجری، بقایایی از مانویان بودند. بنابراین از طلوع تا انقراض مانویت حدود هزار سال طول کشیده است.

برخی منابع از کشتار یکصد هزار نفری هواداران مزدک خبر می‌دهند. تأثیر این نهضت‌های اجتماعی، سیاسی باعث شد تا:

۱. برای اولین بار در داخل شاهنشاهی چهارصد ساله «ساسانی»، عقیده‌ای متفاوت مقابل روحانیت زرتشتی ابراز شود؛
۲. برای اولین بار در تاریخ ساسانی، این اندیشه جوانه زند که می‌توان گندم خورد؛ اگرچه از طبقه مرفه نبود؛
۳. برای اولین بار این فکر به وجود آید که می‌توان با فردی از طبقه‌ای دیگر ازدواج کرد؛ بدون آنکه به آن طبقه تعلق داشت؛
۴. برای اولین بار ترس‌ها بریزد و این اندیشه جوانه زند که می‌توان در برابر پادشاهان ساسانی قیام کرد؛ اگرچه کشته شد؛
۵. برای اولین بار این اندیشه به وجود آید که می‌توان بهتر زیست؛
۶. و بالأخره تزلزل اقتدار طبقه روحانیت زرتشتی و آماده نشدن برای پذیرش وضعی غیر از وضع موجود، از دیگر نتایج قیام‌های این عصر بود؛ عصری که در آن زنان جزو اموال و مایملک به حساب می‌آمدند، قیمتی معادل یک برده داشتند و سه هزار نفر از برگزیده‌ترینشان حرمسرای پادشاهی چون خسرو پرویز را آذین می‌بستند.

۴. یک دعوت‌نامه ساده

همه چیز از یک دعوت ساده شروع شد. در سال ششم هجری قمری، پیامبر اکرم (ص)، امپراتوران «ایران» و «روم» را مخاطب خویش ساخت و با اعزام چند پیک به دربار امپراتوران ایران و روم آنان را به پذیرش اسلام دعوت نمود.

عبدالله بن خدافه سهمی قریشی، نامه ممه‌هور به مهر رسول خدا (ص) را در سادگی تمام و با سرعت به دربار خسرو پرویز ساسانی می‌رساند. پادشاه ساسانی،

مست از باده قدرت، تکیه زده بر اریکه امپراتوری، نامه را می‌گشاید:

«از محمد فرستاده خدا به بزرگ زمامدار ایران.

درود بر آن کسی که حقیقت را بجوید و هدایت را پیرو باشد و به خداوند و رسولش ایمان آورد و گواهی دهد که محمد(ص) بنده و فرستاده اوست. من تو را به سوی خدا می‌خوانم. من فرستاده خداوند بر همگان هستم تا آنان را بیم دهم و حجت را بر کافران تمام کنم. اسلام بیاور تا در امان باشی و اگر از اسلام روی گردان شوی، گناه مردم مجوس برگردن تو است.»^۱

نامه بر خسرو پرویز گران می‌آید و آن را گستاخی بزرگ‌مردی از «جزیره العرب» علیه خود تلقی می‌کند و بی‌محابا نامه را پاره و به گوشه‌ای می‌افکند. پیک نامه بر رسول خدا(ص) باز می‌گردد تا گزارش گستاخی پادشاه «ساسانی» را به محضر رسول خدا(ص) ارائه کند؛ اما از دیگر سو، خسرو پرویز، حکم بازداشت این پیامبر عربی را صادر کرده و برای اجرا برای امیر دست‌نشانده خود در «یمن»، یعنی باذان بن ساسان ارسال می‌کند. خسرو پرویز، درنیافت که با پاره کردن نامه رسول خدا(ص)، در حقیقت حکم مرگ و پاره شدن شکم خودش را امضا کرده است.

در سال ششم هجری قمری، یعنی سال ارسال نامه رسول خدا(ص)، «ایران» ساسانی به عنوان رقیب سرسخت امپراتوران «روم»، بخش‌های مهمی از دریای «مدیترانه» تا شرق دور و مرز «چین» را در تصرف خود داشت. مناطق مرزی جزیره العرب و از جمله یمن نیز تحت سلطه امیران ساسانی بود. این

۱. نامه‌های پیامبر(ص) در مجموعه‌ای تحت عنوان «مکاتیب الرسول» تألیف آیت الله علی احمدی میانجی در سال ۱۳۶۳ ه.ش. به چاپ رسیده است. ضمن آنکه یک رساله دکترای با عنوان «نامه‌ها و پیمان‌نامه‌های پیامبر اسلام» اثر دکتر محمد حمید الله نیز وجود دارد که دو ترجمه فارسی از آن با نام‌های «وثائق السیاسیه» ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی و «نامه‌ها و پیمان‌نامه‌های سیاسی حضرت محمد و اسناد صدر اسلام» ترجمه دکتر سید محمدحسینی موجود است.

منطقه به دلیل موقعیت ویژه‌اش گاه به تصرف «رومیان» و گاه دیگر به تصرف ایرانیان در می‌آمد.

یکی از منابع مهمّ تاریخی مربوط به «ایران» عصر «ساسانی»، «اخبار الطّوال» ابوحنیفه احمد بن داوود دینوری است که به زبان عربی نوشته شده است. دینوری در سال ۲۸۱ ه. ق. وفات یافته است.

اخبار الطّوال، از سرگذشت حضرت آدم(ع) و پیامبران بنی‌اسرائیلی و بالأخره تاریخ باستانی ایران و «یمن» سخن می‌گوید و فتوحات نخستین اعراب و فتوحات «قادیسیه» و «نہاوند» را به تفصیل در می‌آورد.

در اخبار الطّوال آمده است که تا پیش از ورود ایرانیان، یمن بر اثر تحریک رومیان توسط دولت «حبشه» اشغال شده بود. انوشیروان ساسانی به قصد کمک به یکی از شاهزادگان یمنی، سیف بن ذی یزن، سرداری دیلمی را به همراه جمعی از زندانیان دربند، راهی سرزمین یمن می‌کند.

در سال ۵۷۰ م. با در هم شکسته شدن حکومت آخرین امیر حبشی که از خاندان ابرهه بود، یمن تبدیل به سرزمینی دست‌نشانده ایرانیان ساسانی شد. به این ترتیب در اوان تولد پیامبر اکرم(ص)، گروه کثیری از ایرانیان در یمن، «عدن»، «حضر موت» و سواحل «دریای سرخ» زندگی می‌کردند و یمن را به تمامی در اختیار داشتند.

۵. اولین ایرانیان مسلمان

حکم دستگیری رسول خدا(ص) به دست امیر یمن، باذان بن ساسان می‌رسد. او بی‌درنگ، دو نفر به نام‌های بابویه و خسرو را با نامه‌ای، روانه «مدینه» می‌سازد و پیامبر(ص) را از حکم بازداشت پادشاه ساسانی با خبر می‌سازد.

حضرت پس از ملاقات با دو پیک امیر یمن، ایشان را برای استراحت روانه می‌کند و از آنان می‌خواهد تا روزی دیگر برای دریافت پاسخ باز گردند.

روز دیگر، رسول خدا(ص)، خبر دریده شدن شکم خسرو پرویز و کشته شدن او به دست پسرش، شیرویه را به مأموران باذان می‌دهند.

مأموران دست تهی باز می‌گردند و در امارت باذان بن ساسان، جملگی از خبر مرگ پادشاه «ساسانی» مطلع و از اخبار غیبی رسول خدا(ص) متعجب می‌شوند. پیامبر اکرم(ص) با تقدیم هدایایی به قاصدان «یمن» فرموده بود:

«به یمن باز گردید. سلام مرا به باذان برسانید و بگویید اگر مسلمان شود،

حکومت یمن را همچنان در اختیار خواهد داشت.»

باذان بن ساسان اسلام آورد و با گروهی از ایرانیان که به آنان ابناء و احرار می‌گفتند، هسته جدید و اولیه ایرانیان مسلمان ساکن یمن را ایجاد کرد. این فرزندان آزاده نقش مهمی در تاریخ گذشته یمن و جهان اسلام ایفا کردند و چنان که خواهد آمد، نقش مهم‌تری را نیز در آخرالزمان و در آستانه ظهور حضرت مهدی(عج) ایفا خواهند کرد.

باذان تا آخرین روزهای حیات به عنوان امیر مسلمان یمن در خدمت بود و پس از وی، به حکم پیامبر اکرم(ص)، فرزندش، شهر بن باذان حاکم یمن شد. نکته جالب آنکه، اولین شهید ایرانی نیز از همین سرزمین برخاست.

ماجرا از این قرار بود که پس از بازگشت پیامبر اکرم(ص) از حجة الوداع، در آخرین سال حیات، یعنی سال یازدهم هجری قمری، مردی از بزرگان یمن به نام اسود بن کعب بن عوف ادعای پیامبری کرد. اسود از طایفه «بنی عنس» و معروف به اسود عنس بود.

اسود جماعتی را گرد خود آورد، به شهر «نجران» حمله برد و سراسر منطقه ساحلی و بخش‌های درونی «جزیره» تا «حضر موت» و حدود «طائف» را به تصرف در آورد.

شهر بن باذان برای جنگ با وی به پا خواست و با ۷۰۰ سوار تا نزدیکی «صنعا» پیش رفت.

شهر بن باذان در جنگ به شهادت رسید و عنوان «اولین شهید ایرانی» را به نام خود ثبت کرد. سرانجام اسود عنسی در خواب کشته شد و شورش گستاخانه‌اش بی نتیجه ماند.

گسترش اسلام در «یمن» و گرایش شیعی ساکنان این منطقه، مرهون مأموریت‌ها و حضور امیر مؤمنان (ع) در یمن است.

حضرت علی (ع)، چند مأموریت از طرف رسول خدا (ص) در یمن داشتند. جمع‌آوری خراج و سامان دادن به اوضاع یمن، موضوع مأموریت امام علی (ع) در یمن بود. طی این سفرها، ایرانیان مقیم یمن، یعنی الابناء و بنی الاحرار از نزدیک با امام علی (ع) دیدار کردند. این واقعه مربوط به سال دهم هجری قمری است و باعث شد تا ایرانیان از جانب خود نماینده‌ای به نام فیروز را جهت ابراز وفاداری و ایمان به «مدینه» نزد پیامبر اکرم (ص) گسیل دارند.^۱

پس از کشته شدن خسرو پرویز، پادشاهی «ساسانی» تا زمان پادشاهی و دولت مستعجل یزدگرد سوم در سال ۶۲۳ م. ادامه یافت؛ لیکن این امپراتوری روی آرامش و سکون و نیکبختی به خود را ندید. هر روز، بیش از پیش آفتاب این دولت روی به افول نهاد تا آنجا که در فاصله چهار سال، کشور «ایران»، امارت ده شاهنشاه^۲ را به تجربه نشست.

آرتور کریستین سن^۳ می‌نویسد:

علت اینکه قومی چون عرب بیابانی، در ظرف مدت خیلی توانست که دولتی صاحب تأسیسات نظامی، مانند دولت ساسانی را از میان بردارد، اغتشاش و فساد بود که بعد از خسرو پرویز در همه امور ایران رخ

داد.^۴

۱. فتوحات اسلامی پس از رحلت پیامبر (ص).

۲. آرتور کریستین سن، ایرانیان در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، صص ۵۲۲ - ۵۲۵.
3. Arthur Christian Sen.

۴. ایرانیان در زمان ساسانیان، صص ۵۲۲ - ۵۲۵.

او در ادامه اضافه می‌کند:

خلاصه آنکه، در اوج اغتشاش، سی و پنجمین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم را که از اخلاف خسرو پرویز بود، در سال ۶۲۳ م. در «اصطخر فارس» یافتند. بزرگان اصطخر او را که متواری بود و بیش از پانزده سال نداشت، به پادشاهی خواندند و در آتشکده «اردشیر» بر تخت شاهی نشاندند و تاج بر سرش گذاردند.^۱

اوضاع «ایران» به همین منوال بود و این شرایط از چشم خلفای مسلمان حاکم بر «حجاز» دور نمانده بود.

۶. حمله اعراب مسلمان به ایران

ابی حارثه، سردار خلیفه مسلمانان، یعنی عمر بن خطاب که در «سوریه» مشغول بود، اخبار هرج و مرج ایران را به گوش خلیفه رساند. خلیفه موقعیت را مغتنم شمرد و نامه‌ای به دربار یزدگرد فرستاد. به نوشته گردیزی، یزدگرد آخرین ملوک عجم بود و پانزده ساله به پادشاهی رسید، در زمانی که بیست و دو روز از خلافت ابوبکر گذشته بود.^۲ به قول مسکویه رازی، پادشاهی او [یزدگرد سوم] در برابر پادشاهی پدرانش به خواب و گمان می‌مانست.

چون کودک بود، کار کشور هم به دست بزرگان و دستوران می‌چرخید. چنین بود که کار کشور «پارس» سستی گرفت و دشمنان از هر سو بر یزدگرد گستاخ شدند و سرزمین مرزی ایران را یکی پس از دیگری از چنگ وی به در آوردند یا ویران کردند.^۳

۱. همان.

۲. گردیزی، زین الأخبار، به اهتمام رحیم رضازاده، ص ۱۰۴.

۳. مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم، ترجمة ابوالقاسم امامی، ج ۱، ص ۲۲۶.

۷. نامه عمر بن خطاب به یزدگرد سوم و جواب او

نامه عمر بن خطاب به دربار یزدگرد سوم رسید. در نامه نوشته بود:^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از عمر بن خطاب، خلیفه مسلمانان

به یزدگرد سوم شاهنشاه پارس

یزدگرد! من آینده خوبی برای تو و ملت تو نمی بینم؛ مگر اینکه پیشنهاد مرا قبول کرده و بیعت نمایی. زمانی سرزمین تو بر نیمی از جهان شناخته شده، حکومت می کرد؛ لیکن اکنون چون افول کرده است. ارتش تو در تمام جبهه ها شکست خورده و ملت تو محکوم به فناست. من راهی برای نجات به تو پیشنهاد می کنم. شروع کن به عبادت خدای یگانه، یک خدای واحد، تنها خدایی که خالق همه چیز در جهان است. ما پیغام او را برای تو و جهان می آوریم. او که خدای حقیقی است. آتش پرستی را متوقف کن. به ملت فرمان ده آتش پرستی را که کذب است، متوقف کنند و به ما پیوندند؛ برای پیوستن به حقیقت.

الله، خدای حقیقی را بپرستید، خالق جهان را، الله را بپرستید و اسلام را به عنوان راه رستگاری خود قبول کنید. اکنون به راه های شرک و پرستش کذب پایان ده و اسلام را به عنوان ناجی خود قبول کنید. با اجرای این، تو تنها راه بقای خود و صلح برای پارسیان را پیدا خواهی نمود، اگر تو بدانی چه چیزی برای پارسیان بهتر است، تو این راه را انتخاب خواهی کرد. بیعت تنها راه است.

خلیفه مسلمانان، عمر بن خطاب

اصل نامه عمر بن خطاب به یزدگرد سوم در موزه «لندن» موجود است.

یزدگرد خود را برای تدارک پاسخ مهیا کرد.

۱. کارنامه دکتر کوروش آریامنش، نامه عمر بن خطاب به یزدگرد سوم.

نامه شگفت یزدگرد حاوی نکات نغزی است که مطالعه‌اش پرده از شناخت ایرانیان از گذشته عرب عصر جاهلی و تفکر و فرهنگ ریشه‌دار ایرانی برمی‌دارد؛ دریافت و فرهنگی که در عصر «ساسانی» دست‌خوش تحریف و یغما گشته بود و اما اصل نامه:

پاسخ یزدگرد سوم به نامه عمر بن خطاب

از شاهنشاه، شاه پارس و غیره، شاه‌کشورها، شاه آریایی‌ها و غیر آریایی‌ها، شاه پارس‌ها و دیگر نژادها و نیز تازیان، شاهنشاه پارس، یزدگرد سوم ساسانی

به عمر بن خطاب، خلیفه تازی

به نام اهورا مزدا، آفریننده جان و خرد، تو در نامه‌ات نوشته‌ای که می‌خواهی ما را به سوی خداوند، الله اکبر هدایت کنی، بدون دانستن این حقیقت که ما که هستیم و ما چه را پرستش می‌کنیم.

... تو به من پیشنهاد می‌کنی که ایزد یگانه و یکتا را پرستش نمایم؛ بدون آنکه بدانی هزاران سال است که پارس‌ها ایزد یکتا را پرستش کرده‌اند و پنج نوبت در روز او را عبادت می‌نمایند. سال‌هاست که در این سرزمین فرهنگ و هنر، این راه عادی زندگی بوده است.

زمانی که ما سنت مهمان‌نوازی و کردارهای نیک را در گیتی پایه‌گذاری نموده و پرچم پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را برافراشتیم، تو و نیاکانت بیابانگردی می‌کردید... و دختران بی‌گناه خود را زنده به گور می‌نمودید.

... خداوندگار ما، اهورا مزداست و عجیب است که شما مردم نیز او را تازه کشف کرده و او را به نام الله اکبر نام‌گذاری نمودید؛ اما ما مثل شما نیستیم؛ ... ما به نوع بشر کمک می‌کنیم؛ ما عشق را میان بشریت می‌گسترانیم؛ ما نیکی را در زمین می‌گسترانیم ...

آیا این الله است که به شما فرمان می‌دهد تا بکشید، غارت نمایید و تخریب کنید؟ آیا شما رهروان الله هستید که به نام او این اعمال را انجام می‌دهید یا هر دو ...

افسوس آه افسوس ... که امروز ارتش‌های پارسی از ارتش شما شکست خورده‌اند!

من از تو درخواست می‌کنم که با الله اکبر خودت در بیابان‌هایت بمان و به شهرهای متمدن ما نزدیک مشو؛ زیرا اعتقادات تو خیلی مهیب و رفتارت بسیار وحشیانه می‌باشد.

شاهنشاه یزدگرد سوم ساسانی

این نامه‌نگاری پس از جنگ «قادیسیه» و پیش از جنگ «نهماوند» که حدوداً چهار ماه طول کشید و تکلیف رویارویی ایرانیان و مسلمانان معلوم شد، رد و بدل شده است.^۱ به گواهی مدارک موجود تاریخی، میان عمر بن خطاب و یزدگرد، نامه‌هایی رد و بدل شده است. مطالعه این دو نامه، نکات لطیفی را فراروی ما قرار می‌دهد که به اختصار بیان می‌شود:

۱. جناب عمر بن خطاب، نه تنها یزدگرد ساسانی، بلکه «ایران» و ایرانیان را نمی‌شناسد. این بی‌خبری را یزدگرد در پاسخی که به نامه می‌دهد، متذکر می‌شود و فقدان شناخت از فرهنگ و باورهای ایرانی را به رخ می‌کشد؛
۲. عمر بن خطاب، یزدگرد و ایرانیان را نه به سوی اسلام و بیعت با اسلام، بلکه به سوی خود و «بیعت با خود» می‌خواند. به عبارت دیگر برای او دعوت به اسلام، پلی است برای فراخواندن ایرانیان به خود، از همین روست که در انتها نیز، «بیعت با خود» را تنها راه رهایی ایران از فنا و نابودی معرفی می‌کند؛
۳. یزدگرد سوم، با متذکر شدن مبادی اولیه و مبانی اعتقادی ایرانیان، بر یگانه‌پرستی ایرانیان تأکید می‌کند و اصول اخلاقی ایرانیان را متذکر می‌شود.

۱. ماهنامه باستانی دیروز ما، خرداد ۱۳۸۵.

این همان نکته‌ای است که اعراب مسلمان دشمن اهل بیت(ع)، همچون اشعث به دلیل نادانی و غفلت از آن، امام علی(ع) را مواخذه و لطف، احسان و اکرام حضرت به ایرانیان را نکوهش می‌کردند؛

۴. تجربه و خاطرات یزدگرد از پیشینه رفتارهای اعراب جاهلی مانع از قبول دعوت خلیفه وقت، عمر بن خطاب و ادعای او مبنی بر طهارت و یکتاپرستی می‌شود؛

۵. یزدگرد ساسانی از محتوای نامه عمر بن خطاب، نمی‌تواند پی به برتری فرهنگ و دین اسلام ببرد. از این رو پیشینه اعراب را دلیل بر عدم درستی و ادعای خلیفه می‌شناسد؛

۶. پیشینه فرهنگی و تمدنی، پهناوری سرزمین و شمار سربازان، یزدگرد را غره کرده و مجال تأمل را از او باز می‌ستاند؛

۷. و بالأخره آنکه، صورت کم رمق مانده از حیات تمدنی «ایران»، مانع و حجابی است که پادشاه جوان را از درک سرآمدن دولت و وقت امپراتوری «ساسانی» باز می‌دارد.

متذکر می‌شوم، آغاز حملات اعراب مسلمان به مرزهای ایران در دوره خلافت ابوبکر (۱۱ - ۱۳ ه.ق.) بود. حملات اولیه با فرماندهی خالد بن ولید صورت گرفت ... اما در ابتدا اعراب از جنگیدن با ایرانیان وحشت داشته و جرئت روبه‌رو شدن با سپاهیان ایران را نداشتند. با این حال، مثنی بن جالد که صحابی و از امرای شجاع و صاحب رأی بود، مردم را به جنگ با ایران وادار می‌کرد.^۱

۱. شیخ نوری، محمدامیر، تاریخ اسلام در آسیای مرکزی تا حمله مغول، ص ۱۰۴.

۸. فتح ایران

با مرگ ابوبکر، جانشین او عمر بن خطاب (۱۳ - ۲۳ ه.ق.) فتوحات را ادامه داد. در دوره خلافت ده ساله عمر بن خطاب، «ایران» کاملاً به تصرف اعراب در آمد.

در همین موقعیت، در حالی که هیچ یک از طرفین متوجه و متذکر آنچه در پس پرده می‌رفت، نبودند؛ طراح تقدیر رقم زننده به سرنوشتی می‌شد که تا ابدالآباد و مرحله به مرحله و پرده در پرده نتایج آن بارز می‌شد.

سلطان در حالی که افول ستاره دولت خود را نظاره می‌کرد، مات و متحیر وقایع مانده و خلیفه جویای تخت و تاج «ساسانی» سرمست از گشوده شدن دروازه‌های سرزمین «پارس» و هر دو، بی‌خبر از انعقاد نطفه‌ای شگفت.

تعجب نباید کرد؛ وقتی که دریافته شود حضرت مولی‌الموحدین، علی(ع)، از حضور مستقیم در جنگ میدانی با ایرانیان پرهیز می‌کند و لشکریان را متذکر ضرورت مراعات همه شئون و آداب در وقت رویارویی با ایرانیان می‌شود.

سردار پر نخوت یزدگرد، رستم فرخ‌زاد در اردوگاه آراسته، شعبه بن مغیره را که مأمور ابلاغ نامه سعد و قاص، سردار اردوگاه مسلمانان است، به حضور می‌طلبد.

رستم فرخ‌زاد به قصد تحقیر و تهدید، خیمه و خرگاه را می‌آراید به روایت

حکیم طوسی:

ز دیبا سرا پرده‌ای بنگرید	چو رستم به گفتار او بنگرید
سپاه اندر آمد چون مور و ملخ	ز زربفت چینی کشیدند نخ
سرا پرده آراسته شاهوار	همه طوق‌داران با گوشوار

شعبه بن مغیره از راه می‌رسد، با لباسی مندرس و سلاحی که به گردن آویخته، بی‌اعتنا به آن همه سرا پرده و جلال و طوق‌داران، رو در روی رستم فرخ‌زاد می‌ایستد و بی‌آنکه قدم بر فرش بگذارد، در سادگی تمام پیام خود را ابلاغ می‌کند.

بیامد، بر آن جامه نهاد پای	چو شعبه به دهلیز پرده‌سرای
ز شمشیر کرده یکی دستوار	همی رفت بر خاک بر، خوار خوار
سوی پهلوان سپه ننگرید	نشست از بر خاک و کس را ندید
اگر دین پذیری علیک السلام ^۱	به رستم چنین گفت: کای نیکنام

اعراب مسلمان شده، در وقت ورود به دروازه‌های «فارس» و دربار سلاطین «ساسانی»، خاطرات زندگی ساده و بی‌آلایش پیامبر اکرم (ص) را در خاطر داشتند؛ اگرچه این آمد و شدها و دیدار تجمّلات درباری، به سرعت همه خاطرات را از صفحه دل و ذهن آنها شست و در مقابل، مستضعفان حاشیه‌نشین امپراتوری «ساسانی»، دل به سادگی مسلمانان تازه‌وارد بستند و به محبت مصادره از خاندان کرامت و وحی دل سپردند.

رستم فرخ‌زاد، پاسخ نامه سعد وقاص را بر حریر سفیدی نگاشت و به دست مغیره داد تا بدو برساند. او همه سعی خود را مصروف مرعوب ساختن سعد وقاص با به رخ کشیدن سپاه و گنج و پیل و پیلیان می‌سازد. در واقع دست به نوعی اقدام بازدارنده می‌زند.

توصیف حکیم طوسی از این شرایط و رفت و آمدها، مبین میزان آلودگی دربار ساسانی به تجمّلات و ظلم و بیداد رفته بر مردم است. آنگاه که فردوسی تصویر گر جایگاه سگ و باز و یوز دربار و زنگ گوشواره آویخته بر گردن جانوران می‌شود، در واقع وضع اسفبار مردم این دیار را نمایان می‌سازد.

۱. شاهنامه فردوسی طوسی، پادشاهی یزدگرد.

رستم فرخزاد در نامه‌اش خطاب به سعد وقاص می‌نویسد:

به من بازگوی آنک شاه تو کیست؟	چه مردی و آیین و راه تو چیست؟
به نزد که جویی همی دستگاه	برهنه سپهبد، برهنه سپاه
به نانی تو سیری و هم گرسنه	نه پیل و نه تخت و نه بار و بنه
به ایران تو را زندگانی بس است	که تاج و نگین بهر دیگر کس است
که با پیل و گنجست و با فرّ و جاه	پدر بر پدر نامبردار شاه

...

سگ و یوز و بازش ده و دو هزار که با زنگ و زرند و با گوشوار

در پایان هم از سعد وقاص می‌خواهد که مردی زیباچهره و جهان‌دیده و پهلوان را گسیل دارد تا خواسته اعراب معلوم شود.

او اضافه می‌کند که پیام شما را به دربار یزدگرد می‌فرستیم و خواهش شما را اعلام می‌کنیم و در پایان او را نصیحت می‌کند که چشم طمع از «ایران» ببندد و جنگ با پادشاهی چون یزدگرد ساسانی را طالب نشود.

حکیم طوسی دانای این راز بود که:

آقایی و سروری پیش از آنکه در گرو زر و سیم و سپاه باشد، در گروی دولت و بختی است برقرار و پا بر جا، چنانچه ستاره دولتی افول کند، در چشم بر هم زدنی پایمال یورش مردانی می‌شود که همواره آنان را به هیچ می‌گرفته است.

اصرار حکیمانه فردوسی بر نشان دادن نگاه و بینش ظاهر بینانه دربار «ساسانی» و سردارانش، نمایانگر دریافت او از راز و سنت ثابتی است که از نگاه ظاهر بینان پنهان می‌ماند و مکشوف نگاه و دریافت اهل حکمت است.

وقت و بخت «ساسانی» بسته شده بود. از این رو هیچ کس قادر به حفاظت و حراست از آن خاندان سلطنتی و ماندگاری‌اش بر اریکه قدرت امپراتوری نبود.

پوشیده نیست که غفلت از سنت‌های ثابت هستی و ابتلای به ظلم و

ستمگری فراگیر، همه دیواره‌های حفاظتی را از پیرامون اقوام برمی‌دارد.

در پاسخی که سعد وقاص برای نامهٔ رستم فرخزاد می‌نویسد، بسیاری از رازها آشکار می‌شود؛ راز شکست پادشاه «ساسانی» و همهٔ سرداران خودکامه‌ای که دل خوش به تعداد لشکریان و ساز و برگ جنگی‌اند؛ راز فائق آمدن مسلمانان بر پارسیان و ورود «ایران» به جغرافیای فرهنگی اسلام.

سعد وقاص می‌نویسد:

ز دیسبا نگویند مردان مرد ز زر و ز سیم و ز خواب و ز خورد

...

شما را به مردانگی نیست کار	همه چون زنان رنگ و بوی و نگار
هنرتان به دیباست پیراستن	دگر نقش بام و در آراستن
دو چشم تو اندر سرای سپنج	چنین خیره شد از پی تاج و گنج
بس ایمن شدستی برین تخت عاج	بدین یوز و باز و بدین مهر و تاج
خردمند نهد جهان را به هیچ	مشو غرهٔ وز راه دین سر مپیچ

پس از این، دیگر رفت و آمد قاصدان بی‌ثمر می‌شود.

گریستین سن در این باره می‌نویسد:

رستم فرخزاد، نایب السلطنهٔ حقیقی ایران ساسانی، مردی صاحب‌نام و با قوت فوق‌العاده بود با تدبیر و دلیری تمام. او از نتایج رویارویی با اعراب آگاه بود، از این رو، به عنوان فرماندهٔ کل قوای ایران، در دفع دشمنی‌کوشش دلیرانه کرد. سپاهی بزرگ گرد آورد و آمادهٔ نبرد شد؛ اما با پیش‌دستی عمر بن خطاب، سپاه ایران در سال ۶۳۶ م. در «قادیسیه» و نزدیک «حیره» با سعد بن وقاص، سردار عرب روبه‌رو شد. جنگ سه روز طول کشید و با شکست ایرانیان خاتمه یافت. رستم که شخصاً حرکات فروج ایرانیان را اداره می‌کرد و در زیر خیمه نشسته و درفش کاویانی را در برابر خود نصب نموده بود، کشته شد و درفش کاویانی که نمودار شوکت و قدرت

«ایران» بود، به دست عرب افتاد.^۱

در این هنگامه، سپاه یکصد و بیست هزار نفری «ساسانی» در برابر سپاه سی هزار نفری مسلمانان بی تجربه شکست خورد. در این نبرد، که به نام «قادسیه» مشهور شد، بنابر قول مسعودی، درفش کاویانی به دست عربی به نام ضرار بن الخطاب افتاد. او این درفش را به سی هزار دینار فروخت؛ در حالی که قیمت واقعی آن ۱،۲۰۰،۰۰۰ دینار بود.^۲

ابن خلدون می گوید: صورت طلسمی با اعداد و علائم نجومی بر درفش کاویانی دوخته شده بود. در «التنبیه»،^۳ بهای درفش کاویانی دو میلیون دینار گفته شده است.

سعد بن ابی وقاص، سردار عرب، این درفش را به سایر خزائن و جواهر یزدگرد که خداوند نصیب مسلمانان کرده بود، افزود و آن را با تاجها و کمرها و طوقهای گوهرنشان و چیزهای دیگر برداشته به خدمت عمر بن خطاب برد. عمر گفت که آن را گشوده و پاره پاره نمایند و میان مسلمانان تقسیم کنند.^۴

سپاهیان شاهنشاهی روی به هزیمت نهادند. سعد بن ابی وقاص با فتح و فیروزی وارد پایتخت خالی شد و در برابر «ایوان کسرا» اردو زد و خود داخل کاخها شد و در آنجا همه خزائن را که شاهنشاه نتوانسته بود ببرد، یافتند.

آرتور کریستین سن شرح کامل جواهرات و نحوه انتقال و تقسیم آنها را در

۱. ایرانیان در زمان ساسانیان، صص ۵۲۶ - ۵۲۸.

۲. همان.

۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین بن علی، التنبیه الاشراف. کتابی به عربی در تاریخ و جغرافیا از ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (متوفای ۳۴۵ ه.ق.) است. این کتاب دربردارنده گزیدهها و کلیاتی است که یادآور (تنبیه) تألیفات پیشین او و منظری (اشراف) بر آگاهی و اطلاعات آثار قبلی نویسنده است.

مسعودی التنبیه و الاشراف را تألیفی مختصر و هفتمین کتاب در سلسله تألیفات تاریخی خود خوانده است. این اثر از نظر تاریخ علوم و ادیان نیز اهمیت دارد و شامل مباحثی در فلسفه، نجوم، پزشکی، ادیان کهن و عقاید است.

۴. ایرانیان در زمان ساسانیان، صص ۵۲۸ - ۵۳۱.

کتابش ذکر کرده است.

یزدگرد آخرین تلاش خود را برای گرد آوردن لشکر به کار بست. فرماندهی سپاه را به سرداری سال خورده به نام پیروزان داد. سال ۶۴۲ م. شاهد آخرین رویارویی «ایرانِ ساسانی» با اعراب مسلمان در «نهایند» بود. به این ترتیب جنگی سخت رخ داد.

ارتش یکصد و پنجاه هزار نفری شکست را پذیرا شد. نبردی که به «فتح الفتوح» شهرت یافت.

یزدگرد که دیگر از پادشاهی ایران ساسانی جز عنوانی نداشت، روی به فرار نهاد، مسلمانان از «همدان» و «ری» هم گذشتند، «آذربایجان»، «ارمنستان»، همهٔ ایالات «فارس» و بالأخره «اصطخر» را که گاهوارهٔ خاندان ساسانی بود، تصرف کردند. یزدگرد روی به «مرو» نهاد. از ترس مرزبانان مرو روی به فرار نهاد و تنها در تاریکی شب با لباسی زربفت و زیور شاهوار به آسیابی پناه برد.

یزدگرد به قتل رسید تا آنکه به سال ۶۶۱ م. اسقفی نصارا جسد او را که در رود افکنده شده بود، شناخت. آن را در طیلسانی مُشک‌آلود بسته و دفن کرد.^۱

کریستین سن می‌نویسد:

یزدگرد با دربار و حرمسرای خود از پایتخت گریخت؛ در حالی که هزار نفر طبّاخ و هزار تن رامشگر و هزار تن یوزبان و هزار تن بازبان و جماعتی کثیر از سایر خدمه همراه او بودند و شاهنشاه این گروه را هنوز کم می‌دانست.^۲

ذکر این نکتهٔ لطیف شنیدنی است که ایرانیان، در آخرین سال قبل از ظهور، در ناحیهٔ «اصطخر» با سفیانی به مقابله برمی‌خیزند. شکست ایران ساسانی پایانی برای یک شروع بود. مقدمه‌ای برای یک فتح الفتوح عظیم که

۱. همان.

۲. همان.

دروازهٔ عالم را بر امام عصر (عج) می‌گشاید.

در جای جای ماجرای ورود اسلام به «ایران» و اسلام آوردن ایرانیان، صرف‌نظر از صورت حوادث، نکات لطیف و قابل تأملی نهفته است که تنها با شناسایی حوادث و وقایع آیندهٔ جهان و عصر ظهور، قابل بررسی و تحلیل است. روایات ویژهٔ آخرالزمانی، نورافکنی بر لایه‌های تاریک تاریخ فردای ما و جهانیان می‌افکند.

«اصطخر»، آخرین نقطهٔ مقاومت ایرانیان بود. محلی که با شکست فیروزان، همهٔ موانع فراروی اعراب را برداشت و چون دروازه‌ای مجال تصرف تمامی نواحی فراخ «ایرانِ ساسانی» را برای اعراب مسلمان فراهم آورد.

به استناد برخی روایات، در آخرالزمان و در آخرین سال غیبت کبرا و در هنگامهٔ ظهور حضرت صاحب‌الزمان (عج)، در همین ناحیه ایرانیان با همراهی سید خراسانی با سپاه سفیانی روبه‌رو می‌شوند و با شکست لشکرش او را به عقب می‌رانند تا آنکه امام (عج) با فتح و فیروزی به «کوفه» وارد می‌شوند.

محمد قزوینی، روشنفکری غرب زده که همهٔ حوادث و وقایع را از منظر خاص خویش دیده و تحلیل کرده است، در توصیف آخرین رویارویی‌های ایرانیان و مسلمانان، بدون آنکه متذکر شرایط تاریخی آن زمان و وضع مردان و زنان آفت زدهٔ ایران ساسانی باشد، می‌نویسد:

ایرانیان خائن و عرب مآب آن وقت، از اولیای امور و حگام ولایات و مرزبانان اطراف، به محض اینکه احساس کردند که در ارکان دولت ساسانی تزلزل روی داده و قشون ایرانی در دو، سه دفعه از قشون عرب شکست خورده‌اند، خود را به دامن عرب‌ها انداخته و نه تنها آنها را در فتوحاتشان کمک کردند و راه چاره را به آنها نمودند؛ بلکه سرداران عرب را به تسخیر سایر اراضی که در قلمرو آنان بود و قشون عرب به

آنها حمله نکرده بود، دعوت کردند و کلید قلاع و خزائن را دو دستی به آنان تسلیم کردند...^۱

قزوینی اعتراف می‌کند که ایرانیان با پذیرش تسلیم اختیاری، سلاح بر زمین گذاشتند و حتی گامی فراتر نهاده، سپاه مهاجم را در تصرف ولایات یاری دادند. این همه پرده از واقعهٔ دیگری برمی‌دارد که چشمان ظاهر انگار وی قادر به دیدارش نیست.

۹. موالیان ایرانی

وقت و بخت دولت «ساسانی» سر آمده بود و این همه را ایرانیان به صرافت طبع دریافته بودند و از دیگر سو، در آینهٔ دل خود هم‌نوایی و همراهی با تاریخی در حال شدن را احساس می‌کردند. تاریخی که قرین با عهد رسول ختمی مرتبت، پیامبر آخر الزمان (ص) بود. این هم‌نوایی، «ایران» و ایرانیان را برمی‌کشید تا در صف امت این پیامبر وارد شوند. این همه، شرفی بود که از نگاه روشنفکران دور می‌ماند.

شرافت تمسک به تاریخ ممسوخ ساسانی و آیین منسوخ زرتشتی، ممکن است برای آنکه بستهٔ زمین و ایدئولوژی ملحدانهٔ «ناسیونالیسم» و «پان ایرانیسم» است، ارزشی داشته باشد؛ اما آنکه چشم بر عالم باقی دوخته، به گونه‌ای دیگر همهٔ آمد و شدها را می‌نگرد.

چهارهزار نفر از اردوگاه ایرانیان، اسلام را پذیرا شدند و به جمع «موالیان» پیوستند.

در اصطلاح تاریخی، موالی جمع مولی، به کسانی اطلاق می‌شد که عرب نبودند و به اعراب می‌پیوستند. عجم‌ها (پارسی نژاد و غیر پارسی) آن زمان که به حوزهٔ اسلامی وارد می‌شدند، با پذیرش اسلام و عقد پیمان با یکی از

۱. مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۹۰.

قبایل عرب، امان می‌یافتند و در زمرهٔ موالیان وارد می‌شدند و به عنوان موالی شناخته می‌شدند.

یکی از بهره‌های موالی از انعقاد این پیمان آن بود که در هنگام ارتکاب جنایت و محکوم شدن به پرداخت دیه، افراد قبیله به یاری آنان می‌شتافتند؛ همچنان که آنان نیز در جنگ‌ها همراه با قبیلهٔ هم‌پیمان خود می‌جنگیدند.^۱

امیر مؤمنان (ع)، توجه و الطافات ویژه‌ای به موالیان ایرانی داشتند. مشهور است که در سپاه مختار ثقفی (۶۶ ه. ق.) که به قصد خون‌خواهی امام حسین (ع) قیام کرد، کمتر کسی به زبان غیر فارسی تکلم می‌کرد.^۲

به عکس سیره و سنت اهل بیت (ع)، «امویان» مسلمانان را به دو دسته یا دو طبقهٔ مجزا تقسیم می‌کردند: اعراب و موالیان. بر اساس تعریف آنان، موالیان مسلمانان غیر عربی بودند که در جنگ با مسلمانان شرکت نکرده و اسیر نشده بودند؛ ولی اعراب، به سبب آنکه بلاد موالیان را با جنگ فتح کرده بودند، آنان را بندگان آزاد کردهٔ خویش می‌دانستند.

این همه، در حالی بود که ایرانیان در سیمای مسلمانان که به «ایران» هجمه آورده بودند، نشانه‌هایی از دریافت‌ها و پیشینهٔ قومی و اخلاقی نیاکان خود را که متکی و مبتنی بر جوانمردی بود، مشاهده کرده بودند و با روی باز به استقبال سپاه اسلام شتافتند؛ اگرچه اعراب و به ویژه وابستگان به دستگاه خلافت اموی در سدهٔ اول هجری قمری بر آنان جفا روا می‌داشتند.

در زمان حکومت معاویه (۴۱ - ۶۰ ه. ق.) جمعیت موالیان «کوفه» بالغ بر بیست هزار نفر بود. معاویه با شنیدن این آمار و ارقام وحشت کرد و قصد کشتن آنها نمود؛ اما با مشورت اُحْنَفِ بْنِ قَیْسٍ از این تصمیم خطرناک منصرف شد و سرانجام برای دوری گزیدن از موالیان، به زِیَادِ بْنِ أَبِیهِ، حاکم خود در

۱. ر.ک: نعمت الله صفری، «نقش موالی در تشیع»، پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، نشریهٔ پرسمان، ش ۲۳، مرداد ۱۳۸۳.

۲. ولهوزن یولیوس، تاریخ سیاسی صدر اسلام، شیعه و خوارج، ترجمهٔ محمود رضا افتخارزاده، ص ۱۹۳.

«کوفه» دستور داد تا تعداد زیادی از آنها را به شهرهای دیگر، همچون «شام» و «بصره» بکوچانند.^۱

از مستندات متون تاریخی چنین برمی آید که تا قبل از ورود حضرت علی(ع) به کوفه، سیاست حاکم و نیز رفتار مردمان عرب با موالیان بدین گونه بود که با آنها به عنوان شهروند درجه دوم برخورد و آنها را از بسیاری حقوق طبیعی، اجتماعی و دینی محروم می کردند. سهم بسیار اندکی از بیت‌المال را به آنها می دادند و هنگامی که برای اولین بار حضرت علی(ع) موالی را با عرب‌های کوفی در پرداخت عطا یکسان قرار داد، به شدت از سوی عرب‌ها مورد اعتراض قرار گرفتند.

با ورود حضرت علی(ع) به کوفه، موالی نزد او رفته، تبعیضات فوق را یادآور شدند. ایشان تصمیم گرفتند تا با گفت‌وگو با کوفیان عرب، این مشکلات را برطرف کنند.^۲

۱۰. چرا اسلام، چرا تشیع؟

«ایران» و ایرانیان با پذیرش شکست و تسلیم خود خواسته، وارد گردونه تقدیر کلی الهی شدند. به نوشته استاد مرحوم سید جعفر شهیدی، عواملی که سبب شد در مدتی کمتر از ده سال این امپراتوری بزرگ با چنین نیروی نامنظم و ساز و برگ ابتدایی نابود شود، به شرح زیر است:

۱. ناخشنودی مردم از حکومت «ساسانی» در پایان کار این خاندان؛
۲. فشار سخت طبقه حاکم و دستگاه‌های وابسته بدان بر مردم؛
۳. دیرینگی (پوسیدگی و کهنگی) و بی‌روح گردیدن «آیین زرتشتی» از

دوره قباد به بعد؛

۱. نقش موالی در تشیع، پرسمان، ش ۲۳، مرداد ۱۳۸۳.

۲. همان.

۴. نشر مبادی اسلام در «ایران» و سادگی و بی‌پیرایگی این دین؛
 ۵. اصل عدالت و مساوات در اسلام که مردم این مساوات را می‌دیدند و بشارت آن را به این و آن می‌دادند.^۱
 شایان ذکر است که به قول استاد شهیدی، دیرینگی و بی‌روح شدن «آیین زرتشتی»، به منزله تھی شدن همه ذخایر این آیین و ناتوان بودنش برای پاسخ‌گویی به نیازها و مقتضیات فرهنگی و تمدنی سال‌های پایانی عصر «ساسانی» بود.

به نوشته دیاکونوف،^۲ سلطنت ساسانیان که همانند مجسمه‌ای بر روی پایه‌های گلی استوار بود، در برابر حمله و هجوم اعراب نتوانست تاب مقاومت بیاورد.^۳ افزون بر این همه، سختی‌ها و دردها و رنج‌هایی بود که مرغان ایرانی را به صیدگاه شهباز شیرین‌کاری برده بود که آنان را به باغ آبادان و پربرگ و بار دوستی با اهل بیت (ع) و خدمت بر آستان مبارکشان می‌کشید و تاج کرامت الی الأبد را بر سرشان می‌گذاشت؛ اما ایرانیان تا نیل به درجه بلندی از «آگاهی و آمادگی» برای قرب به پیشگاه سلطانی و اجرای مأموریت آن، راه درازی در پیش داشتند.

جای دارد پرسیده شود: چرا ایرانیان و ایران را به این گردونه فراخوانده و به دامگه سلطانی کشیدند؟ و دیگر اینکه، چرا ایرانیان بر روی اسلام و مسلمانان آغوش گشودند و دامان خویش را مهیای پرورش آن کردند؟
 استاد فرزانه، شهید مطهری درباره این پذیرش می‌نویسد:

مردم ایران که مردمی باهوش بودند و به علاوه سابقه فرهنگ و تمدن نیز داشتند، بیش از هر ملت دیگر، نسبت به اسلام شیفتگی نشان دادند

۱. شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، صص ۱۰۶ - ۱۰۷.

2. Diaconf.

۳. دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، تاریخ ایران باستان، ص ۳۵۹؛ تاریخ اسلام در آسیای مرکزی، ترجمه روحی ارباب، ص ۱۰۹.

و به آن خدمت کردند... ایرانیان روح اسلام و معنی اسلام را در نزد خاندان رسالت یافتند. فقط خاندان رسالت بودند که پاسخ‌گوی پرسش‌ها و نیازهای واقعی روح ایرانیان بودند.^۱

دلایل بسیاری برای اثبات انطباق «روح و معنی اسلام» و «روحیهٔ ایرانیان» می‌توان ارائه کرد. این روح به طور خاص در خاندان رسالت جاری بود و مطالبات حقیقی ایرانیان را پاسخ می‌گفت.

این هماهنگی و همگونی را در ساحات نظری و اعتقادی و همچنین فرهنگ و اخلاق کهن ایرانیان، به ویژه آنچه که از تیررس تحریف و دست‌کاری و دستمالی عمال حکومتی و روحانیان آلودهٔ عصر «ساسانی» در امان مانده بود، می‌توان ملاحظه کرد.

پیش و بیش از آنکه ایرانیان، خودشان معرف و ویژگی‌ها و صفات کمالی روحی و اعتقادی ساکنان این سرزمین باشند یا بخواهند سنت‌های ممدوح فرهنگی و خلقی ایرانی را بنگارند، بیگانگان در این باره داد سخن داده‌اند.

۱. مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۱۲۱.

گفتار سوم: سابقه دین داری و یکتاپرستی

بی‌اغراق، ایرانیان، چه پیش از اسلام در عهد باستان و چه پس از آن، یکتاپرست بودند و در زمره نامورترین مردم متدین جهان. آنان همواره از آلودگی بت‌پرستی و کافر مسلکی در حوزه فرهنگی پیراسته بودند.

همه آثار و شواهد تاریخی و فرهنگی و هنری مردم این سرزمین بر سابقه دین داری و باور توحیدی آنها صّحّه می‌گذارد.

این عبارت به جا مانده از وندیداد، یگانه‌پرستی ایرانیان را اعلام می‌کند: ای آفریننده جهان مادی، ای یگانه مقدّس، چهارمین مکانی که زمین شاد و خوشبخت است، کجاست؟ خداوند فرمود: آنجایی که گله‌ها و رمه‌ها روز به روز به حدّ اکثر رسند.^۱

هرودوت، مورخ یونانی، قریب به پانصد سال پیش از میلاد حضرت مسیح (ع) (۴۲۵ - ۴۸۴ ق. م.) درباره ایرانیان می‌نویسد:

ایرانیان برخلاف ما یونانیان عقیده به چند خدا بودن دنیا ندارند. در نتیجه معابد و منابر مختلف برای خدایان نیز ندارند. آنان پرستش چندین خدا را که در «مصر» و «یونان» امری رایج است، مایه حماقت می‌دانند. به اعتقاد من این تفکر از آنجا سرچشمه می‌گیرد که ایرانیان خدا را مانند ما دارای جسم نمی‌دانند ...

در کتیبه‌ها و سنگ‌نبشته‌های بسیاری که در «همدان»، «پاسارگاد»، «شهر

۱. وندیداد، فرگرد سوم، قسمت یکم، فقره ۵.

پارسه»، «قصروان» در «ترکیه» و ... موجود است، بر یگانگی خداوند تأکید شده است.

در سنگ‌نبشته خشایار شاه در «گنج‌نامه همدان» و به سال ۴۹۰ پیش از میلاد حضرت مسیح (ع) آمده است:

خدای بزرگ است اهورا مزدا؛ خدایی که بزرگ‌ترین خدایان است که زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که مردم را آفرید که شادی را برای مردم آفرید که خشایار شاه را شاه کرد.

از این عبارات است که ولتر،^۱ فیلسوف فرانسوی (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸ م.) دربارهٔ ایرانیان می‌نویسد:

ایرانیان نخستین قومی بودند که به وجود خدای یکتا، شیطان، بهشت، معاد، برزخ و دوزخ پی بردند و ایمان آوردند. سپس این افکار را بر سراسر جهان گسترده و از این راه در تکامل و تحول ادیان تأثیرگذار شدند.

و هم او می‌نویسد:

ایرانیان هرگز آتش‌پرست نبوده‌اند؛ بلکه نادانی و غرض‌ورزی اروپاییان ایشان را به آتش‌پرست بودن در پیش از اسلام متهم کرده است. موبدان منشأ اهریمن را نمی‌پرستیدند. در نظر آنان اهریمن، همچون شیطان در نظر ما بوده است.

در دومین کنگرهٔ بین‌المللی مهرشناسی، اوگوبیانکی^۲ مقاله‌ای در مسئلهٔ یکتاپرستی ایرانیان ارائه کرد و در آنجا اعلام داشت:

پادشاهان آغازین هخامنشی نه نامی از میترا می‌برند و نه غیر از اهورا مزدا نامی از ایزدی دیگر و همهٔ دیوها را نیز محکوم می‌کنند. کل نظام اهورا مزدایی در یک پارچگی و بی‌نیازی و یکتایی او با موجودات وابسته‌اش است.^۳

1. Voltaire.

2. Ugo Bianchi.

۳. دین مهر در جهان باستان (مجموعه گزارش‌های دومین کنگرهٔ بین‌المللی مهرشناسی)،

به گفته استاد شهید مطهری، درباره زرتشت پیغمبر مزدیسنا و کتاب «اوستا» که کتاب مقدس مزدیسنا به شمار می‌رود، مجهولات زیاد است. درباره زمان زرتشت از ششصد سال پیش از میلاد مسیح (ع) تا شش هزار سال پیش از میلاد مسیح (ع) اختلاف است و محققان غالباً او را یک شخصیت تاریخی و واقعی می‌دانسته و غالباً محل تولد او را «آذربایجان» و زمانش را حدود ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح (ع) می‌دانند.^۱

بعضی معتقدند که اوستا در دوره «هخامنشی» مدون بود و با حمله اسکندر از میان رفته یا اسکندر آن را سوزانده است؛ البته معروف میان مورخان شرقی همین است که اسکندر اوستا را سوزانده است. در دوره «اشکانی»، روحانیان زرتشتی مجدداً در صدد جمع‌آوری اوستا برآمدند، ولی قدر مسلم این است که در آغاز ظهور «ساسانیان» اوستا مرتب و مدون نبوده است و به دستور اردشیر، یکی از روحانیان زرتشتی از نو اوستا را مرتب می‌سازد.

همه کسانی که زرتشت را یک شخصیت حقیقی و تاریخی می‌دانند، اعتراف دارند که زرتشت در جامعه خود، اصلاحات اقتصادی، اعتقادی و اجتماعی به عمل آورد.

زرتشت تنها به پرستش اهورا مزدا دعوت می‌کرده است و دیوان را پلید و ملعون و غیرقابل پرستش می‌دانسته است.^۲

در گذر سال‌ها و قرون، در میان همه اقوام، به دلیل بروز التقاط و اختلاط، بسیاری از آموزه‌ها و معتقدات دچار انحراف شده است. ظهور و بروز اصلاحگران نقش عمده‌ای را در بازگرداندن مردم به شاهراه و اصول ایفا کرده است. اگرچه طی بیش از سه هزار سال، فرق و مذاهب مختلفی در میان اقوام مختلف و از جمله «ایران» عصر «هخامنشی»، «ساسانی» و حتی بعد از آنها ظهور و افول نموده؛

مترجم مرتضی ثاقب‌فر، صص ۶۸ - ۶۹.

۱. حدود ۲۶۰۰ سال قبل از امروز.

۲. خدمات متقابل اسلام و ایران، صص ۱۸۵ - ۱۸۶.

اما رگه‌ها و نشانه‌های پرستش خالق آسمانی و باور به توحید و پرستش خدای واحد را در آثار بر جا مانده از ایرانیان قدیم و حداقل از زمانی که شهرنشینی و سکنا را بر کوچ و بیابانگردی ترجیح دادند، می‌توان مشاهده کرد.

نگارنده قصد تفحص و پژوهش در ادیان و مذاهب «ایران» از اعصار گذشته تاکنون را ندارد؛ اما می‌خواهد با ذکر شواهدی، متذکر وجود جریان و جهان‌بینی توحیدی و باور به خالق یکتای آسمانی در کارنامه باستانی ایرانیان شود.

مرحوم استاد پورداوود و دکتر معین که در زمره محققان ایرانی درباره ایران باستان و مذاهب آنان شناخته می‌شوند نیز مدعی هستند که:

آیین حقیقی و اصلی زرتشت را باید در گاتاها جست، چه بعدها به مرور تصرفاتی در آنها کردند و به خصوص آیین زرتشتی دوره ساسانی از مبدأ خود بسیار دور گردید.^۱

گاتاها از لحاظ تاریخی و انتساب به زرتشت، معتبرترین قسمت‌های اوستاست. قراین زیادی در دست محققان است که همه یا قسمتی از گاتاها که به صورت شعر و مناجات ادا شده، سروده خود زرتشت است و هم معقول‌ترین همه آنهاست.^۲

مراجعه به «گاتاها» حاکی از آن است که از یک‌هزار و دویست سال قبل از آشنایی ایرانیان با اسلام، آنان از طریق آیین زرتشت حامل باوری توحیدی بودند. به قول شهید مطهری:

آنچه در مورد زرتشت محقق است، این است که به توحید در عبادت دعوت می‌کرده است.

اهورا مزدا که از نظر شخص زرتشت نام خدای نادیده خالق جهان و انسان است. تنها موجودی است که شایسته پرستش است. زرتشت که رسماً

۱. محمد معین، مزدیسنا و ادب پارسی، به اهتمام مهدخت معین، ص ۱۹۸.

۲. خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۱۸۷.

خود را مبعوث از جانب اهورا مزدا می خوانده، مردم را از پرستش دیوها که معمول آن زمان بوده، نهی می کرده است.^۱

تشخیص میزان انطباق و یگانگی باور توحیدی ارائه شده به وسیله کتاب وحی و کلام نبی اکرم (ص) با همه آنچه که نزد منابع دینی و اولیه زرتشتی موجود بوده است، کار ساده‌ای نیست؛ اما به هر روی، در میان ایرانیان پرستش اهورا مزدا به عنوان خالق یگانه و شایسته پرستش، معمول بوده است. محمد جریر طبری، صاحب «تاریخ طبری» درباره شاهنشاهان باستانی «ایران» می نویسد:

شاهنشاهان باستانی [اساطیری] ایران از کیومرث تا بیشتاسب، اکثراً با دادگری فرمانروایی کردند؛ اما از بیشتاسب تا زمان ما فرمانروایی به وسیله دادگری و نظام دینی زرتشتی هر دو اداره می شد. حکیم طوسی، روایتگر بن مایه باورهای گذشته و باستانی ایرانی است. وی در ماجرای بر تخت نشستن بهرام گور از زبان وی می سراید:

چنین گفت بهرام کای سرکشان	ز نیک و بد روز دیده نشان
همه بندگانیم و ایزد یکیست	پرستش جز او را سزاوار نیست

...

سه دیگر چو بنشست بر تخت گفت	که رسم پرستش نباید نهفت
به هستی یزدان گواهی دهیم	روان را بدین آشنایی دهیم
بهشت است و هم دوزخ و رستخیز	ز نیک و ز بد نیست راه گریز
کسی کو نگرود به روز شمار	مر او را تو با دین و دانا مدار ^۱

وجوه مختلف تفکر توحیدی را در آثار کهن و باستانی ساکنان این سرزمین می توان دید. اهل فضل و دانش می دانند که «شاهنامه» پیش از آنکه در قالب

۱. همان، صص ۱۹۵ - ۱۹۶.

۲. شاهنامه، بر تخت نشستن بهرام گور.

اثر سترگ فردوسی طوسی به رشته کلام منظوم مثنوی کشیده شود، در قالب حکایات و شاهنامه‌ها در میان ساکنان عصر باستان جاری و با حیات فرهنگی و تربیتی آنها همراه بوده است.

می‌توان گفت «شاهنامه حکیم طوس»، حاصل جمع شاهنامه‌های عصر کهن است که توسط فردوسی به رشته نظم کشیده شده است.

«معاداندیشی و مرگ آگاهی» یکی از وجوه مهم تفکر دینی و توحیدی است که به عنوان یکی از ارکان اصلی اندیشه و دیدگاه فردوسی در شاهنامه عرضه شده است.

همین وجه از تفکر است که زمین و دنیا را زیر پای مردان مرد سست می‌کند تا مجال دلاوری، رادمردی، گریز از خودپرستی و بالأخره پشت پا زدن به دنیا را بیابند. از همین روست که در فرهنگ و ادب این مردم، از میانه مرگ، نهال زندگی سر بر می‌آورد.

مرگ بر آنها، دروازه‌ای به سوی عالم ماورایی می‌گشاید. پرده‌ای که در وقت معلوم بالا می‌رود تا رازهای پنهان و سر به مهر، مکشوف آدمیان شود. ورود فردوسی به ماجرای رستم و سهراب و مطلع این دفتر، خواندنی است.

ز داد این همه بانگ و فریاد چیست؟	اگر مرگ داد است بیداد چیست
بدین پرده اندر تو را راه نیست	از این راز جان تو آگاه نیست
به کس بر نشد این در راز باز	همه تا در آرز رفتن فراز
چو آرام یابد به دیگر سرای	به رفتن مگر بهتر آیدش جای
ندارد ز برنا و فرتوت باک	دم مرگ چون آتش هولناک
چو داد آمدش بانگ و فریاد نیست	چنان دان که دادست و بیداد نیست
تو را خامشی به که تو بنده‌ای	دل از نور ایمان گر آکنده‌ای

برین کار یزدان تو را راز نیست اگر جانت با دیو انباز نیست
به گیتی در آن کوش چون بگذری سرانجام نیکی بر خود بری^۱

از همین جا، زندگی، جهان و انسان همه معنی خود را در منظومه کهنکشان دریافت معنوی انسان ایرانی باز می‌یابد.

جهان، صحنه‌ای که انسان در آن به ایفای نقش می‌پردازد تا سرانجامی مملو از نیکبختی را از آن خود سازد و با گذار از دروازه مرگ، همه راز و حقیقت هستی مکشوف وجودش شود. مشی در میان زمین با گذار از دروازه‌ای که از «خالق هستی، جهان، انسان و مرگ» تعریفی متعالی، رازواره، مقدس و معنوی می‌دهد، انسان را به عالمی قدسی پیوند می‌دهد و به همه کردار و گفتارش رنگ و بویی قدسی می‌بخشد.

بی‌گمان این گونه نگریستن به فرزند آدمی، درسی خردمندانه می‌دهد تا چون فرزندگان در عرصه گیتی از رویدادها بگذرد و با نیرومندی جسم و جان، سرانجامی فرخنده را از آن خود سازد.

گزنفون^۲، اشراف زاده یونانی که به سال ۴۳۱ پیش از میلاد مسیح (ع) متولد شد و در مدرسه و مکتب سقراط درس آموخت، در اثری که به نام «زندگی‌نامه کوروش» مشهور است، درباره اطفال پارسی می‌نویسد:

اطفال پارس برای آموختن عدالت و انصاف به مکتب می‌روند و از قرار معلوم همان طوری که در ممالک ما، اطفال را برای تعلیم ادبیات به مکتب می‌فرستند، در پارس نیز اطفال را برای آموختن عدالت و انصاف به مکتب می‌فرستند.^۳

او در همان اثر می‌نویسد:

۱. شاهنامه حکیم طوسی، دفتر رستم و سهراب.

2. Xenophon.

۳. گزنفون، تربیت کوروش، ترجمه دکتر بهمن کریمی، ص ۸.

در پارس تصور می‌کنند، آدم حق ناشناس از خداوند غفلت می‌کند. مرتضی راوندی درباره اهمیت عدالت از دیدگاه کوروش به نقل از استادش آورده است:

عدالت آن است که به مقتضای قانون و حق باشد و هر چه از راه حق منحرف شود، ستم و بی‌عدالتی است و قاضی عادل آن است که فتوایش به اعتبار قانون و مطابق حق باشد.^۱

شاید بتوان گفت: بن مایه باور مردم این سرزمین با رویکرد ویژه معنوی متکی بر «خداباوری، مرگ‌اندیشی و فانی شناختن جهان مادی» بوده، «خردورزی»، جان فرهنگشان و «دانش‌اندوزی و راستی» آیینشان می‌باشد. در این منظومه زیبا، انسان مرگ‌اندیش، بر صحنه جهان فانی وارد می‌شود، دانش می‌اندوزد و به اتکای خرد، آیین راستی پیشه می‌کند تا امکان درک سعادت آن جهانی را فراهم آورد.

از همین جاست که تنومندی جسم در سوارکاری و تیراندازی و کشتی حاصل می‌آید. شاید که پهلوان این صحنه از قبیله جوانمردان اهل فتوت شود. گزنفون می‌نویسد:

ایرانیان به فرزندان خود سه چیز می‌آموزند: سوارکاری، تیراندازی و راستگویی.

کریستین سن، ایرانیان را به خاطر داشتن سه عنصر «پهلوانی، دانایی و پارسایی» می‌ستاید؛ اما سخن حکیمانه افلاطون جامع‌تر از سخن همگان، توصیف‌گر پارسیان می‌شود:

پارسیان ذاتاً دادگرترین، میانه‌روترین و دلیرترین مردمان هستند. آموزگار نخست به آنان تعالیم زرتشت را آموزش می‌دهد. آموزگار دوم، دادگری و روش نیک در سراسر زندگی را به آنان آموزش می‌دهد. آموزگار سوم،

۱. راوندی، مرتضی، سیر قانون و دادگستری در ایران، ص ۱۱.

میانه‌روی، دوری کردن از خوی خودپرستی و چیره شدن بر شهوات و امیال شخصی را به آنان آموزش می‌دهد و آموزگار چهارم، دلیری و قدرت را به آنان آموزش می‌دهد.^۱

در این گفتار، ایرانیان در سه ساحت تو در توی «فکری، فرهنگی و عملی» نشان داده شده‌اند.

مردمی دیندار، دادگر و راست کردار، میانه‌رو و دوری گزیده از خودپرستی که با پای گذاشتن بر شهوات، دلیری و قدرت را از آن خود ساخته‌اند. کسی که اندیشه و گفتار و کردارش از روی خرد پاک و برابر آیین اهورایی باشد، پروردگار دانا به او نیروی معنوی شجاعت و رسایی تن و روان خواهد داد.

به تأیید همه مورخان و فرزانه مردان شرقی و غربی، تاریخ حیات بشر، هیچ قومی را نمی‌شناسد که جمله این ویژگی‌ها را در خود متجمع و درباره آن آگاهی و بصیرت داشته باشد.

بشود که همه از بهترین دانش و خرد آگاه شویم؛ زیرا دانش و خردی که اهورا مزدا به ما می‌آموزد، بی‌گمان مقدس و سودمند است.^۲

کلام خودم را در این بخش با ذکر عباراتی از گات‌ها و مینوی خرد به پایان می‌برم تا خلاصه همه دریافته‌های تجربه شده ساکنان سرزمین دل و جان، «ایران»، بیان شود. همه آنچه که آنها، در طی قرون آن همه را به تجربه نشستند، به استنادش منظومه‌ها ساختند و با حکایات و ضرب‌المثل‌ها و آموزه‌های معلمان، به نسل‌های بعدی منتقل کردند تا در آستانه بعثت پیامبر آخرالزمان(ص)، ایران و ایرانی به دامن اسلام و به عبارتی به گردونه تقدیر الهی ویژه‌ای وارد شود که او را برای طی مراتب عالی و کامل‌تر مورد نظر

۱. افلاطون، کتاب الکیادس یکم.

۲. سپنمدگات، یسنای ۴۸، بند ۳.

و آموزه‌های خاندان پیامبر(ص) آماده کند و پیرایه‌های کثیف مانده از جهل و خرافه را از جسم و جان آنها بشوید.

کیست که از نخست راستی را آفرید؟ کیست که خورشید و اختران را آفرید؟ کیست که ماه به نیروی او به در شود و آنگاه دوباره هلالی می‌گردد.

کیست آن هنرمندی که روشنایی و تیرگی، خفتن و برخاستن را آفرید؟ ... کیست که آب و درختان را آفرید؟ کیست که به ابر و باد جنبش داد؟ کیست که بامداد و نیم روز را آفرید تا مردم را به هنگام کار بخوانند؟ من بدین همه چیزها تو را شناختم. ای فردا! ای آفریننده همه چیزها به یاری روان فرخنده.^۱

آهنگ و مفاهیم مندرج در عبارت زیر که از «مینوی خرد» در باب جنگیدن علیه بدی و زشتی بیان شده، آهنگ کلام آسمانی ائمه دین(ع) و مفاهیم بلند مندرج در احادیث را متبادر به ذهن می‌سازد.

تواناترین کس آن است که با هوا و هوس جنگیده و این پنج عیب را از خود دور دارد: حسد و آز، خشم، هوس، ننگ و ناسپاسی.^۲

با همه آنچه که به اجمال در این مقاله مختصر آمد، می‌توان پاسخ این پرسش را دریافت که «چرا ایرانیان» برگزیده شدند؟ چرا این دیار و ساکنانش به نحوی خاص برای ورود به گردونه تقدیر کلی الهی، پرورش فرهنگی و تمدنی اسلام جوان و بالآخره همراهی با حضرت موعود(عج) در آخرالزمان برگزیده شدند؟

۱. جان بایر ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، صص ۴۵۶ - ۴۵۷.

۲. دینشاه ایرانی (سلیستر)، اخلاق ایران باستان، ص ۷۵؛ مینوی خرد، باب ۴۱، پرسش ۴۰، فقره ۹ - ۱۱.

گفتار چهارم: ایران، ایرانی و اسلام

«ایران» و ایرانیان بر اسلام آغوش گشودند و به زودی تمامی تجربه‌های فرهنگی و تمدنی خود را در خدمت به اسلام و تفکر و فرهنگ آن در کار وارد کردند؛ به عبارت دیگر، اسلام در «حجاز» متولد و بخش بزرگی از ساحات فرهنگی و تمدنی آن در ایران به برگ و بار نشست.

وجوه مختلف تأثیرگذاری و خدمات ایرانیان به اسلام را در موارد زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱. انتشار و گسترش اسلام در اقصانقاط جهان؛
 ۲. نشر و توسعه معارف (فقه، کلام، فلسفه، نجوم، تاریخ و ...)
 ۳. پرورش وجوه فرهنگی و تمدنی اسلام؛
 ۴. تربیت نخبگان در حوزه‌های مختلف علمی و عملی.
- چنان‌که پیش از این شرح داده شد، در مراحل اولیه ورود اسلام به «یمن»، خاندان‌های ایرانی، همچون «ابناء و احرار»، نقش اصلی را در آشنا شدن اهالی یمن با اسلام ایفا کردند.
- از آنجا که ایران به مثابه دروازه فراخ و مهمی برای ورود به شبه قاره «هند»، «چین» و «آسیای شرقی» شناخته می‌شد، آغوش گشودن ایران بر روی اسلام، مسیر نفوذ آن به این منطقه بزرگ و به عبارتی نیم کره شرقی تا انتها الیه «چین» را هموار ساخت. بر هیچ مورخ و اندیشمند منصفی پوشیده نیست که دست عنایت خداوندی از ایران عاملی ساخت تا عموم ساکنان هند، چین،

«جزایر اقیانوس هند»، «مالزی»، «اندونزی» و «ترکستان» از طریق «ایران» و حتی زبان فارسی با اسلام و فرهنگ آن آشنایی پیدا کنند. از همین رو زبان دینی ساکنان این مناطق بزرگ از گذشته‌های دور، زبان فارسی بوده است.

در اصل ایرانیان تنها بخشی از دین خود را به اسلام ادا کردند، خدا می‌داند اگر توفیق درک اسلام برای ساکنان این سرزمین اتفاق نمی‌افتاد، در سرایش تند انفعال و پراکندگی عصر «ساسانی» چه بر سر ایران و ایرانیان می‌آمد.

ورود اسلام در آن عصر به ایران، به منزله نجات این کشور از افکار متشتت، جدال فرقه‌ای و سیر دادن آن در مسیر اندیشه، آرمان و مقصدی واحد و دریافتی مبتنی بر کلام آسمانی آخرین پیامبر آسمانی از کل هستی بود. جز این، اسلام مانع از نفوذ و توسعه مسیحیت در ایران شد. مقارن ورود اسلام به ایران، همه زمین‌ها برای غلبه مسیحیت بر صحن اندیشه و فرهنگ ایرانی فراهم آمده بود.

حذف موانع شکوفایی و مشارکت ایران در شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلام در اقصانقاط جهان و برطرف شدن موانع رشد عمومی ایرانیان که به واسطه غلبه نظام طبقاتی ملحدانه عصر «ساسانی» رخ داده بود. جملگی باعث فراهم شدن موقعیت‌هایی بودند که تنها از مسیر ورود اسلام به این سرزمین فراهم آمد. از همین مسیر به زودی و در قرون اولیه پس از هجرت رسول خدا(ص)، ایرانیان در هیئت و نقش معلمان و مراجع علمی و فرهنگی جهان اسلام ظاهر شدند.

۱. ستایش ایران و ایرانیان در قرآن و حدیث

سابقه باورهای دینی، فرهنگ و ادب و ویژگی‌های روحی فارسیان بر پیامبر خدا(ص) و ائمه هدا(ع) پوشیده نبود، به جز این، اولین ایرانی که اسلام آورد و دست بیعت به رسول خدا(ص) داد؛ یعنی سلمان فارسی و پس از او سایرین از میان «ابناء و احرار» در «یمن» و «موالیان»، این مطلب را به اثبات رسانده بودند که ساکنان این سرزمین حامل اخلاقی حمیده و خوبی قرین

با جوانمردی‌اند. آنان در خود، شایستگی دستیابی به مراتب عالی معرفتی و اخلاقی را دارا هستند و نقش عمده‌ای در سیر اکمالی اسلام، در وجوه مختلف تا آخرالزمان و عصر ظهور ایفا خواهند نمود.

در تفسیر آیه «... وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ...» از سوره «محمد، آیه ۳۸» که خداوند فرمودند:

«شما همان [مردمی] هستید که برای انفاق در راه خدا فرا خوانده شده‌اید. پس برخی از شما بخل می‌ورزند و هر کس بخل ورزد، تنها به زیان خود بخل ورزیده و [گرنه] خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید و اگر روی برتابید [خدا] جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود.»

از پیامبر اکرم (ص) درباره «قومی» که خداوند جایگزین می‌سازد، سؤال شد با دست مبارک به ران پای سلمان زده و فرمودند:

«به خدایی که جان من در دست قدرت اوست، اگر ایمان به کهکشان‌ها بستگی داشته باشد، مردانی از فارس به آن دست می‌یابند.»^۱

در همین باره، یعنی جای‌گزینی مردانی از «فارس» به جای اعراب، از امام ششم، حضرت صادق آل محمد (ص) سؤال شد. فرمودند:

«وَاللَّهِ أَبَدَلْ خَيْرًا مِنْهُمْ، الْمَوَالِي؛^۲

سوگند به خدا که بهتر از آنها را جایگزین فرمود؛ یعنی عجم را.»

به نقل از صاحب «تفسیر مجمع البیان» نیز از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمودند:

«ای اعراب، اگر روی برگردانید خداوند قوم دیگری را جایگزین شما می‌گرداند؛ یعنی ایرانیان را.»^۳

۱. زمخشری، جارالله، تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۳۳۱.

۲. علی کورانی، عصر ظهور، ص ۲۲۱، به نقل از تفسیر نورالثقلین.

۳. همان، ص ۲۱۹.

در بیان و تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ...»^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان فروتن [او] بر کافران سرفرازند.»
از رسول خدا(ص) درباره قومی که خداوند آمدنشان را وعده داده است، سؤال کردند. حضرت دست بر شانه یا گردن سلمان زده و فرمودند:

«هذا و ذوه؛ منظور این شخص و قوم او هستند.»

آنگاه فرمودند: «اگر دین در ستاره ثریا باشد و در آسمان‌ها قرار گیرد، مردانی از فارس آن را به دست خواهند آورد.»^۲

وقتی در تفسیر آیه «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ»^۳

«هنگامی که نخستین وعده فرارسد (و شما یهود دست به خونریزی و فساد بزنید) ما گروهی از مردان پیکارجو و رزمنده را بر شما می‌فرستیم و برای پیدا کردن مجرمان خانه‌های شما را جست‌وجو کنند و این وعده‌ای قطعی است.»

از امام باقر(ع) درباره این قوم پیکارگر که یهود را سرکوب می‌کنند، پرسیدند، امام فرمودند:

«وَهُمْ وَاللَّهُ أَهْلُ قُمْ؛ به خدا سوگند آنها اهل قم هستند.»^۴

۱. سوره مائده (۵)، آیه ۵۴.

۲. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۸۰۲؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۹؛ متقی هندی، علاءالدین علی بن حسام، کنز الاعمال، ج ۳۴۱۳۰.

۳. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۵.

۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۱۶.

امام ششم، امام صادق(ع) نیز در همین باره فرمودند:

«سوگند به خدا آنها اهل قم هستند.»^۱

مقام و موقعیت ایرانیان تا به آنجا قابل ذکر است که از آنان به عنوان «نگهبانان دین» یاد می‌شود.

مفسران بزرگی در تفسیر آیه «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ»^۲

اگر این قوم نسبت به آن (هدایت الهی) کفر ورزند، کسانی را نگهبان آن ساخته‌ایم که نسبت به آن کافر نیستند.»، نقل کرده‌اند که منظور از «جمعیت نگهبان دین»، ایرانیانند.^۳

جمعی از ایرانیان در سفر حج به حضور امام باقر(ع) رسیدند و از ماجرای خواستگاری سلمان از دختر عمر پرسیدند. عمر از خواستگاری ناراحت شده بود، حضرت رسول اکرم(ص) خطاب به او فرمودند:

«آیا خرسند نیستی که سلمان به تو مشتاق شود و تو به او نزدیک گردی؟ سلمانی که بهشت مشتاق دیدار اوست و خداوند دربارهٔ سلمان و شما، جمعیت قریش این آیه را نازل کرد.»^۴

عمر گفت: ای رسول الله(ص)! منظور از گروه نگهبان دین کیستند؟ پیامبر(ص) فرمودند: «هو والله سلمان و ورهطه؛ سوگند به خداوند، این گروه نگهبان (دین) سلمان و قوم او هستند.»

اگر اسلام در لابه‌لای زمین گم شود، ایرانیان آن را می‌یابند و اگر اسلام در آسمان‌ها قرار گیرد، جز مردم ایران کسی به آن دست نیابد.»

۱. همان، ج ۶، ص ۲۱۶.

۲. سورهٔ انعام (۶)، آیه ۸۹.

۳. علامه محمد عبده و رشید رضا، تفسیر المنار؛ الوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و التسبع المثانی، ذیل این آیه.

۴. سورهٔ انعام (۶)، آیه ۸۹.

عمر غمگین شد و برخاست و رفت.^۱

رسول خدا(ص) و حضرات ائمه معصومان(ع)، همواره مردم را متذکر تعصبات قومی و قبیله‌ای می‌ساختند تا مبادا این امر و افتخار جاهلی بدان، به حقیقت دین و آیین اسلام لطمه وارد سازد.

در جایی فرمودند:

«أَلَا إِنَّ الْعَرَبِيَّةَ لَيْسَتْ بِأَبِ وَالِدٍ وَلَكِنَّهَا لِسَانَ نَاطِقٍ فَمَنْ قَصَرَ بِهِ عَمَلُهُ
لَمْ يَبْلُغْ بِهِ حَسَبَهُ؛

عربیت پدر کسی به شمار نمی‌رود و فقط زبان گویایی است. آنکه عملش نتواند او را به جایی برساند، حسب و نسبش هم او را به جایی نخواهد رساند.»^۲

از همان روزهای آغازین طلوع خورشید اسلام، اعراب، به رغم آنکه «قرآن» در سرزمین «حجاز» نازل شده و پیامبر(ص) در آن سرزمین مبعوث گردیده بود، در مواجهه با ایرانیان همه کین، حسادت و نفرت خود را ابراز داشتند و به جای انجام وظیفه و مأموریت محوله از سوی رسول خداوند(ص)، با تعصب جاهلی رویارو با پیامبر(ص) و حضرات معصومان(ع) ایستادند. جای‌گزینی، حاصل و محصول عمل اعراب بود. این سنت لایتغیر خداوندی است که همواره مأموریت را از ناسپاسان کاهل برداشته و امر مهم خود را به وسیله سایر اقوام به انجام می‌رساند؛ چنان‌که بنی اسرائیل را مبدل و از فیض دستیابی به رتبه عالی خلافت و سکونت در سرزمین «موعود» محروم ساخت.

روزی اشعث‌کندی متعصب، در مسجد «کوفه»، تقرب ایرانیان سرخ‌روی را به امام مسلمانان، علی(ع) برنمی‌تابد و با گستاخی جمعیت را لگدکوب کرده و خود را به امام می‌رساند و خطاب به ایشان می‌گوید:

۱. میرزا حسین نوری طبرسی، نفس‌الرحمان فی فضائل سلمان، ص ۸۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۳۷.

ای امیر مؤمنان! این سرخ رویان (ایرانیان) که اطراف شما را گرفته و نزدیک شما نشسته‌اند، برگزیده و بر ما چیره ساخته‌ای؟ امام علی (ع) ابتدا ساکت شدند، با پای خود آرام به منبر کوبیدند و سپس سر را بلند کرده و فرمودند:

«کدام یک از این شکم پرستان بی‌شخصیت مرا معذور می‌دارد و حکم به انصاف می‌کند که برخی از آنها، مانند الاغ در رختخواب خود می‌غلطد و دیگران را از پند آموختن محروم می‌سازد!

آیا مرا امر می‌کنی که آنان [ایرانیان] را طرد کنم؟ هرگز طرد نخواهم کرد. چون در این صورت از زمرهٔ جاهلان خواهم بود؛ اما سوگند به خدایی که دانه را شکافت و بندگانش را آفرید، حتماً شما را برای برگشت مجدد به آیینتان سرکوب می‌کنند، همان‌گونه که شما آنان را در آغاز برای پذیرش این آیین سرکوب نمودید.»^۱

اشعث و همگنان او از این نکته غفلت داشتند که ایرانیان چون تشنه کامی به زلال خاندان پیامبر (ص) رسیده بودند و حسب تقدیر کلی الهی، با پشت سر گذاشتن همهٔ مراتب و همهٔ سختی‌ها، می‌رفتند تا با حصول آمادگی، تنومندی و آگاهی، به اجرای مأموریتی مشغول شوند که حسب همهٔ استعداد و لیاقت، خداوند برایشان رقم زده بود.

احمد بن حنبل، از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

«نزدیک است که خداوند متعال، اطراف شما را از عجم پر کند. آنان چون شیرانی هستند که فرار نمی‌کنند. طرف‌های درگیر و دشمنان شما را می‌کشند و از غنیمت‌های شما استفاده نمی‌کنند.»^۲

اشاره به بی‌توجهی ایرانیان به غنیمت جنگی، اشاره به مناعت طبع ایرانیان

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲۰، ص ۲۸۴.

۲. مسند حنبل، ج ۵، ص ۱۱.

و نیت آنان در ورود به جنگ دارد. آنان به قصدی بس بزرگ‌تر و فراتر از کسب غنایم، وارد جنگ با کفار می‌شدند.

تردید نیست که به اعتراف همه محققان، اندیشمندان و مصلحان، امیرمؤمنان(ع) شاخص‌ترین امیر و حاکم عادل در طول تاریخ بودند. اجرای عدالت و احقاق حق همه افراد جامعه در نگاه امیرمؤمنان(ع) از چنان اهمیتی برخوردار است که تحدید آزادی و نقض حقوق مردم را یکی از آسیب‌های جدی حکومت به شمار می‌آورند. در کلام ایشان، حق، قرینی چون «عدالت» دارد. امام(ع) عدالت را به معنای قرار دادن هر چیزی در جای خود و دادن هر حقی به صاحبش به کار می‌برد؛ چنان‌که در حکمت‌های ۴۳۷ و نامه ۵۳ از مجموعه «نهج البلاغه» به آن اشاره دارند.^۱

در برخی موارد نیز عدالت را این‌گونه فرض می‌نماید که هر چه برای خود می‌پسندی، برای دیگران هم بپسند. امیرمؤمنان(ع)، به عدل بیشتر از جنبه اجتماعی می‌نگریست نه از جنبه شخصی و فردی. در این باره جرج جرداق مسیحی می‌گوید:

مسئله‌ای که علی بن ابی طالب(ع) را مجبور به پذیرش خلافت نمود، در خطر بودن عدالت اجتماعی بود.^۲

ایشان در توصیه به کارگزاران سیاسی‌اش، گسترش و استقرار عدالت در جامعه را گوشزد می‌نمود^۳ و از آنان می‌خواست که اجرای حق و عدالت و جلب رضایت افراد جامعه در نزدشان از محبوب‌ترین امور باشد. این موضوعی بود که اشعث و امثال او، از آن سخت غفلت داشتند و بزرگ مردی چون امام علی(ع) را توصیه به ظلم و از اجرای حق منع می‌کردند.

حذیفة بن یمان هم در روایتی به نقل از رسول خدا(ص) پرده از آینده

۱. دشتی، محمد مترجم، نهج البلاغه.

۲. جرج جرداق، صدای عدالت انسانی، هادی خسرو شاهی، مترجم.

۳. نهج البلاغه، نامه امام علی(ع)، ۵۳، صص ۴۰۹ و ۴۱۳، به نقل از سید محمد علی حسینیان.

«ایران» و اسلام برمی دارد و می گوید:

حضرت در مجلسی فرمودند:

«امشب خوابی دیدم. گوسفندانی سیاه، پشت سرم در حرکت بودند؛ سپس گوسفندان سفیدی به آنها پیوستند، به طوری که دیگر گوسفندان سیاه را ندیدم.» ابوبکر گفت: این گوسفندان سیاه اعراب هستند که از شما پیروی می کنند و گوسفندان سفید عجم هستند که از شما پیروی می کنند و آن قدر تعداد آنها زیاد می شود که عربها در بین آنها دیده نشده و به شمار نمی آیند.

پیامبر(ص) فرمودند: «درست است، فرشته وحی هم، چنین تعبیر کرده است.»^۱

به هر روی آن رؤیا تعبیری حقیقی یافت. رؤیا بیان تحقق اراده خداوند بود که بر پیامبر خدا(ص) آشکار شد.

ایرانیان خیلی زود گرداگرد اهل بیت(ع) را گرفتند؛ در مدت اندکی در زمره قابل اعتمادترین اصحاب و یاران اهل بیت(ع) به شمار آمدند.

ابن عباس می گوید: روزی نزد پیامبر(ص) صحبت از فارس به میان آمد، حضرت فرمودند:

«فارس (ایرانیان) طرفداران و دوستداران ما اهل بیت هستند.»^۲

حافظ ابونعیم هم در کتاب خویش از قول ابوهریره آورده است:

نزد پیامبر(ص) سخن از موالی و عجمها به میان آمد، حضرت فرمودند:

«سوگند به خدا من بیش از شما به آنها اعتماد دارم.»^۳

۱. ذکر اخبار اصبهان، ابونعیم، صص ۸ - ۱۰.

۲. همان، ص ۱۱.

۳. همان، ص ۱۲؛ عصر ظهور، علی کورانی، ص ۲۲۸.

۲. یاران ایرانی تبار ائمه(ع)

۲-۱. سلمان فارسی، سلمان محمدی

خارج از اهل بیت پیامبر(ص)، هیچ کس به رتبه و جایگاه سلمان فارسی نرسید و دیارالبشری ملقب به لقب «السَّلمان منّا اهل البیت(ع)» نشد. آزاده‌ای از «ایران زمین» که عمری به درازای ۲۵۰ سال را نصیب برد و چونان دریایی بی کرانه، گنج‌هایی بسیار را در سینه داشت. پیامبر اکرم(ص) درباره وی فرمودند:

«سلمان دریایی است که به آخر نمی‌رسد؛ سلمان گنجی است که تمام

نمی‌شود و فانی نمی‌گردد، سلمان از ما اهل بیت است.»^۱

سلمان سال‌ها قبل از طلوع خورشید پیامبر آخرین، در خانواده‌ای از دهقانان عصر «ساسانی» به دنیا آمد. روزبه، فرزند فروخ بن مهیار، رئیس و بزرگ روستای «جی» از توابع «اصفهان» در مذهب زرتشتی می‌زیست. او تحت تعلیمات پدر، مأموریت نگهداری از آتشکده خانگی را داشت؛ اگرچه به قول رسول خدا(ص)، سلمان «مجوس» نبود؛ ولی در ظاهر با اعتقاد آنان همراه بود و در باطن ایمان قلبی داشت.^۲

همین امر، روزبه (سلمان) را به تفحص واداشت تا شاید حقایق بر او مکشوف شود. به بهانه سرکشی به املاک پدری از خانواده کناره گرفت و در دیداری از دیری مسیحی با مسیحیت آشنایی پیدا کرد.

آشنایی با مسیحیت، پنجره‌ای دیگر بود که در دشت پهناور حقیقت و دین‌داری الهی را بر روزبه (سلمان) می‌گشود.

روزبه در حادثه‌ای که طراح تقدیر فرا رویش قرار داد، به اسارت گرفته شد و با کاروانیان، اما در زنجیر تا «شام» راه پیمود، مسیحیت را پذیرا شد و جامعه

۱. شیخ مفید، اختصاص، ص ۳۴۱.

۲. بحارالأنوار، ج ۲۲، ص ۳۴۷.

زرتشتی از تن خارج ساخت. در خدمت به آنچه از مسیحیت دریافته بود، به «أنطاکیه»، «اسکندریه»، «مُوصِل»، «نُصَیْبِین» و «عَمُورِیَه» سفر کرد و تجربه‌ها آموخت تا آنکه در آخرین شهر، از ظهور پیامبر آخرالزمان آگاهی یافت. با همه اندوخته‌ها و یادگاری‌های آخرین معلم و کشیش مسیحی در جست‌وجوی آن پیامبر، راهی «حجاز» شد و به رسم بردگی در خانه مردی یهودی در حاشیه «یثرب» به زراعت مشغول شد.

روزی خبر مهاجرت پیامبر اکرم (ص) چون نسیمی در یثرب و حوالی آن پیچید و سلمان (روزبه)، سر از پای نشناخته، چشم به راه ماند تا آنکه در «قبا» رخصت دیدار یافت و حسب آنچه آموخته بود، به آزمون آن پیامبر پرداخت. روزبه اسلام آورد و به امر پیامبر (ص) نام سلمان را پذیرا شد و سند آزادی از بردگی در خانه یک یهودی را از پیامبر رحمت (ص) دریافت کرد. پیامبر اکرم (ص) سلمان را در برابر ایجاد یک نخلستان و چهل اوقیه طلا از آن یهودی خریداری و آزاد نمود. سند آزادی سلمان به امضای پیامبر خدا (ص) رسید.

این قرارداد خریداری سلمان به وسیله محمد بن عبدالله، رسول خدا (ص) از صاحبش عثمان بن اشل از یهودیان «بنی قریظه» در برابر کاشتن سیصد نهال خرما و چهل اوقیه طلاست و محمد بن عبدالله، رسول خدا (ص) از قیمت سلمان بری الذمه شد. سرپرستی سلمان برای محمد، رسول خدا و اهل بیت اوست و هیچ کس حقی بر سلمان ندارد.^۱

غرس نخلستان بخشی از قرارداد سلمان با ارباب یهودی‌اش بود. سلمان هنوز چهل اوقیه طلا را نپرداخته بود. روزی مردی، قطعه‌ای طلا به اندازه تخم مرغ از معدن پیدا کرد و پیش پیامبر آورد. رسول اکرم (ص) سلمان را خواست و آن را به او داد و فرمودند:

۱. نفس الرّحمان، صص ۲۰ و ۲۱؛ مجله موعود، ش ۱۰۵، ص ۳۳.

«سلمان این را بگیر و آنچه را از قرارداد مکاتبه مانده است، ادا کن.»
 سلمان می‌گوید: سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست، آن قطعه
 به اندازهٔ چهل اوقیه طلا بود و با آن قرضم را پرداخت کردم.^۱
 بدین سان سلمان آزادی خود را یافت و همواره نیز به آن افتخار می‌کرد و
 می‌گفت:

رسول الله (ص) مرا آزاد کرد و سلمان نامید.^۲

امام علی (ع)، حَدِيثُ بِنِ يَمَانَ، ابوذر غفاری، مقداد و برخی دیگر از صحابه
 این سند آزادی پیامبر (ص) را امضا کردند. سلمان همهٔ مراتب کمالی را طی
 نمود و در لباس یکی از صحابی پیامبر (ص) تا آنجا رفت که پیامبر (ص)
 درباره‌اش فرمودند:

«ادرك العلم الاول و العلم الآخر بحر لا ينزح قعره منا اهل البيت؛^۳
 سلمان دانش اول و آخر را درک نموده است. [او] دریایی است که قعر آن
 کشیده نمی‌شود و از ما اهل بیت است.»

اهل بیت (ع) عموماً از سلمان یاد می‌کردند و او را به بزرگی می‌خواندند.
 امام صادق (ع) در پاسخ منصور بن بزرج در یادکرد سلمان فرمودند:
 «نگو فارسی؛ بلکه بگو سلمان محمدی، می‌دانی من چرا زیاد از او یاد
 می‌کنم؟ به دلیل سه ویژگی: اول ترجیح خواست امیرالمؤمنین (ع) بر
 خواست خود، دوم دوست داشتن فقرا و ترجیح آنان بر ثروتمندان و سوم
 دوست داشتن علم و علما، سلمان بنده‌ای شایسته و پاک و مسلمان بود و
 هرگز از مشرکان نبود.^۴

۱. ابومحمد عبدالملک بن هشام، سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۲۵؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۱۲۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۵۸؛ سید علی بن معصوم، الدرجات الرفیعه، ص ۲۰۳.

۳. اختصاص، ص ۳۴۱.

۴. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۳۳، ح ۲۱۴؛ مهاجر حقیقت: پژوهشی در زندگانی سلمان فارسی، حسینی جعفری، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.

در «روضه کافی» آمده است:

روزی سلمان فارسی در مسجد پیغمبر (ص) نشسته بود. عده‌ای از اکابر اصحاب نیز حاضر بودند. سخن از اصل و نسب به میان آمد. هر کسی درباره اصل و نسب خود چیزی می‌گفت و آن را بالا می‌برد. نوبت به سلمان رسید. به او گفتند تو از اصل و نسب خودت بگو. این مرد فرزانه تعلیم یافته و تربیت شده اسلامی به جای اینکه از اصل و نسب و افتخارات نژادی اش سخن به میان آورد، گفت:

أَنَا سَلْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ مَنْ نَامِمٌ سَلْمَانٌ اسْتِ وَ فِرْزَنْدِ يَكِي از بندگان خدا هستم.

وَ كُنْتُ ضَالًّا فَهَدَانِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِمُحَمَّدٍ؛ گمراه بودم و خداوند به وسیله محمد مرا بی‌نیاز کرد.

كُنْتُ مَمْلُوكًا ...؛ برده بودم و خداوند به وسیله محمد مرا آزاد کرد. این است اصل و نسب و حسب من.^۱

در این بین، رسول خدا (ص) وارد شد و سلمان گزارش جریان را به عرض آن حضرت رساند. رسول اکرم (ص) به آن جماعت که همه از قریش بودند، رو کرد و فرمودند:

«ای گروه قریش! خون یعنی چه؟ نژاد یعنی چه؟ «إِنَّ نَسَبَ الرَّجُلِ دِينُهُ وَ مَرُوتَهُ خُلُقُهُ وَ أَصْلُهُ عَقْلُهُ؛ نسب افتخار آمیز هر کس دین اوست. مردانگی هر کس عبارت است از خلق و خوی و شخصیت او، اصل و ریشه هر کس عبارت است از عقل و فهم و ادراک او.»^۲

این مختصر درباره سلمان فارسی محمدی آورده شد تا با ذکر یکی از ستون‌های تأثیرگذار و نگه دارنده بنای رفیع اعتقادی و ولایی ساکنان «ایران»

۱. روضه کافی، ج ۸، روایت ۲۰۳.

۲. خدمات متقابل اسلام و ایران، صص ۶۸ - ۶۹.

متذکر این معنا شده باشیم که سلمان نیز در مسیر ارتقای «ایران» تا آخرین منزلش، یعنی تأسیس شیعه‌خانه امام زمان (عج)، نقش آفرینی در آخرالزمان و همراهی با امام عصر (عج) نقش بسزایی داشته است.

سلمان سر حلقه زنجیره‌ای بود که حلقه به حلقه گرد اهل بیت (ع) ماندند و در یآوری حضرات معصومان (ع) کار را تمام کردند. هر یک از این حلقه‌ها نیز نقش مهمی در تکمیل بنیاد اعتقادی و بنیة ولایی ساکنان این دیار ایفا نمودند.

۲-۲. دیگر صحابی و یاوران ایرانی اهل بیت (ع)

جناب مهدی لطفی در کتابی با عنوان «یاران ایرانی تبار معصومان (ع)» که به همت «مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما» منتشر گردید، فهرستی از صحابی و یاوران ایرانی حضرات را ارائه نموده که به اختصار اسامی چهل نفر از آنان را ذکر می‌کنیم:

۱. میثم تمار، صحابه امام علی (ع) و فرزندان و نوادگان او؛
۲. ابان بن ابی عیاش (ابن بن فیروز)، صحابه امام سجّاد، امام باقر، امام صادق (ع)؛
۳. ابویزید بسطامی، (طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن سروشان)، شاگرد، مَحْرَم و سَقّای امام صادق (ع)؛
۴. حزیر بن عبدالله ازدی کوفی سجستانی، یار امام صادق (ع)؛
۵. جابر بن حیان خراسانی، شاگرد مکتب امام صادق (ع)، شیمی‌دان؛
۶. عمران بن عبدالله بن سعد اشعری قمی، از یاران امام صادق (ع)؛
۷. آدم بن عبدالله بن سَعْدِ اشعری قمی، از یاران امام صادق (ع) و بیش از ۲۳ نفر دیگر از خانواده اشعری که جملگی در خدمت حضرات معصومان (ع) تا زمان امام هادی (ع) بودند؛
۸. عمار بن عبدالحمید سجستانی، از یاران امام صادق (ع)؛

۹. عبدالله نجاشی، از یاران امام صادق(ع)، استاندار «فارس» و «اهواز»؛
۱۰. ابراهیم بن ابی محمود خراسانی، از یاران امام کاظم(ع) و امام رضا(ع)؛
۱۱. بی بی شطیبه، از دوستداران و یاران امام کاظم(ع)؛
۱۲. بشر حافی (بشر بن حارث)، مورد توجه امام کاظم(ع)؛
۱۳. محمد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن علی برقی قمی: از یاران امام کاظم، امام رضا، امام جواد(ع)؛
۱۴. زکریا بن آدم، از یاران امام رضا(ع)؛
۱۵. ابراهیم بن هاشم قمی، از یاران امام رضا(ع)؛
۱۶. مرزبان بن عمران، از یاران امام رضا(ع)؛
۱۷. احمد بن محمد بزَنطی، از یاران امام رضا(ع)؛
۱۸. عبدالعزیز مُهتدی، وکیل امام رضا(ع)؛
۱۹. حسن بن سعید اهوازی، از یاران امام رضا(ع)؛
۲۰. حسین بن سعید اهوازی، از یاران امام رضا(ع)؛
۲۱. فضل بن شاذان، متکلم زبردست نیشابوری؛
۲۲. اباصلت (عبدالسلام بن صالح بن سلیمان خراسانی)، از یاران مشهور امام رضا(ع)؛
۲۳. ابن سگیت، از یاران امام جواد و امام هادی(ع)؛
۲۴. علی بن مهزیار اهوازی، از یاران امام جواد و امام هادی(ع)؛
۲۵. ابراهیم بن مهزیار، از یاران امام جواد، امام هادی، امام عسکری و امام زمان(ع)؛
۲۶. احمد بن محمد بن عیسی؛
۲۷. احمد بن محمد خالد برقی قمی، از یاران امام جواد و امام هادی(ع)؛

۲۸. عبدالله بن جعفر حمیری، شیخ القمیین، از یاران امام هادی(ع)؛
۲۹. احمد بن اسحاق قمی (ابوعلی احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد)،
وکیل امام عسکری و سفیر امام زمان(عج)؛
۳۰. علی بن ابراهیم قمی از یاران امام عسکری(ع)؛
۳۱. محمد بن حسن صفار از یاران امام عسکری(ع)، صاحب «بصائر
الدرجات»؛
۳۲. احمد بن داوود جرجانی، از یاران امام هادی(ع)؛
۳۳. سعد بن عبدالله اشعری قمی؛
۳۴. حسن بن خالد، برادر محمد بن خالد؛
۳۵. شهربانو، مادر حضرت سجاد(ع).

۲-۳. وکلای امام زمان(عج)

۱. حسین روح نوبختی، وکیل امام زمان(عج)؛
 ۲. ابوسهل نوبختی، متکلم هم عصر حلاج؛
 ۳. علی بن بابویه قمی، از یاران امام عسکری و امام زمان(ع)؛
 ۴. شیخ صدوق فرزند ابن بابویه؛
 ۵. قاسم بن علا آذربایجانی، وکیل امام زمان(عج).^۱
- روزی هشام بن عبدالملک، خلیفه وقت، از درباریان درباره فقهای هر یک از بلاد تحت امرش سؤال کرد. در این سرشماری معلوم گشت که عموم فقهای سرزمین گسترده اسلامی در آن زمان، به جز «کوفه»، جملگی از موالیانند. هشام از شنیدن آن فهرست که جملگی از ایرانیان بودند، گفت:
- نزدیک بود قالب تهی کنم. هر که را پرسیدم تو گفتی موالی هستی. خوب شد لااقل فقیه کوفه عرب است.

۱. مهدی لطفی، یاران ایرانی تبار معصومان(ع)، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.

دربارهٔ فزونی و برتری نفوذ موالیان در دولت «اموی» و «عباسی»، گلدزیهر شواهدی بی‌نهایت جالب توجه ذکر می‌کند.

از مکالمه‌ای که بین خلیفهٔ اموی، عبدالملک و عالم ربّانی معروف، الزّهری رخ داده، چنین برمی‌آید که چه در «مکه»، چه در «یمن»، «مصر»، «شام»، «بین النّهرین»، «خراسان»، «کوفه» و «بصره» موالی خارجی در رأس مقامات مهمّ مذهبی قرار داشتند. همین که خلیفه از این ترتیب اظهار تعجب نمود، عالم ربّانی پاسخ داد:

یا امیر المؤمنین! اوضاع چنین است! این مسئله به فرمان خدا و آیین وی صورت گرفته است. هر آن کس در برابر امر حق اطاعت آورد، صاحب قدرت شود و هر آن کس در اجرای امر حق به غفلت گراید، سرنگون گردد.^۱

فقهای بلاد نام برده شده به ترتیب عبارت بودند از:

فقیه «مدینه»، نافع از موالیان؛

فقیه «مکه»، عطا بن ابی ریاح از موالیان؛

فقیه «یمن»، طاووس بن کیان از موالیان؛

فقیه «یمامه»، یحیی بن کثیر از موالیان؛

فقیه «سوریه»، مکحول از موالیان؛

فقیه «جزیره»، میمون بن مهان از موالیان؛

فقیه «خراسان»، ضحاک بن مزاحم از موالیان؛

فقیه «بصره»، حسن بن سیرین از موالیان؛

فقیه «کوفه»، ابراهیم نخعی (عرب).

۱. تاریخ ادبی ایران، تألیف ادوارد براون، جلد اول، ترجمهٔ علی پاشا صالح، ص ۳۸۲؛ خدمات ایرانیان به اسلام، ص ۱۵۳. www.tahorkotob.com.

۲-۴. حاملان علم در ایران اسلامی

جز این، بی‌تردید، ایرانیان مسلمان در شعب مختلف علوم، همچون تاریخ، کلام، فلسفه، ریاضی و حتی نظامی‌گری سرآمد و صاحب سمت پیشوایی بودند؛ چنان‌که در تاریخ، محمد بن اسحاق صاحب «سیره ابوحنیفه دینوری» و بلاذری صاحب «فتوح البلدان»، در کلام آل نوبخت، اصل بن عطا، حسن بصری و عمر بن عبید و در فلسفه و ریاضی، فرزندان شاکر خوارزمی و ابوالطیب سرخسی، نامشان در کنار صدها نام دیگر ایرانی که صاحب کرسی و اجتهاد بودند، به چشم می‌خورد.^۱

بی‌دلیل و نشانه نیست که عبدالرحمن بن خلدون، محقق تاریخ اسلام و ایران در قرن هشتم هجری قمری (چهاردهم میلادی) می‌نویسد:

از شگفتی‌هایی که واقعیت دارد این است که بیشتر دانشوران ملت اسلام، خواه در علوم شرعی و چه در دانش‌های عقلی به جز در موارد نادری غیر عربند. از لحاظ زبان و مهد تربیت و مشایخ و استادان عجمی هستند، با اینکه ملت (دین) و صاحب شریعت، عربی است.^۲

این همه ما را متذکر این کلام درخشنده رسول خدا(ص) می‌شود که در وصف ایرانیان فرمودند:

«سعادتمندترین عجم‌ها نسبت به اسلام، اهل فارس هستند.»^۳

و در حدیثی دیگر فرمودند:

«بهره و نصیب مردم فارس در دین اسلام از همه ملت‌های دیگر بیشتر و بزرگ‌تر است.»^۴

روزی ابویوب یک ایرانی را به خاطر زبانشان سرزنش نمود، رسول خدا(ص)

۱. همان.

۲. خدمات ایرانیان به اسلام، ص ۱۵۹.

۳. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۰، ح ۳۴۱۲۵.

۴. همان، ح ۳۴۱۲۵.

او را عتاب کردند و فرمودند:

«ای ابویوب! او را به خاطر زبانش که فارسی است، سرزنش مکن؛ چه آنکه اگر دین به ستاره پروین بسته باشد، فرزندان فارس و مردم ایران بدان دست خواهند یافت.»^۱

در روایات حضرات معصومان(ع)، از ایرانیان با اسامی و عناوینی چون: اهل مشرق زمین، طرفداران سلمان، اهل «خراسان»، یاران درفش‌های سیاه، فارسیان، سرخ رویان، فرزندان سرخ رویان، اهل «قم» و اهل «طالقان» و یاران درفش‌های سیاه یاد شده است.

اعراب مسلمان و غیر مسلمان، هیچ گاه تصور نمی‌کردند که دانشمندی غیر عرب به عنوان نخستین واضع و مؤلف مشهور علم نحو یا همان دستور زبان عربی، قد کشیده و عهده‌دار این امر مهم شود. او ابوالحسن سیبویه^۲ بود که در اوایل قرن دوم هجری قمری در «شیراز» متولد شد و پس از آموختن تحصیلات متداول زمان در زادگاه خود، نحو را از خلیل و عیسی بن عمر و یونس و جز آنان فرا گرفت و علم لغت را از ابی الخطاب اخفش کبیر و جز او آموخت و در اثر تبخّر در این علوم، به امام النّحاة لقب یافت.

سیبویه در سال ۱۷۷ ه.ق. در سنّ چهل سالگی بدرود حیات گفت و در قبرستان «باهلیّه» در محله «سنگ سیاه شیراز» به خاک سپرده شد.

سیبویه در علم نحو با تألیف «الکتاب» چنان مورد حیرت قرار گرفت که برخی از محققان و متخصصان فن درباره کتاب او نوشتند:

کتابی است که علمای سلف و خلف از تألیف مانند آن عاجز مانده‌اند.^۳

در ماجرای فتح «اندلس» در «اسپانیا» و شکل گرفتن تمدن اسلامی در آن

۱. همان، ح ۳۴۱۳۳.

۲. عمرو بن عثمان بن قنبر مولی بنی الحارث بن کعب بن عمرو بن وعلّه بن خالد بن مالک بن ادد مکنی به ابوبشر یا ابوالحسن سیبویه، لغتنامه دهخدا، حرف س، ص ۷۵.

۳. خدمات ایرانیان به اسلام، عبدالرفیع حقیقت «رفیع»، ص ۱۳۶.

ناحیه و ایجاد خیابان‌ها، کتابخانه‌ها و حتی بیمارستان‌های «اندلس» به سبب این تمدن، چنان رشک و حسد اروپای مسیحی برانگیخته شد که تمامی پادشاهان و حتی دستگاه کلیسای کاتولیک را واداشت تا برای خارج ساختن اندلس از دست مسلمانان همه توان نظامی خود را وارد کنند و با دسیسه‌های گوناگون مانع از برقراری این حوزه بزرگ و شکوفایی تمدنی شوند. به نوشته سیریل الگود^۱ نویسنده «تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی»، افتخار ابداع روش درمانی بیمارستانی را باید تا اندازه زیادی از آن ایرانیان دانست. بیمارستان‌های دوره اسلامی، اغلب بر اساس نمونه‌ها و اصول بیمارستانی ساسانی «جندی شاپور» ساخته شده بودند. ابتدا مسیحیان و یهودیان در بیمارستان‌های «بغداد» موفق و ممتاز بودند؛ ولی بعد طی سالیان دراز، جندی شاپور بود که پزشکان بیمارستان‌ها و مؤسسات نو بنیاد اسلامی را تأمین می‌کرد.

حتی خود کلمه بیمارستان یک کلمه فارسی است که خیلی پیش از دوران خلافت عباسیان در زبان عربی وارد شده و مورد پذیرش قرار گرفته است. در «مصر» و «سوریه» نیز این مؤسسات، بیمارستان یا مارستان نامیده می‌شوند.^۲

این رساله وظیفه نشان دادن جایگاه و رتبه ایرانیان در تاریخ علوم و فنون را عهده‌دار نیست. در این باره کتب بسیاری به رشته تحریر درآمده که قابل مراجعه است. بیان نکات چندی در وصف رتبه و نقش ایرانیان در حوزه فرهنگ و تمدن اسلامی، پرده از «خدمات متقابل ایرانیان و اسلام» را بالا می‌زند.

مردان صاحب‌نامی که در سیاست، علم، هنر و ادب عصر اسلامی قد کشیده و آثار سترگی عرضه داشتند، از نوادگان اسیران جنگی ایرانی بودند که به عنوان موالی به یکی از طوایف عرب پیوند خوردند.

از قرن دوم هجری قمری، بغداد به عنوان یکی از کانون‌های علمی اسلامی

1. Cyril Elgood.

۲. خدمات ایرانیان به اسلام، ص ۱۴۲؛ تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی، تألیف سیریل الگود، ترجمه دکتر باهر فرقانی، صص ۲۰۱ - ۲۰۲.

شکوفا شد. مأمون عباسی گروه زیادی از ریاضی دانان و منجمان را در دربار خویش گرد آورد که بیشتر آنان از «شرق ایران» بودند. شاید نام‌آورترین ریاضی دان محمد بن موسی خوارزمی (متوفای سال ۲۳۶ ه.ق.) باشد که در زمینه جبر، رساله‌های نگاشت و چه بسا نام Algebra از کتاب «الجبر» او ریشه گرفته است. همچنان که واژه انگلیسی الگوریسم algorithm به مفهوم اعداد حساب گویا، از نام خود این دانشمند مشتق شده است.

در این زمان سه برادر به نام بنو موسی وسیله‌ای برای ترجمه متون علمی یونانی و پهلوی به عربی شدند. به طور مثال آثار ابومعشر بلخی را که گذشته از منجم بودن، ریاضی دان هم بود، به زبان لاتین ترجمه کرده‌اند و در اروپا به نام Albumasar مشهور است.

علم ریاضی در ایران با همت ابو عبدالله محمد ماهانی (متوفای سال ۲۶۱ ه.ق.) از اهالی شهری نزدیک «کرمان» و ابوالعباس نیریزی (متوفای سال ۳۱۰ ه.ق.) از اهالی شهری نزدیک «تخت جمشید» ادامه یافت. از اینان نام‌آورتر ابوالوفابوزجانی (متوفای سال ۳۸۷ ه.ق.) است که از شهر «قهستان» در شرق ایران است. وی در مثلثات و به ویژه محاسبات تانژانت ابداعات فراوانی داشت.^۱ این فهرست را می‌توان ادامه داد و سلسله‌ای از ریاضی دانان ایرانی را معرفی کرد.

خاندان نوبختی و آوازه آنها در حوزه‌های علوم و تفکر اسلامی، مشهور عام و خاص است.^۲

نخستین اصطقلاب را بر حسب روایات، محمد بن ابراهیم فزاری در سال ۱۶۱ ه.ق. ایجاد کرد.^۳

جز این، چنان که ذکر آن رفت، ایرانیان کوشش بسیاری در زمینه‌های دینی

۱. همان، صص ۱۶۳ - ۱۶۴.

۲. آل نوبخت، عباس اقبال آشتیانی، مترجم: علی هاشم الاسلامی مراجعه شود.

۳. خدمات ایرانیان به اسلام، ص ۱۶۵.

و سازمان‌دهی به دستگاه روحانی اسلام کردند. عموم حوزه‌های کلامی، فقهی، فلسفی و حدیثی، وامدار کوشش و مجاهدت علمای ایرانی مسلمان هستند. جایگاه محمد بن یعقوب الكلینی، مؤلف کتاب مفصل «الکافی فی علم الدین» (متوفایه سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ.ق. در «بغداد») که در بردارنده بیش از شانزده هزار حدیث در دو بخش «اصول» و «فروع» است؛ همان اندازه شناخته شده و پررنگ است که جایگاه بزرگ‌ترین فقیه و عالم الهیات شیعه امامیه در قرن چهارم هجری قمری، یعنی ابو جعفر محمد بن علی القمی که بیشتر به لقب ابن بابویه و الصدوق مشهور است. وی در سال ۳۴۴ هـ.ق. از «خراسان» به «بغداد» رفت و در سال ۳۸۱ هـ.ق. در آنجا بدرود حیات گفت. نزدیک به سیصد جلد تألیف به او نسبت داده شده که از آن همه، فقط در حدود ده تألیف به جا مانده است. از آن جمله کتابی است حاوی ۴۵۰۰ حدیث، با عنوان «من لا یحضره الفقیه».^۱

نگاهی به فهرست نخستین متکلمان شیعه، نشان می‌دهد که ایرانیان به تمامی، داد کلام را داده‌اند و نام خود را به عنوان حارثان این علم پس از حضرات معصومان (ع) به ثبت رسانده‌اند.

اولین متکلم شیعه که کتاب در مسائل کلامی تألیف کرده است، علی بن اسماعیل بن میثم تمار است. میثم خود به عنوان خطیب و سخنور شیعه و از صاحبان سر حضرت علی (ع) محسوب می‌شده است.

وی اهل «هجرات» و بحرینی است و فردی ایرانی به شمار می‌رود. نام برخی دیگر از متکلمان شیعی ایرانی به قرار زیر است:

۱. هشام بن سالم جوزانی، که از مشاهیر و معاریف اصحاب امام صادق (ع)

است؛^۲

۱. همان، ص ۱۹۹.

۲. نام متکلمان به نام در کتاب «الحجة کافی» آمده است.

۲. فضل بن ابوسهل بن نوبخت، از «آل نوبخت».
- ابن ندیم دربارهٔ خاندان نوبخت نوشته است:
آل نوبخت به تشیع معروفند و فضیلتی زیادی در طول سه قرن از آن خاندان برخاستند.
۴. فضل بن شاذان نیشابوری، که از اصحاب حضرت رضا(ع)، حضرت جواد و حضرت هادی(ع) بوده است؛
۵. محمد بن عبدالله بن مملک جرجانی اصفهانی (قرن سوم هجری قمری)؛
۶. ابو جعفر بن قبه رازی (قرن سوم هجری قمری)؛
۷. ابوالحسن سوسنگردی، که از اعظام متکلمین، حکیمان و پزشکان اسلامی است؛
۸. ابوالحسن علی بن منصور کوفی، (نیمهٔ اول قرن سوم هجری قمری)؛
۹. ابو حفص عمرو بن سله صوفی نیشابوری (قرن سوم هجری قمری)؛
۱۰. ابوالاحوص داوود بن اسد بصری (اواسط قرن سوم هجری قمری)؛
۱۱. ...

این دل‌بستگی و وابستگی ایرانیان به خاندان اهل بیت(ع) بود که باعث شد تا در هر زمینه و فنی تمامی قابلیت و توانایی خود را مصروف ارتقای حوزه‌های علمی اسلامی کنند؛ چنان‌که گردآوری سخنان و خطبه‌های امام علی(ع) و تدوین آن نیز به نام ایرانیان رقم خورد. عالم بزرگی که این کار را به انجام رسانید، سید رضی،^۲ برادر سید مرتضی علم‌الهدی از علمای بزرگ شیعی بود. وی در سال ۳۵۹ ه.ق. متولد شد. او تألیفاتی را در تاریخ اسلام، فقه، اصول، کلام و رجال و شعر عرضه داشت؛ اما مهم‌ترین کار

۱. خدمات ایرانیان به اسلام، صص ۲۰۲ - ۲۰۵.

۲. ابوالحسن محمد بن ابی احمد حسین طاهر بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم مجاب بن موسی بن جعفر صادق(ع) مکنی به ابوالحسن و ملقب به رضی و شریف رضی، خدمات ایرانیان به اسلام، ص ۲۰۹.

ذوقی او، که پس از گذشت سه قرن برای نخستین بار در قرن چهارم هجری قمری اتفاق افتاد، گردآوری سخنان امام علی(ع) بود که به نام «نهج البلاغه» نام‌گذاری شده است.

سید رضی در سال ۴۰۶ ه.ق. در «بغداد» بدرود حیات گفت و در محله «کرخ» به خاک سپرده شد.

جز این، تدوین فقه اهل تسنن و تألیف کتاب‌های شش‌گانه حدیثی اهل سنت نیز توسط ایرانیان اتفاق افتاد؛ چنان‌که نخستین متکلمان عامه (اهل سنت) و برجسته‌ترین فقیهان مذاهب مالکی، شافعی، حنبلی و حنفیان نیز از میان ایرانیان برخاستند.

مطالعه نقش ایرانیان در توسعه فرهنگی و تمدنی اسلام و حضور عالمانه آنان در همه صحنه‌های علمی و آمادگی ویژه‌ای که در آنها برای پذیرش اسلام و خدمت به آن داشتند، این سؤال شاید این آرزو را فراروی ما قرار می‌دهد که «چرا اسلام در ایران متولد نشد و پیامبر عظیم الشان اسلام در ایران برانگیخته نشدند؟». جواب این پرسش را حضرت امام صادق(ع) بسیار زیبا بیان کرده‌اند در تفسیر و بیان آیه کریمه:

«وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ * فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ»^۱

اگر قرآن را به فردی از عجم فرو می‌فرستادیم، اینان (اعراب) هرگز ایمان نمی‌آوردند.

فرمودند:

«آری! اگر قرآن بر عجم نازل شده بود، عرب به آن ایمان نمی‌آورد؛ ولی بر

عرب نازل گشت و عجم ایمان آورد و این فضیلت عجم است.»^۲

نتیجه همه آنچه که ناجوانمردانه بر حضرات معصومان(ع) گذشت، این بود

۱. سوره شعرا (۲۶)، آیات ۱۹۸ - ۱۹۹.

۲. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر صافی، ذیل همین آیه؛ خدمات ایرانیان و اسلام، ص ۹.

که در سال ۲۶۰ ه.ق. آخرین وصی رسول اکرم (ص)، امام دوازدهم (عج) در پس پرده غیبت صغرا غایب گردیدند. این غیبت به مدت ۶۹ سال ادامه یافت تا آنکه از سال ۳۲۹ ه.ق. و با فرا رسیدن فصل غیبت کبرا امام به طور کامل غایب گردیدند. در تمامی ۶۹ سال غیبت صغرا، نقش پل ارتباطی شیعیان و حضرت امام زمان (عج) را چهار نفر از نواب خاص، معروف به نواب اربعه عهده‌دار شدند. اینان از یک سو عرایض و درخواست‌های شیعیان را به امام غایب رسانده و از سوی دیگر دستورات و توقیعات امام را به شیعیان می‌رساندند.

این نواب امین که پی در پی دوران نیابت را سپری ساختند تا آنکه فصل غیبت کبرا فرا رسید، جملگی ایرانی بودند. اسامی آنان به ترتیب عبارت است از:

۱. ابو عمرو عثمان بن سعید عمری؛

۲. ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری؛

۳. ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحری نوبختی (قمی)؛

۴. ابوالحسین علی بن محمد سمری.

رحمت خدا بر آنان باد و جمله محدثان، متکلمان و فقهای نامداری که به تمامی در خدمت اسلام و فرهنگ شیعی ولایی در آمدند. مطالعه درباره نقش ایرانیان در سایر حوزه‌های فرهنگی، هنری و تمدنی اسلام را به خوانندگان وا می‌گذاریم.

گفتار پنجم: امام رضا(ع) و ایران

موضوع مهاجرت حضرت علی بن موسی الرضا(ع) از منظرهای مختلف مورد بررسی محققان قرار گرفته است. با این همه این مهاجرت در صورت ظاهر، حسب مکر و حيلة مأمون خلیفه «عباسی» اتفاق افتاد؛ لیکن حسب تقدیر کلی الهی چونان سایر پیشامدهای رفته بر حضرات معصومان(ع)، بخشی از طرح کلی الهی را نمایان می‌سازد که تنها با مرور زمان، وجوه مختلف و حکمت‌های پنهان در پس پرده آن ظاهر و آشکار می‌شود.

این واقعه، ابتدا صورت دعوت داشت؛ اما به سرعت تبدیل به اجبار و احضار و تهدیدی از سوی مأمون شد؛ از این رو در بدو امر، امام تنها و بدون خانواده و وابستگان، به همراه مأموران مأمون دل از «مدینه» کند و تن به سفر داد.

مسیر بسیار طولانی امام - مدینه تا «مرو» - از بخش‌های مهمی از اراضی «ایران» نیز می‌گذشت، از همان ابتدا به سان دانه‌های زاینده‌ای در دل زمین و ضمیر ایرانیان نشست تا در آینده و در فرصت مقتضی به برگ و بار بنشینند. خط سیر و سفر کاروان امام با گذار از «خرمشهر»، «اهواز»، «اراک»، «ری»، «نیشابور» و به نقل از برخی مورخان «اصفهان» و «قم»، زمینه‌های شکل‌گیری بزرگ‌ترین کانون‌های فکری و عملی شیعیان را فراهم آورد.

آنچه در این سفر مهم رخ داد، دیدار و استقبال مردم تمامی شهرها و روستاها بود. آنان با کمال شوق و اشتیاق به سوی امام می‌شتافتند، از جام

محبت و معرفتش سیراب می‌شدند، خاطره‌اش را در دل نگه داشته و خود را حارس و نگهبان آموخته‌ها می‌ساختند. بی‌تردید در این مسیر، دل‌های مستعد بسیاری صید نگاه و توجه امام شدند و در اثر کیمیای او، مس وجودشان تبدیل به طلای ناب عشق به ولایت و امامت اهل بیت(ع) شد.

رجاء بن ابی الضحاک که از سوی مأمون مأموریت انتقال امام به «مرو» را عهده‌دار بود، می‌گوید:

مردم در مسیر حرکت امام اجتماع کرده و سوالاتی را مطرح می‌نمودند و او از قول پدرانش به آن سوالات پاسخ می‌گفت.^۱

امام(ع) به هر شهر و ولایتی که می‌رسید، مردم آن منطقه را به حقانیت امامت و ولایت خود آشنا می‌کرد. در مواردی امام توقف‌هایی بین راه داشتند که اسناد ما مدت برخی از این توقف‌ها را تا ده روز نوشته‌اند و در این مدت، نماز جماعت و برنامه‌های آموزش معارف، پاسخ به سوالات مذهبی، رفع اشکالات فکری و احیاناً مذهبی انجام می‌شد.^۲

به استناد برخی منابع، امام(ع) به اصرار مردم برای مدت دو ماه در «نیشابور» اقامت داشتند.

با مراجعه به روایات، سه خط سیر عمده زیر در جغرافیای سفر امام رضا(ع) به «مرو» بیان شده است:

الف) مدینه، بصره، اهواز، فارس، یزد، نیشابور، طوس، سرخس و مرو؛
ب) مدینه، نجف، بغداد، قم، ری، سمنان، آهوان، نیشابور، سرخس و مرو؛
ج) مدینه، مکه، بصره، اهواز، دزفول، اصفهان، یزد، طبس، نیشابور، طوس، سرخس و مرو.

خط سیر نخست از مؤیدات روایی قوی‌تری برخوردار است، ضمن آنکه

۱. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲. همان، در مکتب عالم آل محمد، دکتر علی قائمی، ص ۳۵۰.

وجود قدمگاهها در طول این خط سیر، آن را پشتیبانی و تأیید می‌کند.^۱
 کاروان امام به گواهی تاریخ «یزد» چند روزی در این شهر توقف کرد.
 همچنین اقامت امام رضا(ع) در «نیشابور» مدتی به درازا کشید.^۲
 ورود امام به نیشابور، شورانگیزترین قطعه از سفر طولانی امام رضا(ع) به
 «مرو» است. مردم استقبال بی‌سابقه و با شکوهی از امام به عمل آوردند. چند
 روزی توقف امام در این شهر، به درازا کشید.

در این میان، دو تن از حافظان «قرآن» به پیش دویدند. از امام خواستند
 تا رخ عیان کند و حدیثی بگوید. پرده هودج بالا رفت. امام با تمام چهره عیان
 شد. صورتی داشت نورانی و درخشان که آثار رنج و ملالت در آن هویدا بود.
 گردنی داشت افراشته و نوشته‌اند او را دو گیسوی بافته و زیبا بود.

در شرایط آن روزگار، به غیر از بحث سیاسی امامت و ولایت در جنبه
 اعتقادی، مسئله توحید مطرح بود. امام تصمیم گرفت که حدیث را در عرصه
 توحید عرضه کند. دستور داد مردم آرام باشند تا ایشان حدیث خود را بگوید.
 مردم آرام شدند. کاغذها و قلم و دوات را بیرون آوردند تا سخن امام را بشنوند
 و ضبط کنند.

امام سخن مورد نظر را به پدرش نسبت داد که از او شنیده و پدرش نیز از
 پدر خود، به همین ترتیب تا به امیرالمؤمنین(ع) برادر و ابن عم رسول خدا(ص)
 رسید و فرمودند که او نیز این حدیث را از پیامبر و پیامبر از جبرئیل و او از
 خداوند آن را نقل کرده است.

«سَمِعْتُ رَبَّ الْعِزَّةِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى:

«كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَ مِنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ

۱. هجرت امام رضا(ع) به ایران، سید علیرضا سید کباری، ماهنامه کوثر، ش ۴، بهار و تابستان ۱۳۸۱.

۲. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۵؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۷.

مِنْ عَذَابِي صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ صَدَقَ جِبْرِئِيلَ وَ صَدَقَ رَسُولُهُ وَ الْاِئِمَّةُ؛^۱
 کلمه لا اله الا الله حصن و قلعه من است و آن کس که به آن اعتراف کند،
 وارد قلعه و پناه من است و هر کس که وارد پناه من شود، از عذاب من در
 امان است. خدای سبحان راست گفت. (فرشته وحی او) جبرئیل راست
 گفت. پیامبر خدا و ائمه راست گفتند.»

امام حدیث را فرمود و خاموش شد، مجدداً سر برآورد و در دنباله آن
 فرمودند:

«بِشْرَطِهَا وَ شُرُوطِهَا وَ اَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»

امام رضا(ع) طی این سفر که به شهادتشان نیز انجامید، تکلیف مهم و الهی
 خودشان را به تمامی به انجام رساندند.

برای امام رضا(ع) مسجل بود که موضوع پیشنهاد ولایتعهدی، حیلای
 است که مأمون در کار وارد ساخته تا خود را از مخمصه‌ای بزرگ برهاند.
 پس از سال‌های سخت رفته بر امام کاظم(ع) و سایر حضرات معصومان(ع)،
 فضایی و شرایطی بر جغرافیای جهان اسلام حاکم شده بود که علویان
 شورش‌هایی را علیه خلافت وقت ترتیب داده بودند و گفت‌وگو از ولایت و
 «امامت» امام رضا(ع) از خاندان اهل بیت(ع)، اساس مشروعیت نظام خلافت
 را به چالش کشیده بود.

چنان که مأمون در برابر اعتراض «عباسیان» به مسئله ولایتعهدی
 امام رضا(ع) چنین گفت:

این مرد کارهای خود را از ما پنهان کرده، مردم را به امامت خود می‌خواند.
 ما او را بدین جهت ولیعهد قرار دادیم که مردم را به خدمت ما بخواند و به
 ملک و خلافت ما اعتراف کند. در ضمن شیفتگانش بدانند که او چنان که

۱. امالی صدوق، ص ۱۲۲؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۲.

ادّعا می‌کند، نیست و این امر (خلافت) شایستهٔ ماست نه او ...^۱

این امر بر امام پوشیده نبود؛ چنان که در پاسخ ریان، یکی از یارانش فرمودند:

«... خدا می‌داند چقدر از این کار بدم می‌آمد؛ ولی چون مرا مجبور کردند که میان کشته شدن یا ولایتعهدی، یکی را برگزینم ... در واقع این ضرورت بود که مرا به پذیرش آن کشانید و من تحت فشار بودم.»^۲

در واقع، مأمون قصد داشت برای اثبات و تثبیت امامت و خلافت غاصبانهٔ خودش و خاندانش از حضور امام و ولایتعهدی امام سوءاستفاده کند و در مقابل، امام رضا(ع)، نه تنها این فرصت را از مأمون صلب کرد؛ از همان آغازین روز حرکت تا شهادت، به اثبات امامت حقّ اهل بیت(ع) و ردّ و انکار خلافت و امامت ائمهٔ کفر هم مشغول آمد. چنانچه این فرصت - حتی به بهای شهادت آن امام - از بین می‌رفت دیگر مجال بازگرداندن این آب معین (ولایت و امامت اهل بیت(ع)) به مسیر اصلی‌اش ممکن نبود؛ چنانکه پیش از این، امام صادق(ع) از بیم «عباسیان»، ناگزیر به معرفی پنج وصی برای خودشان شدند.

منازعات داخلی بین امین و مأمون - به اذن الله - و درگیر شدن علویان با دستگاه خلافت، طی ۱۵ سال آغازین امامت امام رضا(ع) مجال اعلام امامت و ولایت حضرت علی بن موسی الرضا(ع) را فراهم آورد؛ اما باید اذعان داشت که طراحى تقدیر الهی و آسمانی چنان مقدر و مقرر کرد که این اعلام و اعلان فراگیر در گسترهٔ «ایران» شیعی اتفاق بیفتد.

به این ترتیب، احیای سنت رسول خدا(ص)، احقاق حق ولایت و امامت، بیان معارف و احکام برای شیعیان و بالأخره نشان دادن مظلومیت اهل بیت(ع) و جور و ستم حاکمان و غاصبان خلافت اتفاق افتاد.

به حقیقت، در انتهای این مسیر، رسوایی و شکست، نصیب مأمون و پیروزی

۱. همان.

۲. همان.

و ماندگاری سیره و سنت اهل بیت(ع)، نصیب امام رضا(ع) شد؛ چنان که امروز، حرم و مضجع شریف آن حضرت دلیل محکمی است بر این ادعا.

حضرت رضا(ع)، تنها در «نیشابور» به صراحت از مقام امام، منصب امامت و جایگاه حقّه حضرات ائمه معصومان(ع) سخن نگفت؛ بلکه در طی سفر و در برابر مأمون و در جلسات و نشست‌های مختلفی که تشکیل می‌شد، به صورت مبسوط درباره ویژگی‌های امام، مقام امامت، قدر و منزلت امام و جریان امامت حقّه در ذریّه حضرت ابراهیم(ع) و فرزندان پیامبر آخرالزمان(ص)، حضرات دوازده امام(ع) سخن گفته و وجوه گوناگون آن را برشمردند. چنان که مأمون، فضل بن سهل ذوالریاستین را به حضور امام رضا(ع) فرستاد و پیام داد:

دوست دارم برای من از حلال و حرام و واجبات و مستحبات، مجموعه‌ای تهیه نمایید؛ زیرا شما حجت باری تعالی بر مردم و معدن آگاهی و علمید.

حضرت دستور داد دوات و کاغذ آوردند و به فضل فرمودند: «بنویس».

کلام امام(ع) با نام حضرت باری تعالی آغاز گردید. سپس شهادت کلمه توحید و صفات حضرتش بیان شد. آنگاه از شهادت به نبوت حضرت محمد بن عبدالله(ص) و مقام خاتمیت پیامبر گرامی(ص) نام برد و بعد از آن لزوم تصدیق به تمام محتوای «قرآن» شریف از محکم و متشابه، خاص و عام، وعده و وعید و ناسخ و منسوخ را خاطر نشان ساختند، آنگاه از امر امامت و اهمیت آن سخن گفته و اسم مبارک علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین(ع) و حسن و حسین(ع) را صریحاً ذکر و از دیگر امامان تا آن روز به اجمال یاد نمودند و در پایان نامه به قسمت‌هایی از احکام فرعی اسلام و امور عبادی و غیرعبادی اشاره کرده، حتی پاره‌ای از احکام اختصاصی بانوان را در آن مجموعه بیان کردند.^۱

در نمونه‌ای دیگر، عبدالعزیز بن مسلم می‌گوید:

۱. مجموعه آثار نخستین کنگره جهانی حضرت رضا(ع)، ۱۳۶۵، ص ۳۹۴؛ ابن شعبه، تحف العقول، ص ۴۱۵.

ما با حضرت رضا(ع) در «مرو» بودیم. اوایل ورودمان در یکی از روزهای جمعه به مسجد جامع رفتیم. کسانی که در مسجد بودند، خواستند در امر امامت گفت‌وگو شود و اظهار داشتند که مردم درباره امر امامت اختلاف نظر بسیار دارند. بعداً که حضور امام شرفیاب شدم، جریان امر و بحث مردم را در امر امامت به عرض رساندم. حضرت تبسمی کرده، فرمودند: «ای عبدالعزیز! مردم اطلاعی ندارند، از دین خود به نیرنگ گمراه شده‌اند. خداوند تبارک و تعالی پیامبر خود را قبض روح نکرد؛ مگر بعد از اینکه دین را برای او کامل گردانید و قرآن را که بیان همه چیز در آن است، بر او نازل فرمود. حلال و حرام، حدود و احکام و جمیع نیازمندی‌ها را به طور تمام و کمال در آن بیان فرمود و گفت: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ؛ در کتاب به هیچ وجه کوتاهی نکرده‌ایم.»^۱

پس از آن شرح مبسوطی درباره ویژگی‌های امام و مقام آن بیان فرمودند.^۲ قبول ولایتعهدی در اثر پافشاری و حتی تهدید مأمون اتفاق افتاد؛ اما امام رضا(ع) از فرصت پیش آمده برای نشر معارف و مباحثه و مذاکره با علمای اسلام و مذاهب مختلف بهره جسته و با پاسخ‌گویی به سؤالات، بسیاری از شبهات را زدودند.

در واقع، امام رضا(ع) طی این سفر:

۱. بنیاد بنای امامت و ولایت اهل بیت نبی اکرم(ص) را در «ایران» بیش از پیش استوار ساختند؛

۲. از نتایج سفر و حضور امام(ع) این بود که زمینه‌های شکل‌گیری کانون‌های بزرگ علمی و معرفتی فراهم آمدند؛ کانون‌هایی که ابتدا در «طوس» و سپس در «قم» و با مهاجرت علویان در سایر بلاد شکل گرفتند؛

۱. سوره انعام (۵)، آیه ۳۸.

۲. مجموعه آثار نخستین کنگره جهانی حضرت رضا(ع)، ۱۳۶۵، صص ۳۹۵ - ۳۹۶؛ عیون اخبار الرضا، ترجمه فارسی، علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۴۴۵.

۳. سیره و روش اهل بیت(ع) را به نحو شایسته از طریق تربیت نخبگان عملاً جاری و منتشر ساختند؛

۴. ایران را مبدل به «شیعه خانه اهل بیت(ع)»، ایرانیان را به عنوان مدافعان و حامیان اهل بیت(ع) و بالأخره این سرزمین را زمینه ساز قیام جهانی امام مهدی(عج) ساختند تا در آخر الزمان مهیای مجاهدت و همراهی با امام عصر(عج) شود؛

۵. نظام اعتقادی مبتنی بر شاکله ترسیم شده از سوی وحی و کلام پیامبر اکرم(ص) را تصحیح و بازسازی نمودند.

امام با گفت و گوی مبسوط و مکرر از «امامت و امام»، وجه بسیار مهم سیاسی و حکومتی دین مبین اسلام را بارز ساختند و استوار ماندن این نظام مهم سیاسی بر بنیاد نظری «ولایت و امامت» حضرات معصومان(ع) منصوب از سوی حق را تنها راه رهایی و طی مسیر حقیقی همه آنچه که پیامبر اکرم(ص) بنیان گذاشته بود، معرفی نمودند. شاخصی که در تمام طول خلافت «امویان» و «عباسیان» مورد تردید و انکار واقع شده بود؛ در حالی که خلفای غاصب و از جمله مأمون سعی در حذف یا منحصر کردن اهل بیت(ع) در بیان احکام فرعی اسلام و امور عبادی و غیرعبادی بریده از سیاست و حکمرانی داشتند.

سخنان مفصل و جامع امام رضا(ع) در «مسجد جامع مرو»، درباره ویژگی امام، امامت و فضل و رتبه امام، فارق از همه برداشت‌ها، سو برداشت‌ها و سوءنیت‌های عارض شده بر این مهم بود. ایشان همچنین همه وجوه مهم سیاسی، اجتماعی و مقام اجرایی امام برای اعمال ولایت و برپایی حق و انتظام جامعه مسلمانان بر پایه امامت را بیان داشتند. حضرت در اثنای کلام فرمودند:

«امامت، مقام انبیا، وارث اوصیا است، امامت نمایندگی خداوند عزوجل و جانشینی پیامبر و مقام امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین(ع) است. امامت زمام دین و باعث نظم مسلمانان و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. امامت پایه بالنده اسلام و شاخه و نتیجه والای آن است، توسط امام است

که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد به کمال خود می‌رسد و فیء و صدقات و فور می‌یابد و حدود و احکام جاری می‌گردد و مرزها حفظ و حراست می‌شود. احکام حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می‌کند و حدود را جاری می‌نماید و از دین خدا دفاع نموده با حکمت و موعظه نیکو و دلیل قاطع، مردم را به راه پروردگارش فرا می‌خواند...»^۱

شاید بتوان گفت در اثر دسیسه «بنی امیه» و سپس از آن «بنی عباس»، مسلمانان دربارهٔ منصب امامت، شخص امام و صفات و ویژگی‌های امامان معصوم و منصوب از سوی حق و پیامبر اکرم (ص)، دچار پراکندگی، اختلاف و تشتت رأی شده بودند. این حیرانی و آشفتگی از سویی باعث دوام و بقای خلفای جور شده و از دیگر سو امامان شیعه و شیعیان را روز به روز در انزوا و مهجوریت محصور ساخته و باعث جور و ستم روز افزون بر آنان شده بود.

نباید از نظر دور داشت که در سرزمین‌های عربی، تعصب قبیله‌ای و کینه‌های جاهلی که دیگر بار در سایهٔ خلافت «بنی امیه» و «بنی عباس» تجدید حیات یافته بود، در کنار سلطهٔ دراز مدت خلفا مانع از آن بود که حضرات معصومان (ع) بتوانند در آن جغرافیا به پایگاه شایسته‌ای برای شیعیان و به دنبال آن نضج و رشد فرهنگ و تفکر ولایی امامان شیعه (ع)، دسترسی پیدا کنند.

«ایران» مهم‌ترین سرزمینی بود که از استعداد لازم برای تبدیل شدن به قطب و مرکز تمرکز و فعالیت شیعیان برخوردار بود؛ چنان که می‌توان به موارد زیر در این باره اشاره کرد:

۱. وجود نوعی عقلانیت در میان ساکنان این سرزمین (پیراسته از تعصب)؛

۲. طبع ملایم و نزدیک به تعادل در میان آنها؛

۳. روحیهٔ قوی ولایت‌پذیری؛

۴. دوری از مرکز خلافت اموی و عباسی، چهار عامل اصلی و مهم به شمار

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ترجمهٔ فارسی، علی اکبر غفاری، ص ۴۴۸.

می‌روند که در خود و با خود، زمینه‌های تبدیل شدن «ایران» به بزرگ‌ترین پایگاه شیعی را داشتند.

پیش از این ذکر شده بود که ایرانیان در هنگام آشنایی با اسلام و اهل بیت(ع)، تمامیت خصال جوانمردی و فتوت و پهلوانی را که از قبل در میان خود جاری و ساری می‌دیدند، در سیما و سیره و سنت اهل بیت(ع) و حقیقت دین‌داری مسلمانان مشاهده کرده بودند.

از اینجا است که گفته شد، ورود امام رضا(ع) به ایران و گفت‌وگوی مکرر و دقیق ایشان در فرصت‌های مختلف از منصب امامت و ویژگی‌های امامان معصوم(ع)، ناظر بر همین رویکرد ویژه حضرت درباره استحكام بخشی به جامعه شیعیان و تقویت بنیه اعتقادی آنان و حمایت از این سازمان و تشکیلات شیعی در ایران بوده است.

این پایگاه در کوتاه مدت، مأمن شیعیان مهاجر از بلاد عربی و در دراز مدت، باعث شکل‌گیری قطب و مرکزی می‌شد که اسلام ناب ولایی و علوی را پرورش داده و سیره و سنت اهل بیت(ع) را حافظ و نگهبان می‌گردید؛ چنان که مراکز حوزوی و علمی این دیار به تمامی از طریق تربیت فقها، علما و فضلا عهده‌دار ثبت و اشاعه کلام، فقه و حدیث شیعی شدند.

تردیدی نباید کرد که جمله امامان معصوم(ع) در دوردست نگاه خود، آخرالزمان و ظهور وصی آخرین از سلاله پاک پیامبر اکرم(ص) را ملاحظه کرده و از قرن‌ها قبل، در صدد ایجاد زمینه‌های لازم برای آن واقعه عظیم بودند.

اگرچه تا پیش از این امر، ایرانیان بسیاری مذهب شیعه را پذیرفته و در دامان ولایت اهل بیت(ع) به سر می‌بردند؛ لیکن جغرافیای تشیع به دلیل حضور امامان معصوم(ع)، خارج از ایران و در «حجاز» و «عراق» تعریف می‌شد. این دو منطقه دیگر ظرفیت این معنا و حفاظت از جغرافیای فرهنگی مکتب اهل بیت(ع) را نداشتند. این نهال می‌بایست در سرزمین دیگری به برگ و بار می‌نشست. جغرافیایی دور از مراکز مهم حضور «امویان» و «عباسیان» عنود و

کینه‌جو که جاهلیت و عصبیت جاهلی در آنها نهادینه شده بود.

با مهاجرت بزرگ امام رضا(ع) و پس از آن امامزادگان از اهل بیت(ع)، «کانون جغرافیایی» ویژه‌ای برای تمرکز و توطن شیعیان و مکتب اهل بیت(ع) فراهم آمد؛ زیرا به دلیل وجود پتانسیل و امکانات ویژه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، این امکان را فراهم می‌آورد که پس از چند قرن، شیعیان نیز صاحب قدرت بزرگ سیاسی، اجتماعی شوند؛ چنان‌که با فروپاشی «عباسیان» و با تأسیس دولت پادشاهی شیعی «صفویّه» این قدرت بزرگ به وجود آمد و شیعیان سرانجام به یک نظام مادی و فرهنگی یک‌پارچه تبدیل شدند.

نباید از نظر دور داشت که جملگی این وقایع، حلقه‌های زنجیری بوده‌اند که در سیر اکمالی خود به حلقه‌هایی نیز می‌پیوندند که در پایان، «ایران» و ایرانیان را به عنوان «زمینه‌سازان قیام جهانی امام مهدی(عج)» و همراهان ایشان معرفی خواهند نمود.

از اینجا است که عرض می‌کنم، حضرت علی بن موسی الرضا(ع)، شیعه‌خانه اهل بیت(ع) را تأسیس و آن را در مسیری و ریلی قرار دادند که در آخرالزمان و به وقت ظهور کبرا به تمامی در خدمت حضرت امام عصر(عج) درآید. این سخن بدان معنی است که راز ورود ایران به اسلام و به تبع آن راز ماندگاری‌اش، به مأموریت ویژه‌ای برمی‌گردد که خدای حکیم برای آن رقم زده است.

راز ماندگاری ایران به مأموریت آخرالزمانی ایران و ایرانیان در همراهی با امام مبین و حجت حق، حضرت صاحب الزمان(عج) و دفاع از کیان فکری و فرهنگی شیعیان در برابر تندباد تحریف و هجمه‌های دجالان آخرالزمان برمی‌گردد.

۱. هجرت امامزادگان به ایران

بیان سیر تدریجی و البته اکمالی ارتباط ساکنان ایران زمین با خاندان وحی،

تأثیرگذاری آن و «خدمات متقابل ایران و اسلام» که طی بیش از یک هزار سال تداوم داشته، بدین منظور است تا موضوع ورود ایران به اسلام، حسب تقدیر کلی الهی و ریشه دواندن حلقه‌ها و پیوندهای اسلامی و شیعی در وجوه مختلف حیات فرهنگی و مادی ساکنان این سرزمین، مقدمه‌ای برای نقش‌آفرینی نهایی ایرانیان در بزرگ‌ترین واقعه تاریخ و شکل‌گیری «ملک عظیم خداوندی» ذیل ولایت و امامت حضرت صاحب‌الأمر (عج) شناخته شود.

مشخصات روحی، بن‌مایه‌های فرهنگی و توانایی‌های بالقوه و بالفعل، این امکان را فراهم می‌آورد تا این سرزمین با گذار از مراحل تربیتی مقدر شده، مهیای ایفای نقش بزرگ و نهایی خود شود. هماره، هر چه مأموریت مهم‌تر و بزرگ‌تر باشد، مراحل آماده‌سازی قوا نیز طولانی‌تر و سخت‌تر خواهد بود؛ ضمن آنکه جمله مشخصات ذکر شده، این سرزمین را در طول همه قرون سخت‌رفته بر اهل بیت (ع) و شیعیان، به کهفی و حصنی امین و حصین برای حفاظت از شیعیان و فرهنگ و تفکر ویژه آن تبدیل کرد. کهف و حصن امن ایران از همان قرون اولیه موجب بود تا جمع کثیری از امامزادگان تن به هجرت به این دیار دهند. این هجرت بزرگ باعث شد تا در گوشه گوشه‌های این سرزمین، خیمه‌هایی برای نشر معارف اهل بیت (ع) و تربیت شیعیان برپا شود و از میان این خیمه‌ها، جمع بزرگی از فقها، علما و مشاهیر علم، ادب و هنر قد کشیده و آثار خود را به اقصا نقاط جهان اسلام و ماورای جغرافیای شرق اسلامی صادر نمایند. شاید این واقعه خود ترجمه و تجسم این آیه مبارک باشد که فرمود:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛^۱

ما خود «قرآن» را فرو فرستادیم و خود نیز حافظ آن خواهیم بود.»

تأثیرات روحی و معنوی این واقعه از دایره تشخیص و سنجش این حقیر

۱. سوره حجر (۱۵)، آیه ۹.

خارج است. تنها می‌توان گفت هر یک از این امامزادگان ستون‌ها و نردبان‌هایی از نور بودند که از سویی امکان بر کشیده شدن ساکنان این دیار به ساحات قدسی و آسمانی را فراهم و از سوی دیگر موجبات نزول نعمات و برکات مادی و معنوی بر این سرزمین و ساکنانش را فراهم آوردند.

بهانه این هجرت را ستم «امویان» و «عباسیان» درباره ائمه معصومان(ع) و علویان فراهم کردند. آنان برای قطع رابطه شیعیان با ائمه(ع) و جلوگیری از بسط جریان فکری شیعی و دفع خطر از حکومت غاصبانه و ظالمانه، علویان را مظلومانه در سیاهچال‌های حکومت اموی و عباسی محبوس و آنان را آشکار و نهان به تیغ جلادان می‌سپردند؛ غافل از اینکه این همه، تأثیر ویژه‌ای بر انسان‌های مؤمن داشت و استحکام اعتقادی و عملی علویان را سبب می‌شد.

یعقوبی با اشاره به قیام زید بن علی بن الحسین(ع) که باعث شد علویان مظلومیت دیگری را بعد از حادثه «کربلا» تجربه کنند، می‌نویسد:

از آن پس در «خراسان»، تشیع شایع شد و تبلیغات علیه بنی امیه رواج یافت.^۱

مهم‌ترین نقطه عطف مهاجرت گروهی امامزادگان در دوران خلافت بنی امیه و بنی عباس، در ایام ولایتعهدی امام رضا(ع) و پس از آن بوده است.

طبق آمار تهیه شده به وسیله سازمان اوقاف در محدوده شهرهای «ایران»، یک هزار و پنجاه و نه امامزاده وجود دارد.

تنها استان «سیستان و بلوچستان» است که در آن، هیچ امامزاده‌ای دیده نشده و در مقابل، در شهرستان «آران و بیدگل» بیش از پنجاه امامزاده دارای بقعه و بارگاه وجود دارد که محل نزول برکات و کرامات فراوانی بوده و هستند. ظهور کرامات و برکات این بقاع متبرکه از یک سو موجب جذب روز افزون مردم به این اماکن و از سوی دیگر، موجب قوام و دوام باور شیعی و ریشه

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۶.

دواندن آن در دل آحاد جمعیت خرد و کلان ایرانیان بوده است. نباید فراموش کرد که شیعیان همواره برای ادای حقوق خاندان پیامبر(ص) و مزد رسالت آن حضرت، به سوی آن امامزادگان شتافته‌اند. جز این، به گزارش قائم مقام سازمان اوقاف و امور خیریه^۱ که در همایش^۱ یک روزه «هیئت امنای بقاع متبرکه، مسئولان اجرایی و مربیان طرح نشاط معنوی» ارائه کرده، در «ایران» (شهر و روستا) ۸ هزار و ۵۰۰ بقعه متبرکه امامزادگان و پیامبران وجود دارد. به گزارش ارائه شده توسط آقای تقی رضایار، سالانه ۱۰۰ میلیون نفر به زیارت این خانه‌های آسمانی و نورانی می‌روند. وی اذعان داشته، این تعداد بدون محاسبه زائران چهار مکان مقدس حرم امام رضا(ع)، حرم حضرت معصومه(س)، حرم حضرت عبدالعظیم(ع) و حرم شاهچراغ(ع) است که متولی آنها سازمان اوقاف و امور خیریه نمی‌باشد.

نکته جالب توجه آنکه «گیلان» با داشتن ۹۰۰ بقعه متبرکه، امتیاز ویژه‌ای در مقایسه با سایر استان‌ها دارد.^۲ استقرار حکومت شیعی علویان در «طبرستان» و برپایی حکومت «آل بویه» در گذشته، عامل مؤثری در مهاجرت این امامزادگان به شمال ایران بوده است.

۲. سازمان و کالت

اگرچه دوازدهمین امام، رخ در پرده غیبت کشید و ارتباط مستقیم با نواب خاص نیز منقطع شد؛ لیکن امور جهان از یک سو و احوال مسلمانان و شیعیان از دیگر سو در دست تندباد حوادث و هواجس یله و رها نشد. اساساً دور از شأن حجت خدا و مقام ولایت تامه امام معصوم(ع) بود که در پاسخ به جفای مردم روزگار و حاکمیت خلفای ظلم به یکباره دست از همه چیز

۱. این همایش در تیر ماه ۱۳۹۰ ه.ش. برگزار شده است.

۲. گزارش خبرگزاری فارس از رشت، تیر ماه ۱۳۹۰ ه.ش.

شسته و گوشه عزلت اختیار کنند. از این رو، واسطه فیض و ولی امر خداوند، در اضطرار تمام با سازماندهی قوای آشکار و نهان خود از طوایف جن و انس، به امور زیر مشغول آمدند:

۱. هدایت، مدیریت و کنترل جملگی امور مربوط به آفریده‌های خداوند از جمله مسلمانان و سرزمین‌های اسلامی (به اذن الله)؛

۲. رسیدگی به حال مؤمنان و شیعیان و پاسخ‌گویی به نیازهای آنان از راه‌های مختلف؛

۳. دستگیری از افتادگان، در راه ماندگان، مظلومان و درخواست‌کنندگان؛

۴. پاسخ‌گویی به سؤالات و شبهات علما، فقها و سایرین از عامه مردم؛

۵. مدیریت تشکیلات ویژه رسیدگی کننده به احوال شیعیان در اقصا نقاط عالم؛

۶. جمع‌آوری اموال و هزینه آن در مسیر تدبیر الهی در سراسر جهان اسلام و رسیدگی به اوقاف؛

۷. تربیت نخبگان؛

۸. دفع شر ظالمان در موارد ویژه؛

۹. ...

یکی از سازمان‌های مهم و پیچیده رسیدگی کننده به امور شیعیان در زمان غیبت کبرا، «سازمان وکالت» بود. مجموعه‌ای متشکل از پیروان و شیعیان وفادار که تحت امر و هدایت امام، وظیفه خاصی را برای پیشبرد اصول دینی و مذهبی و رتق و فتق امور شیعیان و مسلمانان عهده‌دار بودند.

عوامل زیر، ضرورت تأسیس چنین سازمان پیچیده اما مخفی و پنهانی را ایجاب کرده بود:

۱. دوری مسافت بین مناطق شیعه‌نشین و مراکز استقرار امامان معصوم شیعه (ع) و گسترش اسلام از عصر امام صادق (ع) به بعد، بیش از هر زمان،

ضرورت ایجاد این سازمان را متذکر می‌شود؛

۲. وجود جوّ خفقان حاکم بر سرزمین‌های اسلامی، تحت خلافت خلفای اموی و عباسی از یک سو و دشواری ارتباط مستقیم میان امامان شیعه (ع) که جملگی در حصر و حبس مانده بودند؛

۳. عدم دسترسی شیعیان به امامان معصوم (ع) به سبب محصور بودن ایشان و غلبه عصر غیبت؛

۴. آماده‌سازی شیعیان نسبت به شرایط عصر غیبت و... .

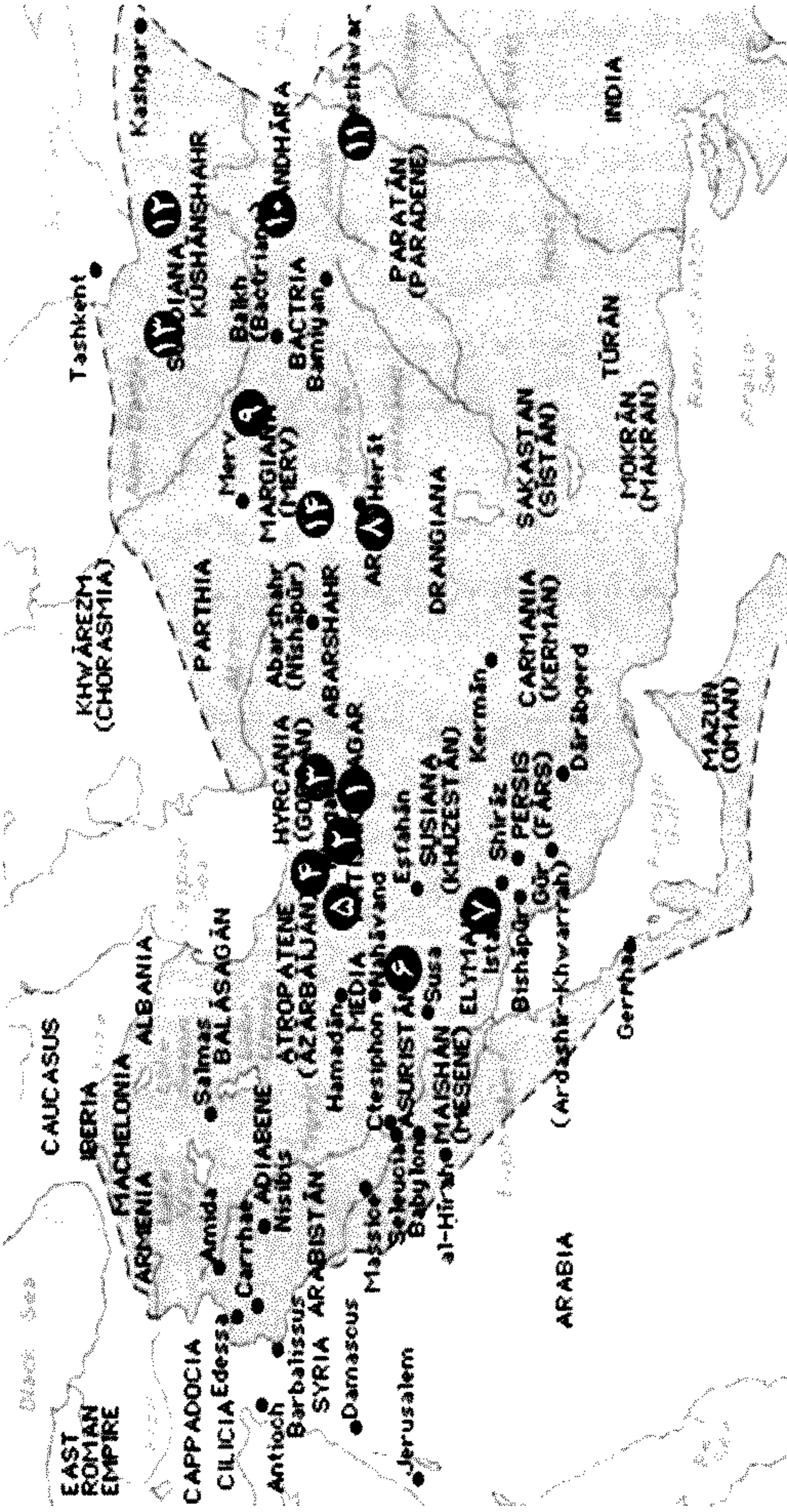
این سازمان به دور از چشم جاسوسان خلفا، به امور دینی و مالی شیعیان سر و سامان می‌بخشید.

یکی از مهم‌ترین نقاط جهان اسلام که از دیرباز محل سکونت و تجمع شیعیان نیز بوده، «ایران» است. از این رو، ایران به عنوان یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های سازمان و کالت ائمه (ع) شناسایی می‌شود.

فعالیت و کلای نواحی مختلف در ایران، بسیار پیچیده و منسجم بوده و گاهی این انسجام به حدی می‌رسید که همه این و کلا تحت امر و کیل واحدی عمل می‌کردند. برای نمونه، در عصر دومین سفیر، محمد بن جعفر اسدی، در «ری»، کار نظارت بر عملکرد و کلای دیگر مناطق ایران، به خصوص مناطق شرقی را به عهده داشته است.

از اواخر قرن اول هجری قمری، «قم» به عنوان یکی از مراکز سنتی تشیع، محل تجمع شیعیان بوده و در تقسیم‌بندی مناطق زیر پوشش «سازمان و کالت»، قم جزو مناطق «جبال» محسوب و به همراه «آوه»، «قزوین» و «همدان» زیر نظر و کلای برجسته‌ای اداره می‌شده است. در شهر قم موقوفات زیادی وقف پیشگاه معصومان (ع) شده بود و وکلایی از جانب ائمه (ع) ناظر و وکیل بر اوقاف قم بودند که معروف‌ترین آنها احمد بن اسحاق قمی است.

نقشه صفحه بعد پراکندگی مراکز مهم مرتبط با سازمان و کالت را که به صورت تشکیلاتی با ائمه (ع) مرتبط بودند، نشان می‌دهد.



- ۱. قم
- ۲. ساوه
- ۳. ری
- ۴. قزوین
- ۵. همدان
- ۶. کرمانشاه
- ۷. اهواز
- ۸. سبزوار
- ۹. مرو
- ۱۰. بلخ
- ۱۱. کابل
- ۱۲. سمرقند
- ۱۳. بخارا
- ۱۴. خراسان

به جز «قم»، مناطقی همچون آوه (آیه) به دلیل گرایش شدید ساکنانش به تشیع و نزدیکی به قم، و کلایی داشتند و «ری»، با وجود مقبره حمزة بن موسی بن جعفر، حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) و سایر اولاد ائمه (ع) از قرن دوم و سوم هجری قمری، سابقه مهمی از وجود گرایشات شدید شیعی در میان اهالی این منطقه را به اثبات می‌رساند.

هجرت حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) به «ری» از طریق «طبرستان» به دستور امام هادی (ع) نه تنها باعث توسعه فکر شیعی در این منطقه بوده است، ضرورت وجود وکلا در این منطقه را نیز نشان می‌دهد.

در میان نمایندگان و وکلای ری، بسامی و اسدی جزو اشخاصی بودند که موفق به رؤیت حضرت امام مهدی (عج) و وقوف بر معجزات آن حضرت نیز شده‌اند.

«قزوین» نیز از جمله نواحی جبال و دارای سابقه تشیع است، از جمله مؤیدات سکونت شیعیان در این منطقه، وجود لقب قزوینی برای تعدادی از اصحاب ائمه (ع) است.

«همدان»، «دینور»، «قرمیسین» (کرمانشاه فعلی) که جزو منطقه «جبال» بودند و «اهواز» در منطقه جنوبی و «خراسان» و «ماوراءالنهر»، «بیهق» (سبزوار)، «مرو»، «بلخ» و «کابل»، جمع کثیری از شیعیان را در خود جای داده بودند. در ناحیه «خراسان قدیم» که شامل «افغانستان» و برخی کشورهای «آسیای میانه» می‌شود نیز شیعیان ساکن و مرتبط با وکلا بودند. «بیهق» یکی از نواحی مهم «خراسان» و مشتمل بر ۳۲۱ قریه و در محدوده بین «نیشابور» و «قرمس» و «جوین» و مرکز آن «سبزوار» است.

از جمله نواحی مهم خراسان که مدتی نیز محل استقرار رهبری سازمان وکالت بوده، ناحیه «مرو» است. بلخ، «سمرقند» و «گش» از مناطق مهم ماوراءالنهر بود که تعدادی از اصحاب ائمه (ع) و راویان حدیث از این منطقه برخاستند.

به هر روی «سازمان و کالت» و وجود و کلای ایرانی در این سازمان بزرگ و پر سابقه، خود نمودار ارتباط و نقش ایرانیان در حفظ فرهنگ و تفکر شیعی و توسعهٔ آن در اقصانقاط شرق است؛ ضمن آنکه همین امر در کنار سایر عوامل، در شکل دادن تاریخ آیندهٔ «ایران» و جهان اسلام نقش عمده‌ای را ایفا کرده‌اند.

گفتار ششم: نگهبانان دین

حوزه‌های علمی شیعی در «ایران»

تأسیس و راه‌اندازی پایگاه‌ها و آکادمی‌های علمی، در هر دوره تاریخی و سرآغاز هر نهضت بزرگ، ضرورت تداوم حیات فرهنگی آن نهضت و بالندگی آن در حوزه‌های فرهنگی و تمدنی است. از بستر همین حوزه‌های علمی است که دریافت‌های کلی تفصیل یافته و ضریب نفوذ بزرگی را تا لایه‌های زیرین جامعه و مؤدب شدن آحاد آن به ادب ویژه آن نهضت پیدا می‌کند؛ ورنه نهضت در نطفه مانده و مجال خروج از اجمال را نمی‌یابد.

حوزه‌های علمی اسلامی هم ضرورتاً از قرون اولیه پس از تولد و نضج اسلام ذیل توجه و مراقبت حضرات معصومان(ع) و شاگردان مکتب آنان پا گرفتند تا رویکرد ویژه دینی پیامبر آخر الزمان(ص) در عموم شاخه‌ها و شعب علمی تسری یافته و باعث نشر آن معارف میان سایر نسل‌ها و عصرها شود. این امر شایسته مکتبی بود که بنیاد آن بر «کتاب الله» استوار بود و پیامبر آن خود را معلم خطاب می‌فرمود.

«إِنَّمَا بُعِثْتُ مُعَلِّمًا؛^۱

همانا من معلم برانگیخته شدم.»

حوزه‌های علمی و مکاتب ویژه فقهی و کلامی از ابتدا توسط شیعیان پا گرفت؛ چه محصور و منحصر ماندن منابع و مستندات اهل سنت به دوران

۱. کنز العمال، ج ۲۸۸۷۳.

بیست و سه ساله حیات نبی اکرم (ص) از یک سو و غلبه خلفای «اموی» و «عباسی» که عموماً به ملک‌داری و قدرت می‌اندیشیدند از دیگر سو، مانع از جان گرفتن و گسترش حوزه‌های علمیه در میان آنها بود؛ اما شیعیان تحت نظارت و تعالیم حضرات معصومان (ع) تا پایان دوره غیبت صغرا با انگیزه‌های زیر، اقدام به تأسیس حوزه‌های علمیه و نشر معارف دینی کردند:

۱. ائمه شیعه و شاگردانشان خود را ملزم و متعهد به حفظ اسلام و حقیقت آن، چنان‌که پیامبر اکرم (ص) آن را اعلام فرموده بود، می‌دانستند. از این رو محفوظ نگه داشتن این آیین از دستبرد تحریف و تفسیر خودکامان حاکم و افزایش بینش و دانش دینی مسلمانان را تکلیف خویش می‌دانستند؛
۲. تربیت نسل جدید به منظور تداوم سلسله مسلمانان و مؤمنان و ایجاد کمربند اعتقادی و علمی برای در امان ماندن شیعیان از بدعت‌ها و شبهات تا تحقق ظهور کبرای امام عصر (عج)؛
۳. تداوم زنجیره حیات تمدنی اسلام و پاسخ‌گویی به سؤالات مستحدثه؛
۴. مقابله با جریان‌های بدعت‌گزار و نوظهور فرقه‌ای و انشعابات که ریشه در دور ماندن عموم مردم از معلمان و مفسران حقیقی این دین، یعنی حضرات معصومان (ع) داشت؛

۵. ضمن آنکه به قول جناب آیت الله میر سید محمد یثربی، مکاتب اصولی ابتدا توسط شیعیان شکل گرفت؛ زیرا شیعیان به دلیل عدم دسترسی به این بزرگواران (حضرات معصومان (ع)) به سراغ مبانی‌ای رفتند که بتوانند حجت را استخراج کنند و مستندات احکام را پیدا کنند.^۱

شاگردان مکتب امام باقر و امام صادق (ع)، در زمره بنیان‌گذاران اولیه بسیاری از شاخه‌ها و شعب علمی در حوزه‌های مختلف دینی و حتی فیزیک،

۱. مصاحبه شیعه نیوز با آیت الله میر سید محمد یثربی، ۹/۵/۹۰.
www.shia-news.com/fa/news/23513.

شیمی و ریاضی بودند؛ چنان که نام جابر بن حیان، شیمی‌دان همواره بر تارک فهرست شیمی‌دانان جهان می‌درخشد.

در بخش‌های قبلی به نقش دانشمندان ایرانی و مسلمان در نشر و گسترش علوم و فنون ریاضیات، کلام، نجوم، پزشکی، فقه و حتی نحو اشاره داشتیم. برتلو، شیمی‌دان معروف فرانسوی و صاحب کتاب «تاریخ شیمی در قرون وسطا»، اسم جابر را نسبت به تاریخ شیمی، مثل اسم ارسطو نسبت به تاریخ منطق می‌داند. گویا جابر نزد برتلو، نخستین شخصی است که برای علم شیمی قواعدی علمی وضع کرده که همواره در تاریخ دنیا با نام او مقرون است.^۱

شایان ذکر است که وی ایرانی‌نژاد و محلّ تولّدش «طوس خراسان» است. او در محضر امام صادق(ع) علم آموخته بود و از نزدیکان رازدار آن حضرت به شمار می‌رفت.

به استناد منابع و شواهد تاریخی، نهضت فکری ایرانیان از نیمهٔ دوم قرن اول هجری قمری، از راه‌های مختلف علمی، ادبی و دینی آغاز شد و دیری نکشید که به همت مردان دانشمند و عالم و خاندان‌های دانش‌پرور، مراتب عالی کمالی را پیمود.

آنچه که از آن با عنوان «حوزه‌های علمیه» یاد می‌شود، پایگاه‌هایی است که به طور خاص متولّی تعلیم و تدریس و نشر معارف اسلامی بودند. نباید از نظر دور داشت که بر خلاف امروز که شاخه‌های مهمّی از علوم، مانند ریاضیات، پزشکی، نجوم و ... از حوزه‌های علمیه و از دسترس علمای روحانی جدا افتاده، طی قرون متمادی عموم فنون و علوم از میان همین حوزه‌ها سر بر آورده و علمای دینی، خود متولّی و مصدر پزشکی، ریاضیات و نجوم نیز بودند. بزرگ‌مردانی چون ابن سینا و ملا صدرا شیرازی خود پروردهٔ همین حوزه‌های

۱. خدمات ایرانیان به اسلام، عبدالرفیع حقیقت، ص ۳۵۲.

علمی اسلامی بودند.

تاریخ تأسیس حوزه‌های علمی شیعی به شیوه سنتی در «عراق» به سال ۴۴۷ ه.ق. بازمی‌گردد که سرآغاز آن یورش طغرل بیک، سرسلسله «سلجوقیان» به محلات شیعه‌نشین «بغداد» و آتش زدن کتابخانه مهم و گران‌قدر شیعی بوده و شیخ الطایفه طوسی نیز مؤسس نخستین حوزه و دانشگاه بزرگ شیعی اعلام شده است. او با هجرت به «نجف اشرف» این پایگاه را پایه‌گذاری کرد؛ اما نخستین دوره از تأسیس حوزه‌های شیعی را باید در عصر حضرات ائمه دین (ع) در «ری» جست‌وجو کرد.

۱. ری، اولین پایگاه حوزه علمی شیعی در «ایران»

از اواخر قرن دوم هجری قمری، برخی از مردم ری از اصحاب امامان (ع) بودند که از قول آنان روایت نقل می‌کردند. نفوذ تشیع در آن ایام چنان بود که حاکم شیعه‌ای چون علی بن یقطین در دستگاه «عباسیان» راه یافت و والی آن دیار شد. این عصر را به عنوان اولین دوره از شکل‌گیری «مکتب اهل بیت (ع)» در ایران می‌شناسند.

در دوره دوم، با حاکمیت یافتن ابوالحسن مادرانی، تشیع در ری گسترش یافت. مادرانی در قرن سوم هجری قمری در ری حاکمیت یافت. ری و «طبرستان» دو مرکز مهم استقرار «علویان» در ایران بودند و مقبره حضرت حمزه بن موسی بن جعفر (ع) نشان از این دوره دارد. با شهادت امام رضا (ع)، سادات در کوهستان‌های «دیلمستان» و طبرستان پراکنده شدند؛ اما با حاکمیت هشتاد ساله «آل بویه» گرایشات شیعی در ری افزایش یافت.

وجود خاندان‌های اصیل شیعی چون آل بویه در ری، یکی دیگر از علل گسترش تشیع در این شهر است.

علی بن حسین بن موسی بن بابویه، پدر شیخ صدوق و بزرگ این خاندان است.

در بیان آمار و میزان پراکندگی امامزادگان ذکر شد که استان‌های «مازندران» و «گیلان»، درصد بزرگی از مقابر امامزادگان را در خود جای داده‌اند. پراکنده شدن و فرار سادات به کوهستان‌ها، پس از شهادت امام رضا(ع)، یکی از دلایل اصلی این امر است.

نصیرالدین ابی‌الرشید عبدالجلیل رازی در کتاب «النقض» نام تعدادی از مدارس شیعه را در «ری» ذکر کرده است. شهر ری را به سبب قدمت «شیخ البلاد» و از نظر اعتبار به «ام البلاد» می‌نامند.

متأسفانه حملات وحشیانه مغولان، باعث تخریب و پسرفت ری گردید تا آنجا که هیچ گاه قادر به برگشت و کسب جایگاه و رتبه والای قبلی نشد.

۲. قم، مرکز تجمع علما و محدثان

«مدرسه علمیه قم»، از دوران حیات امام صادق(ع) - اواسط قرن دوم هجری قمری - فعالیت داشته و «قم» به عنوان یکی از مراکز تجمع علما و محدثان بزرگ شناخته می‌شده است. قم را به عنوان یکی از بزرگ‌ترین مراکز نشر علوم اسلامی و قدیمی‌ترین آنها می‌توان شناخت که هیچ گاه از وجود علما خالی نگشته است.

بی‌دلیل نیست که قم را حرم اهل بیت(ع) و محل استقرار یکی از درهای بهشت معرفی می‌کنند. در زمان حجاج بن یوسف ثقفی گروهی از شیعیان مشهور به «اشعریین» از «کوفه» به سوی «قم» هجرت نموده و در آنجا اقامت جستند. سپس عبدالله بن سعد اشعری که دانشمند و عالم بود، به ترویج و تبلیغ اسلام و تشیع پرداخته و فرزندان او نیز به نشر و تعلیم «قرآن» و احکام اسلام پرداختند. در نتیجه می‌توان گفت که گسترش اسلام و تشیع در شهر قم مرهون خدمات این عالم بزرگوار و فرزندان وی می‌باشد. به این ترتیب اولین گام علمی در قم به وسیله او برداشته شد.

به دنبال این حرکت علمی، ابراهیم بن هاشم قمی که از اصحاب امام رضا(ع) بود و در محضر عالم بزرگ، یونس بن عبدالرحمن کسب فیض کرده بود، به «قم» آمد و برای اولین بار احادیث کوفیین را در قم نشر داد. او گام بزرگی در تحوّل و تکامل علمی در «حوزه قم» برداشت و در رشد محیط علمی قم به توفیق بزرگی دست یافت؛ اما نقطه عطف مهم در تحولات علمی شهر قم، از زمان ورود حضرت فاطمه معصومه(س) به این شهر بود؛ به ویژه از آن هنگام که در قم مدفون شدند. مرقد ایشان شمعی شد که پروانه‌ها را به سوی خود کشید و بدین سبب قم مرکزیتی ویژه یافت و علمایی که به قصد زیارت آن حضرت به قم می‌آمدند، گاهی در این شهر مسکن می‌گزیدند و همین امر باعث تشکیل یک اجتماع علمی قوی متشکل از علاقه‌مندان به فرهنگ و مکتب شیعی گردید.

طی یک هزار سال گذشته حوزه علمی قم فراز و فرودهای بسیاری را تجربه کرده است. تا زمان آیت الله میرزای قمی که مسئولیت این حوزه را بر عهده داشت، حوزه با قوّت و قدرت فعالیت می‌کرد؛ اما پس از وفات ایشان در سال ۱۲۳۱ ه.ق. حوزه، رو به ضعف گذارد و کم فروغ شد تا اینکه با هجرت آیت الله شیخ عبدالکریم حائری به شهر قم، حوزه این شهر در قالب یک نهاد مستحکم، حیاتی دیگر بار یافت و در سال ۱۳۰۰ ه.ش. با گسترش زمزمه‌های تغییر سلطنت از «قاجار» به «پهلوی» نیاز شدید به یک پایگاه بزرگ و محکم در «ایران»، جهت حمایت از ارکان دین احساس شد؛ به ویژه با شروع جنگ جهانی اول و تحولات وسیع در منطقه، رفت و آمد طلاب و علما به شهرهای مذهبی «عراق»، همچون «کربلا»، «نجف»، «کاظمین» و «سامراء» که تا قبل از این تاریخ، مراکز عمده تعلیم و تعلم علوم دینی به حساب می‌آمدند، دشوار شده بود. به همین دلیل به محض ورود آیت الله حائری به ایران، مشتاقان علوم دینی جلسات درسی ایشان را برپا می‌کنند و آیت الله حائری که این اشتیاق

و نیاز را درک می‌کرد، ماندن و خدمت در «ایران» را بر رفتن به عتبات ترجیح داد. وی که پس از نشو و نما در «یزد» و «اردکان»، از سن هجده سالگی راهی «کربلا» شده بود پس از تحصیل و تهذیب نزد اساتید بنام حوزه‌های «سامراء» و «نجف» پس از ۳۷ سال اقامت در «عراق»، در سال ۱۳۳۳ ه. ق. به دعوت حاج میرزا محمود، فرزند حاج آقا محسن اراکی به «اراک» مراجعت کرده و در اراک حلقه درس پر رونقی را به وجود آورد.

در سال ۱۳۴۰ ه. ق. (مصادف با ۱۳۰۰ ه. ش.) آیت الله حائری یزدی به زیارت «مرقد مطهر امام رضا(ع)» و پس از آن «حرم مطهر حضرت معصومه(س)» مشرف می‌شود و طی جریاناتی در «قم» ماندگار و سبب حیات مجدد «حوزه علمیه قم» شدند. آیت الله اراکی تحولات حوزه علمیه قم را چنین روایت می‌کند:

قبل از آمدن مرحوم حاج شیخ عبدالکریم، حوزه‌ای در قم وجود نداشت. با اینکه قبلاً علمای برجسته‌ای مانند میرزای قمی، حاج شیخ ابوالقاسم زاهد، آقا شیخ مهدی پایین شهری و ... در قم سکونت داشتند؛ لیکن تقدیر الهی نبود حوزه‌ای در قم تشکیل شود و با اینکه میرزای قمی مقام علمی والایی داشت و صاحب کتاب «قوانین» و از مؤسسان علم اصول بود، با این وجود حوزه‌ای در این شهر تأسیس نشده بود تا اینکه خداوند متعال در دل حاج شیخ عبدالکریم که ساکن «کربلا» بودند، می‌اندازد که نذر کند به زیارت امام رضا(ع) برود ... پس از مراجعت از «مشهد» به «سلطان آباد»، شیخ با این مسئله مواجه می‌شود که به کربلا برود یا در ایران بماند. از طرفی موطن اصلی او کربلا بود و از طرفی رها کردن حوزه جدید التّاسیس را صلاح نمی‌بیند و تکلیف شرعی، او را وادار به توقّف می‌کند.

پس از چندی، علمای قم سعی می‌کنند که ایشان را به قم بیاورند، به جهت اینکه قم جزو شهرهای مقدّس است. بالأخره ایشان را به عنوان «زیارت

شب عید نوروز» به «قم» می آورند. همچنین حاج شیخ عبدالکریم را مجبور می کنند که در «صحن نو حضرت معصومه (س)» نماز مغرب و عشا را به جماعت برگزار کند و بعد از اقامه نماز، حاج شیخ محمد سلطان الواعظین تهرانی به توصیه علماء، به منبر رفته و مردم را تهییج می کند که ایشان را نگه دارید. مردم قم با شوق و حال مخصوصی به ایشان می گروند؛ حتی بعضی می گویند که ای اهل قم! زمانی که دعبل خزاعی به قم آمد و جبّه امام رضا (ع) را به همراه آورده بود، شما نگذاشتید که جبّه امام رضا (ع) را از شهرتان بیرون ببرند. این شخص علم امام رضا (ع) را آورده است، نگذارید که او از این شهر بیرون برود... مرحوم شیخ مدّتی فکر کردند و عاقبت قرار شد، استخاره کنند و وقتی استخاره کردند، این آیه آمد که «واتونی باهکم اجمعین» این آیه مربوط به قضیه حضرت یوسف (ع) است که به برادرانش می گوید: «بروید پدرم را با اهل و عیال بردارید و بیاورید» مرحوم حاج شیخ نیز با الهام از این آیه، دستور داد تا بروند و اهل و عیالش را به قم بیاورند. با ورود ایشان به شهر قم، «حوزه علمیه»، حیات تازه ای را آغاز کرد.^۱

حوزه قم در مدت اقامت پانزده ساله آیت الله حائری، از نظر علمی بسیار نیرومند شد و در امور سیاسی و مواجهه با سلطنت رضا شاه نیز پویا و مستقل بود.

آیت الله حائری در شب ۱۷ ذی قعدة ۱۳۵۷ ه. ق. مطابق با دهم بهمن ماه ۱۳۱۵ ه. ش. و در سنّ ۷۹ سالگی دار فانی را وداع می گوید. پس از رحلت ایشان، آیات عظام سید محمد حجّت کوه کمری، سید محمدتقی خوانساری و سید صدرالدین صدر محوریت مدیریتی و فکری حوزه را عهده دار می شوند. سپس

۱. خبرگزاری رسا، در مسیر پیروزی ۱: تأسیس حوزه علمیه قم، علی اسفندیاری، ۱۳۸۹/۱۱/۱۲.
www.rasanews.ir/Nsite/Fullstory/?Id=96976

آیت الله العظمی بروجردی در آذر ۱۳۲۳ ه. ش. مدیریت حوزه را بر عهده می‌گیرد. با رحلت آیت الله بروجردی بار دیگر وحدت مدیریت و مرجعیت در «حوزه قم» از هم می‌گسلد و زعامت و مدیریت آن بر عهده چهار تن از اساتید برجسته و مطرح، امام خمینی (ره)، سید محمدرضا گلپایگانی، سید کاظم شریعتمداری و سید شهاب الدین مرعشی نجفی قرار می‌گیرد. بر اساس گزارش روزنامه «کیهان» به تاریخ ۱۲ فروردین ۱۳۴۰ ه. ش. چند روز بعد از درگذشت آیت الله بروجردی، درس خارج امام خمینی (ره) پرشکوه‌ترین درس است که بیش از چهارصد تن از طلاب در آن شرکت می‌کنند.

اهمیت کار بزرگ حضرت آیت الله حائری به اندازه‌ای است که حضرت امام خمینی (ره) در این باره می‌فرمایند:

اگر مرحوم حاج شیخ در حال حاضر بودند، کاری را انجام می‌دادند که من انجام دادم و تأسیس حوزه علمیه در آن روز، از جهت سیاسی، کمتر از تأسیس جمهوری اسلامی در ایران امروز نبود.

این سخن ناظر بر «پیوند» این دو حرکت عظیم از یک سو و استوار بودن نهضت امام خمینی (ره) بر حرکت بزرگ آیت الله حائری یزدی از سوی دیگر است. بدون حرکت ایشان، عملاً امکان وقوع نهضت دومی ممکن نمی‌شد.

۳. حوزه علمیه اصفهان

فتح «اصفهان» در سال ۳۳ ه. ق. در زمان خلافت عمر روی داد^۱ و فرمانروایان آن تا سیصد سال از طرف خلفا معین می‌شدند. این شهر در زمان «آل بویه» و «سلجوقیان» پایتخت بود^۲ و در عهد سلجوقیان به سرعت ترقی کرد و جزو مهم‌ترین شهرهای «ایران» گردید.

۱. بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، ص ۳۰۸.

۲. جغرافیای کامل ایران، ج ۱، ص ۳۰۸.

ابن حوقل ضمن توصیف «اصفهان» در نیمهٔ دوم قرن چهارم هجری قمری و اشاره به منسوجات ابریشمی و پنبه‌ای، زعفران و میوه‌های گوناگون که از آنجا به سایر نقاط صادر می‌شد، می‌گوید:

از «عراق» تا «خراسان» شهری تجاری و بزرگ‌تر از اصفهان، جز «ری» وجود نداشته است.^۱

این موقعیت همچنان رو به رشد بود تا آنکه یورش تیمور سبب خرابی و سقوط تعدادی از شهرها و آبادی‌های «ایران» شد. وی در اصفهان دستور داد مناره‌هایی از سر هفتاد هزار نفر مقتول برپا دارند.^۲

در سال ۱۰۰۰ ه.ق. پایتخت «صفویه» از «قزوین» به اصفهان منتقل شد و اصفهان بار دیگر از آبادترین شهرهای ایران گردید و علاوه بر مرکز سیاسی، اجتماعی، مرکز علمی، فرهنگی نیز به شمار آمد و حوزه‌ای بزرگ با دانشمندانی والا مقام به جهان شیعه ارزانی داشت.

«حوزهٔ اصفهان» پس از تأسیس «حوزهٔ علمیة قم» تحت الشعاع قرار گرفت و از مرکزیت سابق آن کاسته شد.

حوزهٔ علمیة اصفهان از بدو تأسیس تا به امروز چهار دوره را سپری ساخته است:

دورهٔ اول، به زمان سلطنت «آل بویه» می‌رسد. زمانی که ابوجعفر علاءالدوله کاکویه، فرمانروای اصفهان بود، ابن سینا نیز نزد وی رفت.^۳ «مدرسهٔ علایی» مربوط به این عصر است.

دورهٔ دوم هم‌زمان با عصر «سلجوقیان» است. در این عصر از طرف خواجه نظام‌الملک، نهضت احداث مدارس و رقابت‌های مذهبی، سیاسی مطرح شد، به این سبب تاریخ حوزهٔ شیعه چندان مشخص نیست، هر چند

۱. مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران، حسین سلطان‌زاده، ص ۹۴.

۲. ابن عربشاه، احمد بن محمد، زندگانی شگفت‌آور تیمور، ترجمهٔ محمد علی نجاتی، ص ۵۰.

۳. فقیهی، علی اصغر، تاریخ آل بویه، ص ۳۰۱.

مؤلف تاریخ مدارس «ایران»، به شش مدرسه در این عصر اشاره کرده است؛ ولی شیعی بودن آنها محل تردید است.

دوره سوم، یکی از پر رونق‌ترین دوره‌های «حوزه علمی اصفهان» است. با دعوت علما و دانشمندان «جبل عامل» به ایران و مرکزیت یافتن «اصفهان» در عهد «صفوی»، حوزه علمی اصفهان به اوج شکوفایی رسید. در مقابل دوره دوم که نهضت احداث مدارس از سوی خواجه نظام الملک برای ترویج «مذهب شافعی» به وجود آمده بود، در سومین دوره از حوزه اصفهان، نهضت احداث مدارس علمی شیعی روی داد و دهها مدرسه در دورافتاده‌ترین نقاط ایران بنیان نهاده شد.

از آنجا که جبل عامل «لبنان» از دیرباز مرکز تربیت دانشمندان و فرزندگان در حوزه‌های مختلف بود، پادشاهان «صفوی» پس از به قدرت رسیدن، به منظور تقویت بنیه حوزه‌های علمی از یک سو و به کارگیری علمای آن سامان در دستگاه سیاسی، اجتماعی از سوی دیگر، اقدام به دعوت و وارد کردن علمای جبل عامل کردند.

ورود دانشمندان چون:

۱. حسین بن عبدالصمد الجباعتی (۹۱۸ - ۹۴۸ ه. ق.)؛

۲. کمال الدین درویش محمد بن الحسن العاملی؛

۳. علی بن عبدالعالی الکرکی (۸۷۰ - ۹۴۰ ه. ق.)؛

۴. علی بن هلال الکرکی (م ۹۹۳ ه. ق.)؛

۵. بهاء الدین العاملی (۹۵۳ - ۱۰۳۰ ه. ق.) معروف به شیخ بهایی،

بر رونق حوزه‌های علمی و نشر تفکر شیعی و مذهب تشیع در ایران افزود. نهضت ترجمه و تألیف کتب شیعی در این عصر باعث شد تا آثار گران سنگی ترجمه و در اختیار طلاب و مردم قرار گیرد:

«بحار الأنوار» محمدباقر مجلسی، «وسائل الشیعه» محمد بن الحسن

الحرّ العاملي، «مفاتيح الجنان» ترجمه کتاب «عده الداعي» احمد بن فهد حلي، «وافي» فيض كاشاني، «تفسير منهج الصادقين» فتح الله بن شكر الله كاشاني و ... در زمره ترجمه‌های آثار علمی این عصر به حساب می‌آیند.

دوره چهارم «حوزه علمیه اصفهان»، برابر با حکومت‌های «افشار»، «زندیه»، «قاجار» و «پهلوی» است. به دلیل غلبه مردان نالایق و حکام سرسپرده و بی‌توجهی آنان به علم و دانش مذهبی، حوزه‌های علمیه در این عصر رونق اولیه خود را از دست دادند؛ با این حال این حوزه مهاجران بسیاری را از «جبل عامل لبنان»، «احساء» و «بحرین» پذیرا شد و عالمانی همچون آیت الله مجاهد شهید سید حسن مدرس و آیت الله العظمی بروجردی را پرورید و به جهان اسلام هدیه کرد.

از گروه رجال این حوزه بزرگ علمیه در «اصفهان»، به فقها، فلاسفه، محدثان و دانشمندانی که تداوم حیات علمی و فرهنگی شیعی را سبب شدند، می‌توان اشاره کرد:

۱. محمدباقر داماد (۹۶۹ - ۱۰۴۱ ه.ق.)، فیلسوف و حکیم الهی؛
۲. شیخ بهایی (۱۰۳۰ ه.ق.)، فقیه، فیلسوف، منجم، ریاضی‌دان، معمار و ...؛
۳. ملا محمدتقی مجلسی، پدر ملا محمدباقر مجلسی و شاگرد مبرز شیخ بهایی؛
۴. علامه محمدباقر مجلسی، (۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ ه.ق.) مفسر، محدث و محقق؛
۵. سید نعمت الله جزایری، مؤلف بیش از پنجاه اثر؛
۶. آیت الله سید حسن مدرس (۱۲۸۷ - ۱۳۵۷ ه.ق.)؛
۷. آیت الله میرزا احمد بیدآبادی (۱۲۷۹ - ۱۳۵۷ ه.ق.)؛
۸. آیت الله میرزا محمدعلی شاه آبادی (۱۲۹۰ - ۱۳۶۹ ه.ق.)؛
۹. آیت الله حاج آقا حسین خادمی (۱۳۱۹ - ۱۴۰۵ ه.ق.)؛
۱۰. بانو نصرت امین (۱۳۰۸ - ۱۴۰۳ ه.ق.) مفسر، مترجم، مؤلف.

۴. حوزه علمیه خراسان

هجرت بزرگ امام رضا(ع)، دانه‌هایی بارور را از «مدینه» تا «خراسان» در زمین و ضمیر ساکنان بلاد مختلف بین راه افشاند که ثمراتش از آن عصر تاکنون و پس از این تا ابدالآباد خواهد ماند. امام رضا(ع) تنها در یک شهر ساکن نبودند؛ بلکه در بسیاری از شهرهای بین راه سکونت کوتاه مدت داشتند و چون خضر نبی(ع) به هر کجا پای گذاشتند از اثر قدمشان درختان سرسبز تنومندی از آبادانی و علم سر به آسمان کشید.

مأمون به فرستادگان خود دستور داده بود، امام(ع) و گروهی از خاندان ابی طالب(ع) را از راه «بصره»، «اهواز» و «فارس» به سوی «مرو» حرکت دهند.^۱ او راه دیگر را که از «کوفه»، «جبل» در «عراق» و «کرمانشاه» و «قم» در «ایران» می‌گذشت و محل استقرار و قدرت شیعیان بود، مناسب ندانست. بیم مأمون از هیجانات و حرکات اجتماعی شیعیان این مناطق باعث بود تا از فرستادگان بخواهد مسیری را برای حرکت انتخاب کنند که دور از محل زندگانی شیعیان باشد.

چنان که تا اینجا برای ما معلوم شده، در عموم نقاطی که فرزندان و نوادگان آل محمد(ص) مستقر یا مدفون شدند، حوزه‌های علمیه بزرگ و ریشه‌داری، همچون «شیراز»، «ری» و «قم» پا گرفتند.

مأمون در اندیشه ریشه‌کنی آل محمد(ص) و معارف منبعث از آن، از یک سوی، اقدام به محصور و سپس به شهادت رساندن امام رضا(ع) کرد و از دیگر سو با راه‌اندازی «بیت الحکمة» و ایجاد نهضت ترجمه، سعی در مقابله با «علم لدنی» امام و از اعتبار انداختن آموزه‌های ولایت و امامت داشت.

این مرکز به ظاهر علمی بیت الحکمة در زمان هارون الرشید، در پایان قرن دوم هجری قمری در «بغداد» تأسیس و در زمان مأمون عباسی کامل

۱. شیخ مفید، الأرشاد، ج ۲، ص ۲۵۰.

شد. در این مرکز، کتابخانه بزرگی فراهم آمد و گروهی از مترجمان در آن گرد آورده شدند تا به ترجمه کتب یونانی مشغول شوند. خلفای «عباسی» این کتب را که از بعضی بلاد «آسیای صغیر» گرد آورده بودند، در خزانه بیت الحکمة یا «خزانه الحکمة» جای داده بودند.

مأمون توجه خویش را معطوف ترجمه متون فلسفی «یونان» ساخت و جماعتی از مترجمان، همچون حجاج بن مطروا را به بلاد «روم» فرستاد تا اقدام به گردآوری کتب کنند و سپس سهل بن هارون را به حفظ آنها گماشت.^۱

در پی این اقدام ضد فرهنگی و هجمه مأمون به مکتب اهل بیت(ع)، در عصر حضور امام رضا(ع) در «مرو»، تشکیل جلسات با حضور دانشمندان مذاهب و فرق مختلف اسلامی و غیراسلامی نیز افتتاح شد. هدف اصلی مأمون به میدان مباحثه و مناظره کشیدن امام رضا(ع) و مخدوش جلوه دادن علم امام و از اعتبار انداختن منصب امامت بود؛ اما از آنجا که تمامی این مناظرات علمی با پیروزی و تفوق امام رضا(ع) همراه بود، مأمون بر آن شد که امام را در محدودیت قرار دهد و از برپایی جلسات مناظره خودداری کند.^۲

مکتب رضوی پس از وجود مبارک حضرت، زیر نظر شاگردان برجسته ایشان تداوم یافت و باعث نشر تفکر شیعی در «خراسان» بزرگ شد.

این اولین دوره از شکل‌گیری حلقه‌های علمی، فرهنگی شیعی در «خراسان» بود؛ اما دومین دوره، پس از شهادت امام و مدفون شدن ایشان در قریه‌ای از قریه «طوس» به نام «سناباد» آغاز شد. این دوره از قرن سوم تا نهم هجری قمری را شامل می‌شود. دوره‌ای که در آن، بزرگانی همچون شیخ طوسی و شیخ طبرسی (م ۵۸۴ ه. ق.) می‌زیستند.^۳

۱. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تألیف دکتر ذبیح الله صفا، ص ۴۸.

۲. ر.ک: عیون اخبار الرضا(ع) و تفسیر بر احتجاج امام علی بن موسی الرضا(ع) با عمران صابری، استاد محمّدتقی جعفری از مجموعه آثار دومین کنفرانس جهانی حضرت رضا(ع)، صص ۴۸۹ - ۵۸۲.

۳. علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، صص ۲۱۶ - ۲۱۷.

هجمه فرهنگی شافعی مذهببان زیر لوای قدرت خواجه نظام الملک، لطمات بسیاری به حوزه شیعی وارد آورد؛ لیکن طی این دوره، مدارس مهمی در «مشهد الرضا(ع)» به وجود آمد. از جمله:

«مدرسه مشهد امام رضا(ع)»، «مدرسه پریزاد»، «مدرسه بالاسر»، «مدرسه دودر»، «مدرسه امیر سیدی».^۱

دوره سوم از قرن دهم تا سیزدهم هجری قمری را شامل می‌شود. در قرن دهم حوزه‌های علمی این شهر رونق چندانی نداشت، علمای معروف «مشهد» در این قرن یکی ملا عبدالله شوشتری (م ۹۹۷ ه.ق.) است که به دست «ازبکان» در «هرات» به قتل رسید و دیگری مولانا محمد رستم آبادی (م اوایل قرن ۱۱ ه.ق.) بودند که نامه‌اش به علمای «ازبک» به تفصیل در «مجالس المؤمنین» و «مطلع الشمس» نقل شده و گواه دانش و قدرت علمی اوست.

در قرن یازدهم هجری قمری وضع «حوزه مشهد» تفاوت کرد و علما و مدرّسان معروفی در آن به تدریس مشغول شدند و مدارس متعددی در «مشهد» تأسیس شد. قرن یازدهم هجری قمری را می‌توان مبدأ اهمیت و عظمت حوزه علمی مشهد دانست؛ به ویژه در نیمه دوم این قرن، حوزه مشهد به جهت فراوانی علما و مدرّسان، در ردیف حوزه‌های مهم شیعه قرار گرفت. طلاب بسیاری از سایر بلاد به مشهد روی آوردند. از رجال معروف این عصر، به شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ ه.ق.) مؤلف «وسائل الشیعه» و «اثبات الهداة» می‌توان اشاره کرد. در قرن ۱۲ و ۱۳ ه.ق. حوزه مشهد رونق خود را از دست داد.

دوره چهارم حوزه علمی مشهد، قرن چهاردهم و پانزدهم هجری قمری را شامل می‌شود. حضرت آیت الله خامنه‌ای طی گزارشی از حوزه علمی مشهد به این مطلب اشاره می‌کنند که:

۱. گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمی مشهد، حضرت آیت الله خامنه‌ای، صص ۱۲ و ۱۳ و تاریخ مدارس ایران، صص ۲۰۴ - ۲۰۹.

در قرن چهاردهم هجری قمری «حوزه علمی مشهد» خالی از کلاس درس خارج فقه و اصول بود و دانشمندان مبرّزی به سان سید علی سیستانی (م ۱۳۴۰ ه.ق.) و سید عباس شاهرودی (م ۱۳۴۱ ه.ق.) و حاجی فاضل (ملا محمد علی) به تدریس دروس سطح، قناعت می‌ورزیدند تا اینکه دو مدرّس بزرگ که از «حوزه علمی نجف اشرف» فارغ التحصیل شده و به مقام اجتهاد رسیده بودند، در حوزه مشهد به تدریس خارج فقه و اصول همت گماشتند.^۱

این دوره مقارن با «نهضت اسلامی تنباکو»، «انقلاب مشروطیت»، «قیام گهرشاد» و «انقلاب اسلامی» است. رهبری قیام‌های اسلامی را مراجع تقلید «مشهد» بر عهده داشتند.

تبعید فقهای چون حاج آقا حسین قمی و حاج میرزا محمد کفایی خراسانی، حوزه علمی مشهد را از دانشمندان درجه اول خالی و دوران فترت و رکود علمی به این حوزه دیگر بار روی آورد. این رکود علمی از ناحیه دیگری نیز تشدید شد و آن مخالفت میرزا مهدی اصفهانی با فلسفه و عرفان اسلامی بود.^۲

این رکود تا ورود حضرت آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی ادامه داشت تا اینکه ایشان به سال ۱۳۷۳ ه.ق. به منظور زیارت به «مشهد الرضا(ع)» آمدند و خواهش علمای حوزه مشهد را پذیرفته و با تدریس خویش به حوزه مشهد رونق بخشیدند.

در حوادث اخیر «ایران» و قیام شکوهمند امام خمینی (ره) طی سال‌های ۱۳۴۱ ه.ق. به بعد مدارس علمی مشهد به کانون‌های مقاومت علیه نظام طاغوت تبدیل شدند.

۱. همان، صص ۲۵ و ۲۶.

۲. همان، صص ۲۶ و ۲۷.

مبارزه روحانیون به موجب تأثیری که در میان اقشار مختلف مردم و به ویژه نسل جوان داشت، سبب شد که رژیم ستم‌شاهی در یک عکس‌العمل نااندیشیده، مدارس علمیّه را که به کانون‌های مبارزه ضد رژیم تبدیل گردیده بود، به بهانه طرح توسعه اطراف فلکه حرم مطهر، ویران و طلاب را آواره سازد.

طلاب مبارز همچنان به مبارزه خود بر اساس خط مشی رهبر و ولایت فقیه و پیروی از امام خمینی (ره) تأکید ورزیدند تا سرانجام اسلام بر کفر پیروز گردید و نظام جمهوری اسلامی استقرار یافت.^۱

۵. حوزه علمیّه تبریز

پس از مراکز مهم مذهبی و علمی «ری»، «قم»، «مشهد» و «اصفهان» در چند شهر دیگر، از دیرباز حوزه‌های علمیّه شیعی تأسیس شده و فعال بودند و نقش مهمی را در نشر و گسترش فرهنگ و معارف اهل بیت (ع) ایفا کردند. اولین دوره از فعالیت «حوزه علمیّه تبریز» به دو قرن چهارم و پنجم هجری قمری برمی‌گردد. پیش از آن، «خرم دینان» و حکومت‌های سنتی مذهب، مجال رشد و رونق حوزه‌های علمی شیعی را از بین بردند.

نخستین عامل رشد حوزه تبریز، وجود علوی مبارزی چون سید حمزه از نوادگان امام کاظم (ع) است و اولین عامل رشد و گسترش تشیع، دعوت ابوالقاسم جعفر بن علی از داعیان اسماعیل آذربایجانی به کیش «اسماعیلی» است. دوره دوم از حیات این حوزه به قرون ششم و هفتم هجری قمری تعلق دارد که مقارن با رکود حرکت علمی است. حکومت‌های سنتی مذهب و حملات قبایل زردپوست «تاتار» موسوم به «مغول» مانع از رشد کافی و شکوفایی دانش در این دوره است.

۱. همان، ملحقات، صص ۱۳۶ - ۱۳۷، با تلخیص.

دوره سوم از حیات «حوزه علمیة تبریز» متعلق به قرون هفتم تا دهم هجری قمری است. آغاز این دوره که با اسلام‌گرایی و تشرّف به مذهب شیعه از سوی سلاطین «مغول» روبه‌روست، مجال رشد برای مکتب تشیع فراهم آمد. متأسفانه، با روی کار آمدن «تیموریان» (۷۷۱ - ۹۰۶ ه.ق.) و حملات وحشیانه آنان به بنیادهای فرهنگی، دیگر بار، مانعی بزرگ فراروی ادامه حیات و رشد کامل حوزه‌های علمیة شیعی قرار گرفت.

دوره چهارم که از آغاز حکومت «صفویان» و تا پایان دوره «قاجار» (اواخر قرن سیزدهم هجری قمری) ادامه می‌یابد، دوره‌ای است که شیعه از تقیه خارج شده و جامعه شیعی مجال رشد و نمو یافته است.

نهضت شیعی توسط قبایل «قزلباش» که پیرو مذهب شیعه دوازده امامی بودند، شروع شد و تشیع به عنوان محور اصلی شکل‌گیری جامعه ایرانی در سراسر کشور مورد توجه واقع شد.

حوزه علمیة تبریز در این دوره با پرورش جمعی از فقها، حکما، محدثان، شاعران و خوشنویسان و تأسیس مراکز علمی رونق ویژه‌ای یافت. مدارس که در این دوره تأسیس شد، عبارت بودند از:

«مدرسة طالبیه»، «مدرسة صادقیه»، «مدرسة صفویه»، «مدرسة حاج صفرعلی»، «مدرسة حاج علی اصغر» و «مدرسة میرزا علی اکبر». شیخ آقا بزرگ تهرانی، شمار علمای قرن دهم در این حوزه را هفت نفر گزارش کرده است.

قرن سیزدهم هجری قمری را شکوفاترین قرن فقه شیعی در «حوزه تبریز» می‌توان شناخت. مرجع عالی قدری چون حضرت آیت الله العظمی سید حسین حسینی کوه‌کمری متعلق به این دوره است.

دوره پنجم از حیات حوزه علمیة تبریز متعلق به قرون چهاردهم و پانزدهم هجری قمری است. این سال‌ها از پر رونق‌ترین ادوار حوزه علمیة تبریز است.

علماء، فقها و مراجع به نامی در این دوره شکوفا شدند. آیت الله العظمی سید محمد حجت (م ۱۳۳۱ ه.ش.)، آیت الله آقا میرزا رضی تبریزی (متولد ۱۲۹۴ ه.ق.)، آیت الله میرزا ابوالحسن انگجی (م ۱۳۵۷ ه.ق.)، آیت الله آقا میرزا عبدالحسین غروی (متولد ۱۳۲۸ ه.ق.)، آیت الله محمد علی قاضی طباطبایی (م ۱۳۵۸ ه.ش.)، آیت الله حاج شیخ رضا توحیدی (متولد ۱۳۳۲ ه.ق.) و ... متعلق به این دوره از حیات حوزه «تبریز» می‌باشند.

۶. حوزه‌های علمیه شیراز

«شیراز»، شهر احمد بن موسی الکاظم (ع)، از قدیم الایام به «دارالعلم» معروف و مشهور بوده و مشاهیر بسیاری را به خود دیده است.

ملا صدرای شیرازی، میرزای بزرگ شیرازی، صاحب فتوای معروف «تحریم تنباکو» و آیت الله شهید سید عبدالحسین دستغیب شیرازی در زمره نامداران حوزه علمیه این شهر به حساب می‌آیند.

«مدرسه علمیه خان»، از قدیمی‌ترین مدارس علمیه شیراز است که در زمان شاه عباس صفوی و به دست الله وردی خان و پسرش امام‌قلی خان ساخته شد و مرحوم ملا صدرای شیرازی در آن مدرسه اقامت داشت. پس از آن، «مدرسه علمیه منصوریه» قابل ذکر است که در سال ۸۸۳ ه.ق. توسط صدرالدین دشتکی شیرازی در محله قدیمی «دشتک» شیراز بنا شد.

دیگر مدارس قدیمی شیراز عبارتند از: «مدرسه قوام»، «مدرسه آقا بابا خان»، «دارالهدایه حکیم».

مدرسه علمیه «دارالهدایه حکیم» حدود ۳۴۰ سال قبل از این، در شهر شیراز در کنار مرقد مطهر حضرت احمد بن موسی و محمد بن موسی (ع) و به دست مردی دانشمند از نوادگان حضرت زین العابدین (ع) به نام سید حکیم دستغیب ساخته شد.

اگرچه با روی کار آمدن «رژیم پهلوی» از رونق این مدرسه کاسته شد؛ اما شهید آیت الله سید عبدالحسین دستغیب شیرازی با همت تمام و اراده، اقدام به احیای این بنای علمی و بازسازی آن کرد. به جز اینها، در برخی از شهرهای دیگر، همچون «تهران» نیز از گذشته‌های دور، حوزه‌های علمیه بسیاری تأسیس شد و طلاب بسیاری را پرورش داد. عموم طلابی که در حوزه‌های شهرستانی مقدمات را طی می‌کردند، برای ادامه تحصیل و طی مدارج عالی راهی شهرهای مهمی چون «قم»، «مشهد» و «اصفهان» می‌شدند تا در کنار سایر طلاب و در سایه اساتید و فقهای عالی مقام، مراتب عالی را طی کنند. مطابق آمار ارائه شده توسط حجت الاسلام رسول ابراهیمیان، معاون شهرستان‌های مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران کشور، در حال حاضر ۱۳۰ هزار نفر طلبه خواهر و برادر در حوزه‌های علمیه مناطق مختلف کشور، مشغول به تحصیل هستند. از این تعداد، یکصد هزار نفر طلبه برادر و بقیه طلاب خواهر هستند.

خاوران طلبه در حال حاضر در ۲۸۰ مدرسه علمیه مشغول به تحصیلند که بر اساس طرحی که در شورای عالی گسترش حوزه به تصویب رسیده، طی ده سال آینده این تعداد مدرسه به ۵۰۰ واحد خواهد رسید.^۱ به جز این، در حال حاضر ۷۲ هزار مسجد در کشور وجود دارد که با همراهی ۸۵۴۰ کانون فرهنگی و ۷۷۰ کتابخانه مستقر و مخزن دار، خدمت قابل توجهی به امر تبلیغ آموزه‌های اسلامی و شیعی ارائه می‌کنند.^۲ حسین خراسانی، مدیر کل نظارت و ارزیابی ستاد عالی کانون‌های فرهنگی و هنری مساجد کشور اخیراً اعلام داشته: در سال ۱۴۰۴ ه.ش. جمعیت «ایران» به ۹۲ میلیون نفر و تعداد مساجد کشور به ۹۲ هزار مسجد خواهد رسید.

۱. سایت مشرق، ۹۰/۴/۲۳، پایگاه خبری تحلیلی استان قم، فردو نیوز، ۹۰/۵/۱.
 ۲. خبرگزاری قرآنی ایکننا، شعبه قم، به نقل از حجت الاسلام سید علی حسینی خراسانی، مدیر کل نظارت و ارزیابی ستاد عالی کانون‌های فرهنگی و هنری مساجد کشور.

به استناد اخبار و روایات منقول از قول حضرات معصومان(ع):
 «به زودی «شهر کوفه» از مؤمنان خالی گردد، همان گونه که مار در لانه
 خود فرو می رود، علم از کوفه رخت بر بندد و سپس از شهری به نام
 «قم» آشکار شود و آن سامان معدن فضل و دانش گردد؛ به شکلی که در
 زمین کسی در استضعاف فکری به سر نبرد. حتی نوعروسان در حجله گاه
 خویش و این امور نزدیک ظهور قائم ما(ع) به وقوع پیوندند...»^۱
 سلسله بلند حوزه‌های علمیّه و حضور علما و فقها و فضلالی شیعه در
 تمامی نقطه عطف‌های رفته بر اسلام، مسلمانان و فرهنگ شیعی، حکایت
 از الطاف خداوند و اهل بیت(ع) به قوم و سرزمینی است که از آنها به عنوان
 «نگهبانان دین» یاد شده است.

در تفسیر آیه ۸۹ از سوره «انعام» که فرمودند:

«فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا...»

اگر اینان [= مشرکان] بدان کفر ورزند، بی‌گمان گروهی [دیگر] را بر آن
 گماریم که بدان کافر نباشند.»

مفسران بزرگی در تفاسیر خود نقل کرده‌اند که منظور از قوم نگهبان دین،
 ایرانیانند.^۲

در حدیثی پیامبر اکرم(ص) فرمودند:

«بهره و نصیب مردم «فارس» در دین اسلام از همه ملت‌های دیگر بیشتر
 و بزرگ‌تر است.»^۳

۱. شیخ علی کورانی، عصر ظهور، ص ۱۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۱۳.
 ۲. علامه محمد عبده «المنار» و آلوسی «روح المعانی»، ذیل آیه ۸۹ از سوره انعام.
 ۳. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۰، ح ۳۴۱۲۶.

فصل دوم

نقش ایرانیان در واقعه شریف ظهور

گفتار اول: کانون تشیع و نابودی اشرار بنی اسرائیل

سرانجام پس از طی فراز و فرودهای بسیاری که ذیل عنایات آسمانی و مجاهدت اهل بیت(ع) اتفاق افتاد، بزرگ‌ترین کانون تشیع در جغرافیای خاکی «ایران» به وجود آمد.

تردیدی نباید داشت که این واقعه از تیررس نگاه ابلیس، آنکه قسم به عزت خداوند یاد کرده بود تا همه همتش را در کار اغوای خلق عالم وارد کرده و از خداوند انتقام کشد، دور نمی‌ماند؛ چنان‌که از نگاه مترصد «بنی اسرائیل» نیز دور و پوشیده نماند.

بنی اسرائیل که با حرص و حسد تمام، «بنی اسماعیل» را رقیب سرسخت آخرالزمانی خود در تملک و تصاحب «ملکِ عظیم» وعده داده شده به بنی اسماعیل می‌شناخت، می‌دید که به رغم شیطنت‌ها، دسیسه‌ها و مانع‌تراشی‌ها که باعث منزوی و بالأخره به شهادت رساندن جمله بزرگان اهل بیت(ع) پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) شده بود، بنی اسماعیل کانونی پر قدرت، هوشمند و با ظرفیت بزرگ برای سیادت و آقایی گشته است؛ کانونی که نه تنها قادر به جلب و جذب جمله بنی اسماعیل و محبان‌ش است، از توان حمایتی ویژه‌ای نیز برای دفاع از کیان فکری و فرهنگی تشیع در مقابل دشمن دیرینه‌اش، یعنی بنی اسرائیل برخوردار است.

مطالعه طرح‌ها، عملیات اجتماعی، سیاسی و دستورالعمل‌های ارائه شده توسط حضرات معصومان(ع) با نگاه محدود منطقه‌ای و نقطه‌ای و بدون ملاحظه ارتباط آنها با «طرح عظیم خداوندی» برای سرانجام خلقت، ظالمانه‌ترین نوع

نگرش به این بزرگ‌مردان مجتبی و مصطفای خداوند است؛ چنان که نمی‌توان نقش این طرح عظیم را در حکمت ارسال رسل و کتب نادیده گرفت.

پیامبر خاتم(ص)، حامل دین جهانی و کتاب نهایی، عهده‌دار اجرای طرح نهایی خداوند است که از طریق سلسله اوصیایش گام به گام به اجرا در می‌آید و مأموریت هر یک تعریف شده، ابلاغ شده و معین و در هم‌سویی با آن طرح نهایی قابل شناسایی است. در غیر این صورت، آن حجج الهی را در چنبره برداشتهای عوامانه و مبتلا به امور خرد و جزئی محله‌ای و منطقه‌ای و غافل و بی‌خبر از نقشه و تقدیر کلی آسمانی معرفی می‌کنیم.

این چنین نبوده که آنان، به رغم دارا بودن سهم ویژه‌ای از توانایی و قدرت در «علم و عمل»، «تأثیرات آسمانی» و «مقامات نوری» که آنان را حائز عالی‌ترین سهم از «صفات خداوندی» می‌ساخت، در برابر عمل‌های شیطان از خاندان «بنی امیه» و «بنی عباس» منفعل و ناتوان از اجرای مرحله به مرحله طرح خداوند در تأسیس «ملک عظیم خداوند» در آخرالزمان شده باشند.

دستیابی به آخرین مرحله، در گروه طی همه مراحل و مراتب، آزمون خلق روزگار، آزمودگی شیعیان و آمادگی همه شرایط ملکی و ملکوتی مورد نیاز بود؛ ضمن آنکه حسب حکمت و تدبیر آسمانی، قرار نبود این واقعه شریف از طریق اعجاز صرف اتفاق بیفتد که اگر چنین بود، در همان سال‌های اولیه بعثت و در عصر پیامبر اکرم(ص) واقع می‌شد.

به همان سان که هیچ یک از حضرات معصومان(ع) به رغم دارا بودن قدرت و علم برای جلوگیری از توطئه بنی‌امیه و بنی‌عباس در به شهادت رساندن معصومان(ع)، متوسل به این قدرت ماورایی که حائز تمام عیار آن بودند، نشدند. قرار بود که مردم، با اختیار، علم و آمادگی و از مجرای سنت‌های لایتغیر هستی، راه پر فراز و نشیب را تا دستیابی به آخرین مراتب، تجربه کنند.

در این باره جعفر بن سماعه از امام صادق(ع) روایتی نقل می‌کند که امام(ع)

فرمودند:

«جبرئیل برای پیامبر اکرم (ص) از آسمان صحیفه‌ای آورد که خدای تعالی کتابی به مانند آن از آسمان نیاورده و نخواهد آورد. آن رساله، مختوم به مهرهایی طلایی بود و به او گفت: ای محمد! این وصیت تو برای نجیب از خاندانت می‌باشد. گفت: ای جبرئیل! نجیب از خاندان من کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب. بدو فرمان بده که چون از دنیا رفتی، یک مهر از آن بردارد و بدان عمل کند و چون رسول خدا درگذشت، علی یک مهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود، عمل کرد و از آن فراز نرفت. پس از آن صحیفه را به حسن بن علی تسلیم نمود و او نیز یک مهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود، عمل کرد و از آن فراز نرفت؛ سپس آن را به حسین بن علی تسلیم نمود. او نیز یک مهر از آن برداشت و دید در آن نوشته است: «جمعی را برای شهادت با خود ببر که با تو شهید خواهند شد و خود را به خدای تعالی بفروش» و او نیز بدان عمل کرد و از آن فراز نرفت. سپس آن را به مردی پس از خود داد. او نیز یک مهر از آن برداشت و دید نوشته است: «سر به زیر انداز و خاموش باش و در منزلت بنشین و به عبادت پروردگارت پرداز تا مرگت فرا رسد.» سپس آن را به مردی پس از خود داد. او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: «برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و علم پدرانت را منتشر کن.» پس او نیز بدان عمل کرد و از آن فراز نرفت. سپس آن صحیفه را به مردی پس از خود داد و او نیز مهری برداشت و دید در آن نوشته است: «به مردم حدیث کن و فتوا بده و پدرت را تصدیق کن و از هیچ کس، جز خداوند نترس که تو در حرز و ضمانت خدای تعالی هستی» و مأمور به تسلیم آن شد و به وصی پس از خود داد و او نیز آن را به وصی پس از خود داد و این تا روز قیام مهدی و قیامت ادامه دارد.^۱

سکوت امام صادق (ع) درباره محتوای سایر مهرهایی که به وظایف سایر

امامان پس از خودشان مربوط می‌شد، پذیرفتنی و معقول است. علم خداوند درباره اعمال کلیه آفریده‌ها از ابتدا تا فصل قیامت کبرا قطعی است و دستورالعمل‌های محول شده، از یک سو، ناظر بر این عمل است و تدبیری حکیمانه برای گذار دادن ائمه معصومان(ع) از فراز و فرودهایی که در پیش رو داشتند و از دیگر سو، ناظر بر تدبیر حکیمانه‌اش برای گذار دادن هستی به سوی مقصد غایی و نهایی.

این همه خود بیان می‌کند که هستی یله‌ورها در دست ابلیس و جنودش نیست و سرانجام روزگار، تحت تقدیر و مشیت الهی به سوی آینده‌ای روشن و الهی پیش می‌رود.

میدان‌داری حضرت حسین بن علی(ع) در صحرای «کربلا» و خانه‌نشینی حضرت سید السّاجدین(ع) همان اندازه از تأییدات آسمانی و تدبیرگری الهی حمایت می‌شود که مهاجرت حضرت علی بن موسی الرضا(ع) مورد حمایت است.

این روایت که حکایت از اجرای مو به موی فرامین خداوند و انجام مأموریت محول شده توسط حضرات امامان معصوم(ع) می‌کند، مؤید این واقعیت شگفت است که آنان، هر یک به سهم خود، رکنی از ارکان آن بنای نهایی را بر کشیدند. بنایی که در آخرین مرحله و به دست با کفایت آخرین وصی رسول رحمت، حضرت صاحب الزمان(عج) صورت عینی خواهد یافت. این بنا چیزی جز تحقق «ملک عظیم خداوندی» و وراثت زمین به مستضعفان، قبل از قیامت کبرا نیست.

شهادت امام حسین(ع) و یارانش، بیان احکام و احادیث به وسیله امام باقر و امام صادق(ع) همان اندازه در مسیر تقدیر کلی الهی برای نیل به آخرین منزل، یعنی تأسیس «دولت کریمه مهدوی» است که تأسیس «کانون مهمی برای شیعیان آل محمد(ص) در ایران».

گفتار دوم: ایران یک اردوگاه است

جمله این مراحل و منازل، کاروانی را سامان می‌دهد که راه درازی را طی کرده و قرار است در آخرین منزل فرود آمده، ذیل پرچم خاتم الوصیین، «ملک عظیم خداوندی» را تأسیس و «دولت کریمه‌اش» را برپا کند. از این زمان، «ایران» به عنوان یک اردوگاه و یک آمادگاه می‌شود. چنان‌که شیعیان این معنا را درک می‌کردند، به دو نکته مهم پی می‌بردند:

اول «راز ماندگاری ایران» و دیگر «مقصد نهایی» خودشان.

راز ماندگاری ایران در مأموریت محوله به دوش این سرزمین و ساکنانش تبیین می‌شود و مقصد نهایی آنان در زمینه‌سازی و همراهی برای آماده شدن شرایط و تحقق امر ظهور کبرای امام در وقت معلوم.

این سخن بدان معنی نیز هست که عدم درک این دو امر یا کاهلی و سستی در برابر آن، فرصت‌های بسیاری را از کف شیعیان اهل بیت و امامشان(ع) ربوده و خسارات زیادی را بر آنان تحمیل نموده است. همه بن‌بست‌ها و بحران‌های عارض شده بر حیات بشر در طول تاریخ، از بین رفتن بسیاری از سرمایه‌ها، وقوع تمامی نزاع‌ها و درگیری‌های ملی و منطقه‌ای به جز آنچه حضرات معصومان(ع) در آن حضور یافتند، نتیجه محتوم عدم درک مقصد نهایی و غایی تعریف شده الهی درباره آینده بشر است.

«ایران» به عنوان «شیعه خانه اهل بیت(ع)» انتخاب شده بود و به دلیل

همه توانایی و استعدادی که در وجه مادی و فرهنگی در این دیار بود، مجال، تحمل و کشش بار مسئولیتی را که بر دوشش نهاده می‌شد، داشت. ضمن آنکه اعراب طی سال‌های حضور و حیات نبی اکرم (ص) و پس از آن ثابت کرده بودند که از آمادگی لازم برای قبول این امانت برخوردار نیستند؛ چنان که در اولین فرصت، امامت و خلافت حقّه الهی را به ظالم‌ترین مردان عرب از خاندان «اموی» تسلیم کردند.

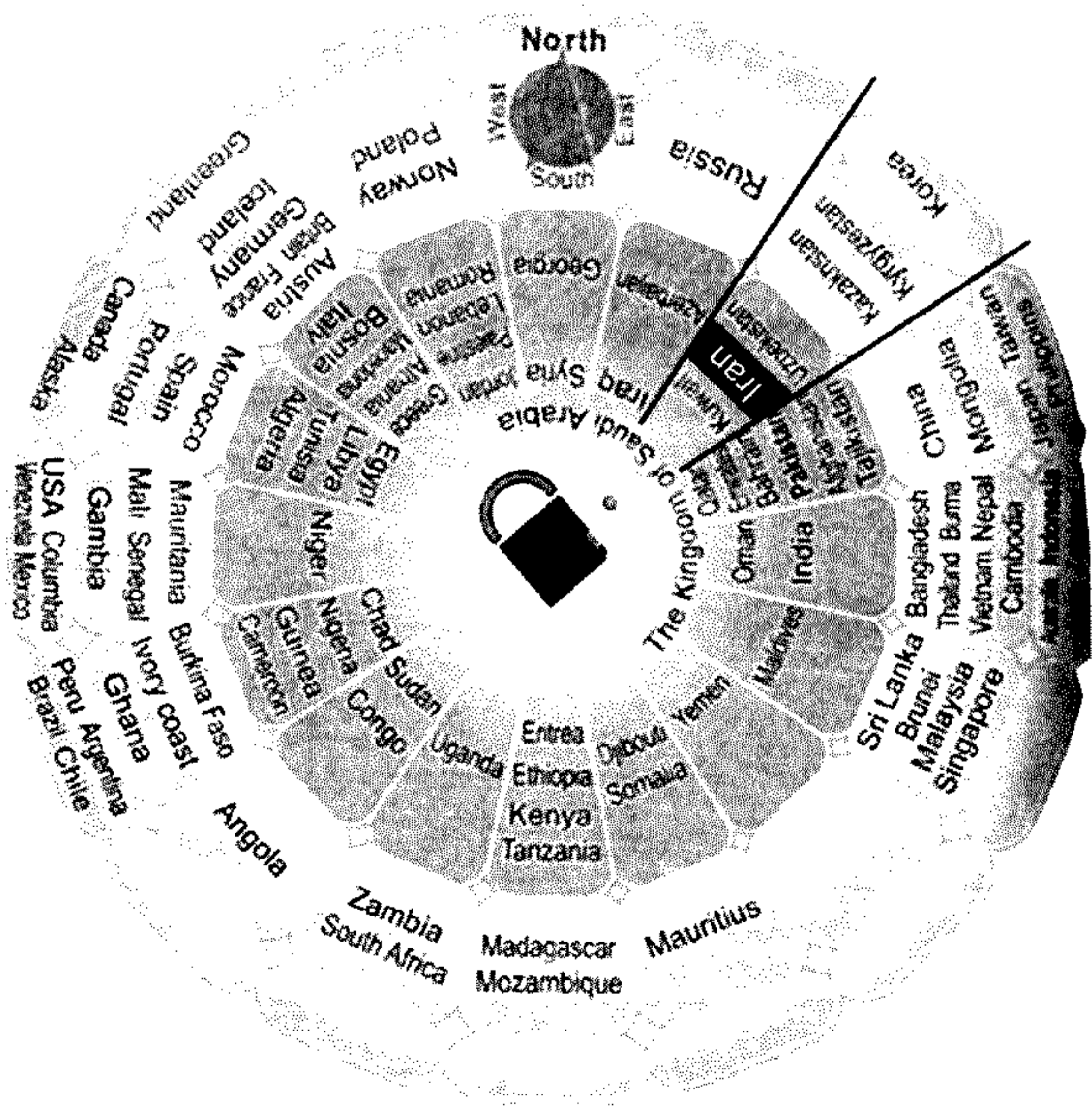
اسلام در «حجاز» متولد شد؛ لیکن ضرورتاً برای رسیدن به مراحل نهایی از رشد و بالندگی، می‌بایست از ظرف کوچک حجاز خارج و در دامان سرزمینی قرار می‌گرفت که از همه توانایی و ظرفیت لازم برای پرورش و همراهی‌اش برخوردار باشد.

موارد زیر تنها بخشی از استعدادها و قابلیت «ایران» و ساکنان ایران بود که لیاقت تبدیل شدن به «کانون بزرگ تشیع» و همراهی در بزرگ‌ترین مأموریت خاتم‌الأوصیاء از نسل ابراهیم و اسماعیل (ع) را فراهم می‌آورد:

۱. پاکی از پیرایه‌های بت‌پرستی؛
۲. روحیه متعالی فتوت و جوانمردی؛
۳. هوشمندی، زیرکی و خردورزی مردمان؛
۴. شجاعت و دلاوری نهادینه شده ساکنان؛
۵. امکانات مالی و ثروت خدادادی بالقوه؛
۶. موقعیت ویژه ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک در جغرافیای جهان؛
۷. آزمودگی و تجربه برای گذار از بن‌بست‌ها و بحران‌ها (نظامی، سیاسی و اقتصادی)؛
۸. و از همه مهم‌تر، ولایت‌پذیری و پایمردی‌ای که در سختی‌ها، درباره‌ی اهل بیت (ع) نشان داده بودند؛
۹. سابقه بلند فرهنگی و تمدنی؛

۱۰. اعتدال خلقی و خلقی.

بی‌اغراق، ایرانیان آینه‌ای بودند که در خود، صورت و سیرت اهل بیت نبی اکرم (ص) را منعکس می‌ساختند. خالی از لطف نیست که بدانیم، مطابق نقشه جغرافیایی ترسیم شده درباره کشورهای پیرامونی و احاطه کننده «مسجد الحرام» و خانه «کعبه»، در میان عموم کشورهای شرق اسلامی، «ایران» تنها کشوری است که در طول همه قرون گذشته - پس از بعثت نبی اکرم (ص) - رو به کعبه و پشت مقام حضرت ابراهیم (ع) نماز گزارده است.



- پیش از این درباره دو عنوان اول از سه عنوان زیر صحبت شد:
۱. ورود «ایران» به گردونه تقدیر کلی الهی و اسلام آوردن ایرانیان؛
 ۲. پرورش ایرانیان در دامن اسلام و خدمات ایرانیان به اسلام؛
 ۳. نقش ایران و ایرانیان در سرانجام تاریخ.

اینک مجال آن است تا از عنوان سوم گفت‌وگو شود.

متذکر این معنا می‌شوم که وقتی از «ایران» سخن می‌گوییم، به هیچ وجه رویکرد شرک‌آلود ناسیونالیستی و نژادگرایانه مرسوم در میان «بنی اسرائیل» را لحاظ نکرده‌ایم.

تقابل بنی اسرائیل و کینه و حسد بنیادین آن قوم، متوجه و متذکر «بنی اسماعیل»، «حکومت جهانی» و «ملک عظیم» وعده داده شده به بنی اسماعیل و بالأخره «شیعه‌خانه و شیعیان اهل بیت (ع)» است که ضمن داشتن نسبت خونی با «بنی اسماعیل»، جان بر کف مهیا و برای یاری بنی اسماعیل در به سرانجام رساندن طرح آسمانی تأسیس «ملک عظیم خداوندی» نشان شده‌اند. امام محمد باقر (ع) در این باره فرمودند:

«أَصْحَابُ الْقَائِمِ (ع) ثَلَاثَ مِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا أَوْلَادِ الْعَجَمِ؛^۱

اصحاب حضرت مهدی (ع) سیصد و سیزده نفر و از فرزندان عجمند.»

در سند «مستدرک» حاکم آمده است:

«قَالُوا: الْعَجَمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص)؟ قَالَ (ص): لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ مُعَلَّقًا بِالثُّرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنَ الْعَجَمِ؛

گفتند، عجم ای رسول الله؟ پیامبر فرمودند: «اگر ایمان در آسمان آویزان

باشد، مردانی از فارس بدان می‌رسند.»

و در روایت دیگری به صراحت مصداق «عجم» را معرفی می‌فرمایند:

كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ (ص)، إِذْ نَزَلَتْ سُورَةُ الْجُمُعَةِ ... قَالَ وَفِينَا سَلْمَانُ

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۶۹.

الفارسی...؛

نزد رسول الله نشسته بودیم که سوره جمعه نازل شد و هنگامی که این آیه (و آخرین منهم لما يلحقوا بهم) نازل شد، پرسیدند: آنها چه کسانی هستند؟ در حالی که سلمان نزد ما بود؛ رسول الله دستش را بر سلمان گذارد و فرمودند:

«اگر ایمان در ثریا باشد، مردانی از این قوم به آن خواهند رسید.»^۱

آیه مبارک ۱۹۸ - ۲۰۳ سوره شعراء و کلام نورانی امام جعفر صادق(ع) که در تفسیر آن بیان فرموده‌اند، پرده از همان راز بزرگی برمی‌دارد که این اثر خود را مکلف به تبیین آن نموده است:

«وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ، مَا كَانُوا بِهٍ مُّؤْمِنِينَ؛
اگر ما آن را (قرآن را) بر بعضی از عجم (= غیر عرب)ها نازل می‌کردیم و
او آن را بر ایشان می‌خواند، به آن ایمان نمی‌آوردند!»

در «تفسیر» علی بن ابراهیم آمده است:

امام صادق(ع) فرمودند: «اگر قرآن بر عجم نازل می‌شد، اعراب به آن ایمان نمی‌آوردند و این قرآن بر اعراب نازل گشت و عجم‌ها ایمان آوردند.»^۲
تردید نیست که جمع کثیری از یاران خاص امام از «کوفه»، «بصره» و «یمن» برمی‌خیزند؛ اما این موضوع دور از ذهن نیست که بسیاری از ساکنان این سرزمین‌ها، از اولاد و نوادگان ایرانی‌هایی هستند که از قرن‌ها و حتی از صدر اسلام به عنوان موالی به این دیار کوچ کردند و در واقع از نسل و نسب ایرانی، شناسایی می‌شوند.

۱. کنا جلوساً عند النبی(ص) اذ نزلت سورة الجمعة فما نزلت هذه (و آخرین منهم لما يلحقوا بهم) قالوا: من هؤلاء يا رسول الله؟ قال وفيها سلمان الفارسی، ثم قال: فوضع النبی(ص) يده على سلمان ثم قال: لو كان الايمان بالثریا لنا له رجال من هولاء». (سفينة البحار، ج ۶، ص ۱۶۵، چاپ جدید ۷ جلدی).

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۶۵.

خداوند کریم در سوره اسراء می‌فرماید:

«وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ
عُلُوًّا كَبِيرًا * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ
شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ
عَلَيْهِمْ وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالِ بَنِي نَجَبٍ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا * إِنْ أَحْسَنْتُمْ
أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا
وُجُوهُكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا
* عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ وَإِنْ عُدتُمْ عَلَيْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ
حَصِيرًا!»

«و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار
در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی بر خواهید
خاست. پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرارسد، بندگان از
خود را که سخت نیرومندند، بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها [یتان برای
قتل و غارت شما] به جست‌وجو در آیند و این تهدید تحقق یافتنی است.
پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و
پسران یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم. اگر نیکی
کنید به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید به خود [بد نموده‌اید] و چون
تهدید آخر فرارسد [بیایند] تا شما را اندوهگین کنند و در معبد [تان]
چنان‌که بار اول داخل شدند [به زور] در آیند و بر هر چه دست یافتند
یک سره [آن را] نابود کنند. امید است که پروردگارتان شما را رحمت
کند و [الی] اگر [به گناه] بازگردید، [ما نیز به کیفر شما] باز می‌گردیم و
دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم.»

این آیات شریف، خطاب به «بنی اسرائیل»، پرده از عملکرد و سرنوشت

آنان در «فلسطین» و مردانی که برای سرکوب فتنه‌گران انتخاب شده‌اند، برمی‌دارد.

در تفسیر «نورالثقلین» از «روضه کافی» درباره این آیات از قول امام صادق(ع) آمده است:

«آنان (سرکوب‌کنندگان فتنه‌گری بنی اسرائیل) کسانی هستند که خداوند تبارک و تعالی قبل از ظهور قائم آنها را برمی‌انگیزند و آنان دشمنان آل پیامبر(ص) را فرا نمی‌خوانند؛ مگر اینکه او را به قتل می‌رسانند.»^۱

در همین باره در «بحار الأنوار» آمده است:

حضرت امام صادق(ع) آیه شریفه را قرائت کردند، عرض کردیم فدایت شویم اینها (سرکوب‌کنندگان بنی اسرائیل) چه کسانی‌اند؟ حضرت سه مرتبه فرمودند: «به خدا قسم آنان اهل «قم» هستند، به خدا قسم آنان اهل قم هستند، به خدا قسم آنان اهل قم هستند.»^۲

احادیث غیبی فراوانی بشارت دهنده آمدن جماعتی از مشرق زمین، از سرزمین «فارس»‌اند که قبل از ظهور امام مهدی(عج) در آخرالزمان برای سرکوبی فتنه‌گران «بنی اسرائیل» به پا خاسته، آنها را سرکوب کرده و زمینها را برای حکومت جهانی امام مهدی(عج) فراهم می‌آورند.

پیامبر(ص) فرمودند:

«جماعتی از مشرق زمین قیام می‌کنند و زمینه را برای حکومت مهدی(عج) فراهم می‌آورند.»^۳

آنچه مورد انطباق این خصوصیات قرآنی بر قوم سلمان فارسی و نه دیگران است، این است که وعده انتخاب هیچ قومی برای رهبری امت، پیش از ظهور امام زمان(عج) مگر قوم سلمان از سوی خداوند داده نشده است؛ چنانچه

۱. شیخ علی کورانی، عصر ظهور، ص ۲۲۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۱۶.

۳. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۴۰۸۸؛ الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۶۰.

ملاحظه شد، امام صادق(ع) سه مرتبه فرمودند: «به خدا قسم آنها اهل قم هستند.» در جای دیگر هنگامی که ایشان در خصوص جمله «بندگان از خود را که صاحب سختی شدید (باس شدید) هستند، بر شما برانگیزیم.» پرسش شد، فرمودند:

«جماعتی هستند که خداوند قبل از قیام قائم آنها را برمی‌انگیزد. آنها خون (به ناحق ریخته‌ای) از آل محمد(ص) را وانمی‌گذارند؛ مگر آنکه انتقام آن را می‌گیرند و این وعده‌ای است حتمی»^۱

روزی پیامبر(ص) از ائمه‌خاندان خود برای سلمان صحبت می‌فرمود، وقتی به نام حضرت مهدی(ع) رسید، سلمان برای شناخت و دیدار او بی‌تابی کرد، پیامبر(ص) به او فرمودند:

«تو و کسانی همچون تو و هر کس که او را با حقیقت ایمان دوست بدارد، او را درک خواهد کرد.»

سلمان گفت: خدا را بسیار شکر کردم و گفتم: ای رسول خدا! آیا من تا زمان او زنده خواهم ماند؟ پیامبر(ص) پاسخ مستقیمی به این سؤال نداد و این آیه را تلاوت فرمودند:

«پس آنگاه که وعده نخستین آن دو (فساد) فرا رسد، بندگان از خود را که جنگاورانی نیرومندند، بر شما برانگیزم تا (برای تعقیب شما) داخل خانه‌ها را جست‌وجو کنند و این وعده انجام شدنی است.»^۲

از این همه، برداشت می‌شود که پیامبر اکرم(ص) از نسل‌های مجاهدانی از قوم «فارس» و سلمان (شیعیان آل محمد(ص)) سخن گفته‌اند که از مشرق زمین به پا می‌خیزند و زمینه‌استقرار حکومت حضرت مهدی(ع) را فراهم می‌کنند و به حقیقت مصداق این حدیث شریف نبوی هستند که فرمودند:

۱. تفسیر البرهان، ج ۶، ص ۵۳؛ کامل الزیارات، ج ۱، ص ۶۲؛ المحجّه ۱۲۱.
 ۲. تفسیر البرهان، ج ۷، ص ۳۲۰، بحار الأنوار، ج ۹، صص ۹-۱۵؛ دلائل الائمة، صص ۴۲۴-۴۴۷.

«جماعتی از مشرق زمین قیام می‌کنند و زمینه را برای حکومت امام مهدی (ع) فراهم می‌نمایند.»^۱

در منابع عامه (اهل سنت) روایات بسیاری در این باره آمده است. در «الحاوی للفتاوی»، اثر سیوطی از قول امام علی (ع) آمده است:

«آفرین بر «طالقان»، خداوند را در آنجا گنج‌هایی است؛ اما نه از جنس طلا و نقره، بلکه در آن سرزمین مردانی است که خدا را آن طور که شایسته معرفت است، شناخته‌اند. آنان یاران مهدی آخرالزمانند.»^۲

با این اسناد و تفاسیر، راز هجرت بزرگ امام رضا (ع) به «مرو» بیش از پیش آشکار می‌شود.

حافظ ابونعیم در «تاریخ اصبهان» از قول ابی هریره، روایتی شنیدنی را نقل می‌کند:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) «أَدْنُوا يَا مَعْشَرَ الْمَوَالِي إِلَى الذُّكْرِ فَإِنَّ الْعَرَبَ قَدْ أَعْرَضَتْ وَإِنَّ الْأَيْمَانَ لَوْ كَانَ مُعَلَّقًا بِالْعَرْشِ كَانَ مِنْكُمْ مَنْ يَطْلُبُهُ»^۳

ای گروه موالی، به ذکر نزدیک شوید؛ زیرا عرب (از ذکر) رویگردان شده است و به درستی که اگر ایمان در عرش (خدا) و آویزان باشد از شماها کسی هست که آن را طلب کند.»

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۴۰۸۸؛ البدء و التاريخ، ج ۲، ص ۱۷۴؛ الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۶۰.

۲. الحاوی، ج ۲، ص ۸۲؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۶۲.

۳. ابونعیم، تاریخ اصبهان، ج ۱، ص ۶.

گفتار سوم: معركة قرقيسيا، طوفان بزرگ

قبل از ورود به بحث «زمينه‌سازان ظهور» ناگزير از بحثي مختصر درباره موضوع «قرقيسيا» و يكي از نشانه‌هاي حتمي ظهور با عنوان «خروج سفياي» هستيم.

قرقيسيا، شهري در منطقه شمالي «سوريه»، در ميان «فرا» و سرچشمه نهری که «خابور» (يا هابور) در آن است، قرار دارد. اين منطقه حدود یکصد كيلومتر با مرزهاي «عراق» و دويست كيلومتر با مرزهاي «ترکيه» فاصله دارد و در نزديکي شهر «ديرالزور» است.

سفياي را مردی بدمنظر و ترش‌رو با سری بزرگ و صورتی آبله‌رو توصيف کرده‌اند که وقتی به او نگاه کنند، گمان می‌برند که یک چشم دارد. نام او را عثمان و پدرش را عنبسه گفته‌اند و از نسل ابوسفیان و معاويه است.

روايات حاکی از آنند که سفياي فرهنگ و آموزش غربی دارد و چه بسا که در غرب نشو و نما کرده باشد. در «الغيبه»^۱ آمده است:

سفياي در حالی که رهبري گروهی را به عهده دارد، مانند شخص نصراني صليب بر گردن دارد و از سرزمين روميان روی می‌آورد.^۲

شايان ذکر است، در عصر ما عموم اعضاي «شواليه‌هاي مالتا» که از زیرمجموعه‌هاي لژها و سازمان‌هاي مخفی ماسوني‌اند، گردن‌بندی از صليب به

۱. الغيبه، ص ۲۷۸.

۲. اين روايت در الغيبه طوسي از «بشر بن غالب» به صورت مرسل روايت شده است.

گردن می‌آویزند. اشخاصی چون ملکه انگلستان، جرج دبلیو بوش، ملک فهد، ملک عبدالله اردنی و برخی دیگر از سران دولت‌های عربی و غربی از اعضای «شوالیه‌های مالتا» هستند.

جابر در کتاب «الغیبه نعمانی»^۱ در ضمن بحث از سفیانی می‌گوید:
سپاهیان سفیانی از «قرقیسیا» می‌گذرند و در آنجا به جنگ می‌پردازند.
صدهزار نفر از ستم‌پیشگان سرکش در آنجا کشته می‌شوند.^۲
«روضه کافی»^۳ از قول میسر می‌نویسد که اباجعفر (ع) فرمودند:
«ای میسر از محلّ شما تا قرقیسیا چقدر فاصله است؟»
چنان که اشاره شد، قرقیسیا نزدیک رود «فرات» است. سپس امام فرمودند:

«در آنجا جنگی روی خواهد داد که از زمان خلقت آسمان‌ها و زمین، چنین جنگی اتفاق نیفتاده است و تا زمانی که آسمان و زمین پابرجا هستند نیز چنین جنگی رخ نخواهد داد. آنجا محلّ خوراک و سفره پرنندگان (گوشتخوار) شود و درندگان زمین و پرنندگان آسمان از آنجا سیر شوند. قیس در آنجا به هلاکت می‌رسد و هیچ خون‌خواهی نخواهد داشت.»^۴

چنانچه مبدأ وقایع آخرین سال، قبل از ظهور کبرای امام عصر (عج) را ماه رجب فرض کنیم، «معرکه قرقیسیا» در ماه شوال همان سال حادث می‌شود. نشانه حتمی «ندا» یا «صیحه آسمانی» نیز پیش از این، در بیست و سوم ماه رمضان حادث می‌شود و بی‌گمان تا این زمان و با وجود نشانه‌های حتمی یاد شده، عموم مسلمانان و شیعیان از «واقعه شریف ظهور» و حوادث مرتبط

۱. الغیبه، نعمان، ص ۱۸۷.

۲. سفیانی و نشانه‌های ظهور، ص ۱۳۸.

۳. روضه کافی، صص ۲۹۵ - ۴۵۱.

۴. سفیانی و نشانه‌های ظهور، ص ۱۳۷.

با آن مطلع شده‌اند.

باعث این جنگ بی‌سابقه را کشف گنجی از طلا و نقره (و شاید هم منبع بزرگ نفتی) گفته‌اند. آن گونه که روایات بیان می‌کنند، آب «فرات» کوهی از طلا و نقره را نمایان می‌کند که بر سر آن از هر نه نفر، هفت نفر کشته می‌شوند. در این نبرد اقوام مختلفی شرکت دارند:

۱. ترک‌ها: آنها در جزیره (منطقه «بین النهرین») نیرو پیاده کرده‌اند؛

۲. رومی‌ها: یهودیان و دولت‌های غربی که وارد «فلسطین» شده‌اند؛

۳. سفیانی: که این روزها بر دیار «شام» مسلط است و برای توسعه‌طلبی از

آن خارج می‌شود؛

۴. عبدالله: ظاهراً او هم‌پیمان مغرب زمین می‌باشد؛

۵. قیس: که مرکز فرماندهی‌اش «مصر» است؛

۶. فرزند و نوه عباس: که از «عراق» می‌آید.^۱

جابر جعفی هم طی حدیثی طولانی از امام محمدباقر (ع) چنین روایت

کرده است:

«از دین برگشتگانی از جانب ترک‌ها حمله کرده و سپاهی از روم آنها را

دنبال می‌کند. برادران ترک‌ها، پیاده کردن نیروهایشان را در جزیره ادامه

می‌دهند. رومیان از دین برگشته هم در «رمله» نیرو پیاده می‌کنند.»

امام در این باره فرمودند:

«جابر! از آن سال درگیری‌های زیادی در مغرب زمین رخ خواهد داد.

ابتدای مغرب زمین که شام است، به فرمان سه پرچم (سیاه) اصبه،

ابقع و سفیانی با هم درگیر می‌شوند. در ابتدا سفیانی با ابقع می‌جنگد

و او همراهانش را کشته و به دنبال آن اصبه را هلاک می‌کند.

پس از آن تا عراق، تنها جنگ و کشتار به پا می‌کند. سپاهیان را

۱. شش ماه پایانی، ص ۱۲۷.

به «قرقیسیا» می‌رساند و در آنجا هم به جنگیدن می‌پردازد. در این جنگ صدهزار نفر از جباران و ستمگران کشته می‌شوند. پس از آن سفیانی سپاهی را به سوی «کوفه» گسیل می‌دارد.^۱

از تبعات «معركة قرقیسیا»، بروز قحطی و جدال مردم برای به دست آوردن آذوقه و انبار کردن آن است. بر اساس روایات رسیده پیروز میدان قرقیسیا سفیانی است.

عدم ثبات سیاسی حکومت «عراق»، خودکامگی سفیانی را تشدید می‌کند و او را برای حرکت به سوی عراق برمی‌انگیزد.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«وقتی صیحه در ماه رمضان شنیده شد، در ماه شوال جنگی (معركة قرقیسیا) برپا می‌شود. قبایل به مسافرت برای تهیه خوراکی‌ها می‌پردازند و در ماه ذی‌قعدة با هم می‌جنگند. در ماه ذی‌حجه هم حجاج غارت می‌شوند و خون به پا می‌شود.»^۲

سفیانی از روز ۲۱ یا ۲۲ ذی‌قعدة، ابتدا در «بغداد» و سپس در کوفه و سایر شهرهای عراق دست به کشتار می‌زند. لشکریان او روز عید قربان به کوفه وارد می‌شوند.

امام صادق (ع) ضمن حدیثی طولانی فرمودند:

«و یعمُ العراقُ خوفٌ شدیدٌ لا یكونُ معه قرارٌ، و یقعُ الموتُ الذریعُ بعدُ أن یدخلَ جیشُهُ إلی بغداد...»^۳

تمام عراق را هراس جدی فرا می‌گیرد و قرار از این دیار رخت برمی‌بندد. پس از آنکه سپاه سفیانی وارد بغداد می‌شود، سه روز همه چیز و همه کس را مباح اعلام می‌کند و به سرعت، بسیاری می‌میرند. شصت هزار نفر (و بنا بر قولی

۱. الغیبه، نعمانی، ص ۱۸۷؛ یوم الخلاص، ص ۶۹۸؛ الممهّدون للمهدی (ع)، ص ۱۱۲.

۲. منتخب الاثر، ص ۴۵۱؛ یوم الخلاص، ص ۲۸۰.

۳. یوم الخلاص، ص ۷۰۳؛ اعلام الوری، ص ۴۲۹؛ شش ماه پایانی، ص ۱۳۷.

هفتاد هزار نفر) از اهالی آن شهر را می‌کشد و اطراف آن را خراب می‌کند. هجده شب پس از این فعالیت‌ها در آنجا می‌ماند و اموال [مردم] را [میان سپاه خویش] تقسیم می‌کند، در آن روز سالم‌ترین نقطه «بغداد»، «کرخ» است.»

در «معركة قرقيسیا»، بخش بزرگی از نیروها و تجهیزات دشمنان اسلام و اهل بیت (ع) نابود می‌شود. این واقعه برای مستضعفان نوید بزرگی است؛ زیرا بدون آنکه هزینه‌ای متحمل شوند، شاهد درگیری و اشتغال دشمنان خدا با هم می‌شوند. این واقعه، بخش بزرگی از مزاحمت‌ها را که ممکن است در مسیر امام مانع ایجاد کنند و باعث خسارت شوند، حذف می‌کند.

گفتار چهارم: گاپ (GAP)

درباره محلّ این واقعه، ذکر این نکته را ضروری می‌دانم که هم‌اکنون، یهودیان در قالب شرکت‌های سرمایه‌گذاری، بخش بزرگی از منطقه «گاپ» (آناتولی جنوب شرقی) و زمین‌های گسترده آن را در سکوت و خاموشی در تصرف خود در آورده‌اند. بنا بر شواهدی عرض و طول زمین‌های تصرف شده در این منطقه که بخش مهمی از «ترکیه» را شامل می‌شود، محلّ استراتژیک سه کشور ترکیه، «عراق» و «سوریه» را به هم پیوند داده و تا حدود «کردستان» و مرزهای شمال غربی «ایران» پیش می‌آید. مساحت منطقه یاد شده، قریب به ۵۷ هزار کیلومتر مربع است.

سال‌هاست که اسرائیل در پی تصرف سرچشمه‌های رود «دجله» و «فرات» است و بارها رسانه‌ها و تحلیل‌گران از جنگ آینده با عنوان «جنگ آب» یاد کرده‌اند.

گاپ قریب به ۸٪ از خاک ترکیه را دربرمی‌گیرد. در حال حاضر بخشی از طرح گاپ، به ویژه تأسیس سیزده سدّ بزرگ پیش‌بینی شده در آن به اتمام رسیده است. این سدها بر روی رودخانه‌های دجله و فرات بسته شده و بناست یک میلیون هکتار از زمین‌های کشاورزی حاصل‌خیز منطقه را زیر پوشش خود قرار دهد.

ابعاد بزرگ پروژه گاپ (آناتولی جنوب شرقی) که ظاهراً دولت ترکیه برای توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مناطق کردنشین بدان دست زده، زمینه حضور سرمایه‌گذاران خارجی و به ویژه یهودیان را فراهم آورده است.

توسعه آبیاری در زمینی به وسعت یک میلیون هکتار در منطقه «گاپ»، به مفهوم فراهم شدن زمینه‌های درگیری «ترکیه»، «عراق» و «سوریه» در آینده و خشک شدن رودخانه‌های «دجله» و «فرات» است.

قرار است این پروژه که به منزله تبدیل منطقه به سیلوی غله جهان است، در سال ۲۰۱۲ م. به اتمام برسد؛ این همه در حالی رخ می‌دهد که طبق گزارش‌های اعلام شده، در سال ۱۹۵۰ م. تعداد ۱۲ کشور با حدود ۲۰ میلیون نفر جمعیت و در سال ۱۹۹۰ م. تعداد ۲۶ کشور با جمعیت ۳۰۰ میلیون نفر با کمبود آب مواجه بوده‌اند و پیش‌بینی می‌شود در سال ۲۰۲۵ م. تعداد ۶۵ کشور با جمعیت ۷ میلیارد نفر با کمبود آب مواجه شوند. بر اساس یک پیش‌بینی بانک جهانی تا سال ۲۰۲۵ م. دو سوم جمعیت جهان دچار کمبود آب خواهد شد و این در حالی است که تا این سال، «خاورمیانه» و «شمال آفریقا» در مرکز این بحران قرار خواهند گرفت. همین امر، زمینه‌های درگیری‌های بزرگی را در منطقه، در خود پنهان دارد.

در پی مذاکرات و قراردادهای منعقد شده میان ترکیه و رژیم اشغالگر «فلسطین»، در آینده، این رژیم بخش بزرگی از نیازمندی‌های آبی و برقی خود را از طریق «گاپ» تأمین خواهد کرد.

منطقه «اناتولی جنوب شرقی»، در شمال عراق و سوریه، شرق «دریای مدیترانه» و در غرب «ایران» واقع است و با مساحت ۵۷ هزار کیلومتر مربع بیش از ۷/۵ درصد خاک ترکیه را شامل می‌شود.

رود «خابور» هم که از شرق به رود دجله می‌پیوندد، مرز عراق را مشخص می‌سازد. در این میان، خطی که در جنوب از شهرستان «چرمیک» شروع شده، مرز استانی بین «ماردین» و «شانلی اروفا» را تعقیب نموده تا مرز سوریه ادامه می‌یابد و منطقه آناتولی جنوب شرقی را به بخش‌های دجله و فرات میانی تقسیم می‌کند. رودهای دجله و فرات که از رودخانه‌های بزرگ ترکیه محسوب

می‌شوند، از خاک این منطقه می‌گذرند. منطقه مورد نظر، همان گنج پنهان و محل اصلی درگیری «قرقیسیا» است که در پی خشک شدن دجله و فرات طی اجرای عملیات و پروژه گاپ، منطقه را مبدل به صحنه بزرگ‌ترین جنگ تاریخ می‌سازد. انتقال آب ترکیه (از این مناطق) به «فلسطین» اشغالی، منطقه «خاورمیانه» را با کمبود و بحران آب روبه‌رو می‌سازد.

این پروژه، رژیم صهیونیستی را بیش از پیش تقویت می‌کند و به دلیل سلطه شرکت‌های یهودی بر منطقه «گاپ»، عملاً مرزهای رژیم اشغالگر فلسطین تا غرب «جمهوری اسلامی ایران» امتداد یافته و همسایه ما خواهد شد.

رژیم اشغالگر فلسطین به دلیل نداشتن رودخانه دائمی و دریاچه‌های آب شیرین در زمره مناطق کم آب منطقه شناسایی می‌شود. تلاش برای حفظ سلطه بر «دریاچه طبریّه» از طریق بلندی‌های «جولان» از همین مسیر قابل شناسایی است. منطقه‌ای که به تنهایی یک سوم نیازهای آبی این رژیم را فراهم می‌کند. این رژیم سالانه بیش از ۱۰ میلیون متر مکعب از آب‌های جولان را سرقت می‌کند. کنترل بر منابع آب «رود اردن» و کلیه سفره‌های آبی کلیدی و منحرف کردن جریان رود اردن و ایجاد سد در این منطقه، به عنوان یکی دیگر از ترفندهای شیطنی و سلطه‌جویانه این رژیم، در منطقه قابل شناسایی است. این رژیم، آب را از طریق تلمبه‌های بسیار قوی وارد شبکه‌ای متشکل از صدها کیلومتر لوله عریض می‌کند. رژیم اشغالگر فلسطین از این شبکه به عنوان تأسیسات آبرسانی ملی یاد می‌کند.

یکی دیگر از اهداف عمده این رژیم از اشغال جنوب «لبنان» نیز اشراف بر مسیر «رودخانه لیتانی» بوده که با استقرار کامل بر این منطقه می‌توانست مجرای رودخانه لیتانی را به سوی فلسطین اشغالی تغییر دهد. «موضوع آب»، پیچیده‌ترین و پوشیده‌ترین موضوع در معادلات مورد توجه و گفت‌وگو درباره عملکرد دیروز، امروز و آینده رژیم اشغالگر «قدس» است که از نظرها مخفی مانده است.

گفتار پنجم: کانون تشیع و زمینه‌سازان

خارج از همهٔ مباحثات و مجادلات گروه‌ها و دسته‌ها که با رویکردهای گوناگون و بسا مبناهای نه چندان محکم و قابل دفاع به حوادث و وقایع رفته بر «ایران» می‌نگرند، «نهضت اسلامی ایران» در سال پنجاه و هفت یک نقطه عطف بود. عموم مدعیان که از قضا منشأ مجادلات و خلجانات و دغدغه‌های نفسانی نیز هستند، همواره از وجود و حضور نیرویی که از ساحتی متعالی، هوشمندانه کنترل و هدایت بسیاری رخدادها را در اختیار دارند، غفلت می‌ورزند. اینان جملهٔ گره‌ها و گره‌کشایی‌ها را - به نحو مطلق - در اختیار تام انسان‌ها و محاسبات عقل بوالفضول آنها می‌دانند. حتی اگر امکان کشف راز «آمدن‌ها و شدن‌ها» برای عموم مردم میسر نیست و پرده‌ها جز برای اهل راز فرو افکنده نمی‌شود، می‌توان با مجاهدتی صمیمانه نسبت میان وقایع بزرگ و نقطهٔ عطف‌ساز را با طرح کلی‌ای که در این رساله بارها درباره‌اش گفت‌وگو شد، کشف کرد و متناسب با آن به شناسایی و تحلیل رخدادها و گفت‌وگو از چند و چون آن پرداخت.

به هر روی، عرض کردم واقعهٔ سال ۱۳۵۷ ه.ش. با همهٔ زمینه‌های پیشین و زمینه‌سازانش، یک نقطهٔ عطف بود. نقطه عطفی مانند ورود اسلام به «ایران» یا مهاجرت امام رضا(ع) به پهنهٔ ایران اسلامی.

این سخن را نشانهٔ صحه گذاشتن نگارنده بر کلیهٔ عملکرد خرد و کلان انقلابیون و پس از آن، آمد و شد سی سالهٔ دولت‌مردان جمهوری اسلامی نباید دانست.

بیست سال نقد نگارنده دربارهٔ حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی «ایران»، برهان ادعای یاد شده است. در جلد اول از کتاب «استراتژی انتظار»، این نقطه عطف را به منزلهٔ جهش سفینهٔ «انقلاب اسلامی» از زمین و حرکتش به سوی مدارات بالا یاد کرده‌ام و از آخرین منزل و مدار که الزاماً این سفینه باید در آن مستقر شود تا مأموریتش را به نحو کامل به انجام رساند، با عنوان «مدار منتظران و زمینه‌سازان» یاد کرده‌ام. مقصد و مداری که متأسفانه طی سی سال گذشته، هیچ دولت‌مردی پی به حقیقت و ضرورت آن نبرده است. در این باره نیز روایات رسیده از سوی حضرات معصومان(ع)، مدد رسان ما خواهند بود.

ضمن آنکه جملهٔ شیعیان آل محمد(ص) را از یک قبیله و برخاسته از یک منشأ واحد نوری می‌شناسم و شیعه‌خانهٔ اهل بیت(ع) را متعلق به جملگی آنها می‌دانم. صرف‌نظر از اینکه در ایران زندگی کنند یا هر سرزمین دیگری غیر از ایران.

مستندات روایی، آغاز نهضت را معطوف به حرکت مصلحانهٔ مردی از «قم» می‌کنند.

۱. رسول اکرم(ص) می‌فرمایند:

«يَخْرُجُ النَّاسُ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِنُونَ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ»^۱

مردمی از شرق قیام می‌کنند و زمینه را برای حرکت جهانی مهدی فراهم می‌سازند.»

۲. از امام محمدباقر(ع) نیز روایتی نقل شده که می‌فرمایند:

«كَأَنِّي بَقُومٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُونَهُ ثُمَّ يُطَلَّبُونَهُ فَلَا يُعْطُونَهُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سَيْوفَهُمْ عَلَى...»^۲

۱. کنز العمال، ج ۳۸۶۵۷؛ الزّام النّاصب، ج ۲، ص ۱۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸، ج ۴۰۸۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۴.

گویا می بینم مردمی در شرق قیام کرده، حق را طلب می کنند؛ ولی به آنها نمی دهند. دوباره حق را می طلبند، به آنان داده نمی شود. وقتی اوضاع را چنین دیدند، شمشیرهای خود را بر شانه ها می گذارند. پس آنگاه حاضر می شوند که حق آنها را بدهند؛ اما آنها دیگر قبول نمی کنند تا اینکه قیام می کنند و آن را جز به صاحب شما تحویل نمی دهند. کشته های آنان شهید به شمار می روند. آگاه باشید! اگر من آن زمان را درک کنم، خود را برای صاحب این امر نگاه می دارم.»

۳. امام صادق (ع) نیز می فرمایند:

«سَتَخْلُو كَوْفَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَأْزُرُ عَنْهَا الْعِلْمُ كَمَا تَأْزُرُ الْحَيَّةُ فِي حُجْرِهَا، ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِيَلَدٍ يُقَالُ لَهَا قُمْ ... ثُمَّ يَظْهَرُ الْقَائِمُ (عج)؛

به زودی «کوفه» از مؤمنان خالی می شود و علم از آن می گریزد و پنهان می شود، آن گونه که مار در سوراخش پنهان می شود. سپس علم در شهری به نام «قم» ظاهر می شود و شهر قم کانون علم و فضل می شود و چنان دنیا را با حقایق آشنا می سازد که در روی زمین مستضعفی در دین باقی نماند؛ حتی زنان در پرده و چنین زمانی نزدیک ظهور قائم آل محمد (ص) است. سپس خداوند قم و اهل آن را قائم مقام حجّت خدا قرار می دهد که اگر چنین شود، زمین اهل خودش را فرو می بلعد و حجّتی باقی نمی ماند. آنگاه علم از قم به تمام دنیا می رسد و مشرق و مغرب عالم را فرا می گیرد و حجّت خدا بر خلق تمام می شود؛ زیرا در تمامی روی کره زمین، کسی باقی نمی ماند که دین و علم به او ابلاغ نشده باشد، آنگاه امام زمان (عج) ظاهر می شود.»^۱

۴. امام موسی کاظم (ع) می فرمایند:

«رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمْ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزُبْرِ الْحَدِيدِ

۱. منتخب الاثر، ص ۴۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۳.

لَا تُزِلُّهُمْ الرِّيحُ ... وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛^۱

مردی از اهل «قم» به پا می‌خیزد، مردم را به حق فرا می‌خواند. گروهی مثل پاره‌های آهن گرد او جمع می‌شوند. باد تند حوادث آنها را نمی‌لغزاند و از جنگ خسته نمی‌شوند و نمی‌ترسند و به خدا دل می‌سپارند و پایان خیر از آن متقین است.»

بررسی محتوای روایات که جملگی با ادبیات مشترک، پرده از واقعیتی شگرف و واقعه‌ای در آینده خبر می‌دهند، نشان می‌دهد که بر چهار موضوع محوری و مرتبط تکیه شده است:

۱. خیزش مردی از شرق (قم)؛

۲. نهضتی بزرگ و اجتماعی؛

۳. نقش آفرینی در زمینه‌سازی ظهور؛

۴. دعوت به سوی حق.

اگرچه از زمان شروع غیبت کبرا در نیمه دوم قرن سوم هجری قمری تا امروز، یعنی قرن پانزدهم، طیّ سال‌ها و قرون متمادی، خیزش‌های اجتماعی کوچک و بزرگ زیادی در جهان اسلام و «ایران» رخ داده است؛ اما هیچ یک از آنها در خود و با خود، مشخصات چهارگانه یاد شده را ندارند.

همین قراین و شواهد حاکی از آنند که واقعه، در صورت یک جنبش بزرگ سیاسی، اجتماعی و نظامی حادث می‌شود. این دعوت در قالب طرح و برنامه‌ای فرهنگی و تبلیغی نیست؛ بلکه با پیش‌زمینه‌های فرهنگی، میدان بزرگی برای قیام‌کنندگان فراهم آمده تا شرایط سیاسی، اجتماعی جدیدی را رقم زده و حتی برای رسیدن به اهداف یا دفاع از آن، دست به اسلحه برده و میدان‌داری کنند.

۱. بحارالأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶، چاپ ایران؛ عصر ظهور، شیخ علی کورانی، ص ۲۱۴، چاپ جدید.

انگیزه قیام‌کنندگان «دعوت به حق» است و همین انگیزه، واقعه را تبدیل به نهضتی زمینه‌ساز برای ورود به عصر ظهور و همراهی با حضرت صاحب الزمان (عج) می‌کند.

دعوت جهانی امام مهدی (عج) دعوتی صرفاً فرهنگی نیست؛ بلکه نهضتی است جهانی، سیاسی و نظامی که منجر به دیگرگونی جهان در وجوه مختلف و در بُعد جهانی می‌شود.

نکته جالب توجه و روشنگر اینکه، روایات درباره «مکان واقعه»، شخص پیشرو و صورت عملیات صراحت دارند.

حضور عمومی مردم و همراهی آنها با رهبری که به سوی حق فرا می‌خواند، در سیر تکوینی به «اتمام حجت» ساکنان زمین می‌انجامد. این اتمام حجت مشروط به آگاه شدن ساکنان بخش بزرگی از جهان از این واقعه و انگیزه و مرام قیام‌کنندگان است. از اینجا است که دریافته می‌شود، واقعه الزاماً در ابعاد بزرگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و بالآخره نظامی، بسیاری از معادلات را در هم شکسته و در گذر ایام، باعث انتشار وسیع اخبار و میدان تأثیراتش در ابعاد جهانی می‌شود.

بی‌تردید، نهضت بزرگ سال ۱۳۵۷ ه.ش. «ایران» به رهبری مردی از جمع عالمان آل محمد (ص) که از «قم» برخاست و مردم را به حق دعوت فرمود و با رویکردی سیاسی، اجتماعی بنای تأسیس نظام حکومتی را استوار کرد و در پی احقاق حق مردم و نهضت وارد میدان مبارزه نظامی شد. بارزترین مصداق پیش‌بینی حضرات معصومان (ع) درباره واقعه‌ای در این ابعاد، قبل از ظهور امام عصر (عج) است. مطالعه درباره مجموعه نشانه‌های یاد شده در روایات، به عنوان «نشانه‌های ظهور»، «ملاحم و فتن» و بررسی و تطبیق شرایط امروز جهان و آنچه بر مردم ساکن جهان می‌گذرد، حکایت از این دارد که در هیچ دوره‌ای از ادوار گذشته بر بشر تا این اندازه میان نشانه‌های یاد شده و مصادیق

موجود، هماهنگی و تطبیق وجود نداشته است.

چیزی قریب به یک هزار و اندی نشانه غیرحتمی برای واقعه عظیم ظهور از سوی معصومان(ع) بیان شده که پهنه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها را در وجوه مختلف فرهنگی و مادی در برمی‌گیرد؛ چنان که در کتاب «غرب و آخرالزمان» و سخنرانی‌هایی که به همین مناسبت داشته‌ام، ذکر شده است. حجم بزرگی از نشانه‌ها را در همین عصر و موقعیت می‌توان مشاهده کرد و درباره آنها به مصداق‌شناسی پرداخت. جالب آنکه در هیچ عصر و زمانی به اندازه عصر ما، در سراسر جهان از واقعه ظهور و منجی‌گرایی و وقایع سخت سال‌های پیش از ظهور، سخن به میان نیامده است.

در جایی اشاره کرده‌ام که میان ما و ساکنان «ایالات متحده آمریکا» از حیث گفت‌وگو در موضوع «آخرالزمان و منجی‌گرایی» قریب به شصت سال فاصله جدی وجود دارد. حجم، کمیت و کیفیت آثار ارائه شده و اقدامات معمول داشته شده در این باره، صدها برابر اقدامات انجام شده و آثاری است که طی دوازده قرن گذشته در همین باره تولید شده‌اند.

متذکر این معنا می‌شوم که به هیچ روی نمی‌شود در اسناد روایات بیان شده، خدشه وارد ساخت. صحت منابع قابل تردید نیست؛ اما درباره مباحث مهم آخرالزمانی، رخدادها و عینیت یافتن وقایع، خود پشتیبان محکمی برای صحت اسناد و سخن ارائه شده درباره آنهاست.

عفان بصری از امام صادق(ع) نقل می‌کند

امام به من فرمودند: «آیا می‌دانی چرا این شهر را «قم» می‌نامند؟» عرض کردم: خدا و رسولش آگاه‌ترند. فرمودند: «زیرا اهل قم اطراف قائم آل محمد گرد آمده و با او قیام نمایند و در کنار او ثابت قدم مانده و او را یاری کنند.»^۱

در وقت یاد کردن از این خطه، روایات گاه اشاره به «طالقان» دارند و گاه «قم»، «فارس» یا اهالی مشرق.

روایتی از امام صادق(ع) در این باره نقل شده است که ایشان فرمودند:
 «خدای متعال را گنج‌هایی است در طالقان که نه طلاست و نه نقره
 و در فشی که از آغاز تاکنون باز نشده و به اهتزاز در نیامده است. این
 خطه دارای مردانی است که نسبت به ذات مقدس خداوند تردیدی در آن
 قلب‌ها ایجاد نمی‌شود... آنان زاهدان شب و شیران روزند. در اطاعت
 از امام و رهبرشان مطیع‌تر از کنیزان نسبت به مولای خویشند... شعار
 آنان خون‌خواهی سالار شهیدان، امام حسین(ع) است... به واسطه این
 رادمردان، خداوند امام بر حق(ع) را پیروز می‌گرداند.»^۱

چنان‌چه جان و حقیقت اسلام را ولایت بدانیم و از آن - به اتکای روایات
 - به عنوان ستون خیمه دین‌داری یاد کنیم، بهره ایرانیان از «ولایت‌مداری» و
 پایمردیشان در طریق امامت و ولایت، آنان را به مرتبه‌ای می‌رساند که گاه از
 آنان به عنوان خویشاوند اهل بیت(ع) و گاه صاحب بالاترین نصیب از اسلام
 یاد شده است. پیامبر اکرم(ص) در این باره فرمودند:

«أَعْظَمُ النَّاسِ نَصِيبًا فِي الْإِسْلَامِ أَهْلُ الْفَارِسِ؛^۲

در بین مردم، مردم فارس، بیشترین سهم را از اسلام دارند.»

و در جایی دیگر فرمودند: «ایرانیان خویشاوندان ما اهل بیتند.»^۳

در روایت شیرین و دل‌نشینی، امام صادق(ع) نیز فرمودند:

«أَهْلُ خُرَّاسَانَ أَعْلَامِنَا وَ أَهْلُ قُمْ أَنْصَارِنَا وَ أَهْلُ كُوفَةَ أَوْلَادُنَا؛^۴

مردم «خراسان»، بزرگان ما و مردم «قم»، یاران ما و مردم «کوفه»، حامیان

۱. همان، ج ۵۳، ص ۳۰۷.

۲. کنز الاعمال، ج ۲، ص ۳۰۳.

۳. همان.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۷، صص ۲۱۴ - ۲۱۷.

استوار ما هستند.»

در روایت بلندی که عبدالله بن مسعود از قول پیامبر اکرم (ص) نقل کرده، ارتباط میان قیام زمینه‌سازان و پیوستن آن قیام با نهضت مقدّس حضرت مهدی (عج) را آشکار می‌کند.

«... به زودی بعد از من، اهل بیت در شهرها پراکنده و آواره شوند.»

این پراکندگی، در زمان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و مهاجرت امامزادگان به «ایران» به نقطهٔ اوج و کمال خودش رسید. سپس ادامه دادند: «تا آنکه درفش‌های سیاه از مشرق زمین به اهتزاز در آیند که حق را طلب می‌کنند؛ اما حقوقشان را ادا نکنند، آنان دست از حق طلبی نکشند؛ اما اجابت نشوند و دیگر بار درخواست کنند به آنان اعتنا نگردد. پس از آن دست به مبارزه زنند و به پیروزی رسند. هرگاه کسی از شما یا فرزندان شما آن زمان را درک کرد، پس به پیشوایی پیوندد که از اهل بیت من است؛ اگرچه با دشواری، روی برف با دست و پا برود.»

در این بخش به پیروزی نهضت مشرق‌زمینیان و پیوند خوردنشانشان به پیشوایی از اهل بیت (ع) یعنی حضرت مهدی (ع) اشاره شده است و پس از آن فرمودند:

«آنها درفش‌های هدایتند و آن را به دست مردی از اهل بیت من می‌سپارند که نام او هم‌نام من و نام پدرش نام پدر من است. او حاکم زمین می‌گردد و آن را پر از عدل و داد می‌کند. آن گونه که از جور و ستم پر شده است.»^۱

۱. همان، ج ۵۱، ص ۸۳؛ ملاحم و فتن، ۳۰ - ص ۱۱۷.

گفتار ششم: ایران به پا می‌خیزد!

برخی پژوهشگران به دلیل غفلت از موقعیت زمانی و مکانی بیان شده درباره «قرقیسیا»، گمان برده‌اند که این معرکه همان «جنگ آرمگدون» است که «بنیادگرایان انجیلی» (مسیحیان صهیونیست) از آن به عنوان آخرین جنگ سرنوشت‌ساز میان دو نیروی خیر و شر یاد می‌کنند.

چنان‌که از عنوان «آرمگدون» برمی‌آید، آرمگدون یا «هرمجدون» در زبان عبری به معنی «تپه شریفان» نام ناحیه مرتفعی است در «فلسطین» اشغالی (مجدو) واقع در جنوب «حیفا» در کرانه باختری «رود اردن». موقعیتی استراتژیک که از گذشته محل وقوع جنگ‌های بسیاری بوده است. به زعم بنیادگرایان، در آخرالزمان، مسیح و ضد مسیح، دو نیروی خیر و شر (تمامی حامیان «بنی اسرائیل» در یک جبهه و جمله مخالفان این قوم و از جمله اعراب و مسلمانان در جبهه دوم) در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند و در جنگی سخت و اتمی با هم مصاف می‌کنند تا پس از فرود حضرت عیسی (ع) و جنودش و نابودی مخالفان و مسلمانان، امکان برقراری صلحی هزار ساله با مرکزیت «بیت المقدس» برای مسیح و همراهانش فراهم شود. این واقعه پس از تخریب «مسجد الاقصی» و ساخته شدن «هیکل سلیمان» (معبد یهودیان در بیت المقدس) اتفاق خواهد افتاد^۱ و یهودیان سروران زمین خواهند شد.

۱. برای مطالعه کامل‌تر به مجموع کتبی که انتشارات هلال در این باره منتشر کرده مراجعه کنید؛ از جمله کتاب «مسیح یهودی و فرجام جهان» اثر رضا هلال.

«آرمگدون» پروژه‌ای است که «بنی‌اسرائیل» با دسیسه و دلالتی شیطان لعین برای سلطه‌جویی بر جهان، طراحی کرده و بر آن است تا «ملک عظیم» (وعده داده شده به «بنی‌اسماعیل») را با حيله و زور از آن خود سازد و تعريف او از اين ملك عظيم هم چيزی جز حكومت جهانی اشراي يهود بر زمين نيست. از اينجاست كه عرض مي‌كنم هيچ گونه پشتوانه وحيانی و غیبی و از جمله كلام پيامبران عظيم الشان و حضرات معصومان(ع) آن را حمايت نمی‌کند؛ در حالی كه هر دو موضوع مهم «ملك عظيم خداوندي وعده داده شده به بنی‌اسماعیل» و «واقعه قرقيسيا» از طريق پشتوانه غیبی حمايت می‌شوند. از سوی حضرات معصومان(ع)، اخبار و روايات بسياری درباره معرکه قرقيسيا رسیده كه به برخی از آنها اشاره شد. ضمن آنكه در عصر ما شواهد وقوع قرقيسيا نیز بروز کرده است.

دلایل فراوانی وجود دارد كه گواهی می‌دهد میان «آرمگدون» مجعول و واقعه «قرقيسيا» نسبتی نیست؛ از جمله:

۱. منطقه جغرافیایی اعلام شده برای این دو واقعه یکسان نیست؛
۲. علت و انگیزه وقوع آرمگدون و قرقيسيا واحد و همگون نیست؛
۳. شخص موعود منتظر معرفی شده در واقعه آرمگدون و قرقيسيا واحد نیستند؛
۴. دشمنان فرض شده برای حضرت موعود در دو واقعه، متفاوت و مقابل هم هستند؛
۵. به همان اندازه كه قرقيسيا از مبانی روشن و اخبار غیبی حضرات معصومان(ع) حمايت می‌شود، آرمگدون از پشتیبانی خرافات و جعلیات حمايت می‌شود.

به باور انجیلی‌ها، بازگشت دوباره مسیح میسر نمی‌شود؛ مگر آنكه پیش از آن، جنگ‌ها، بلاها و تباهی در زمين فراگیر شود. باید توجه داشت كه این

واقعه مورد قبول عموم فرق مسیحی نیز نیست و تنها گروهی از «بنیادگرایان انجیلی»، معروف به «مسیحیان صهیونیست»، از آن گفت‌وگو و بر آن تأکید دارند.

قبلاً نیز اشاره شد که در «واقعه قرقیسیا» نقش اصلی را سفیانی بازی می‌کند.

او پس از این معرکه، مغرور، مست و بی‌رحمانه به سوی «کوفه» پیش می‌تازد. «بغداد» را ویران و از کشته‌ها پشته می‌سازد. در روایتی رسول اکرم (ص) می‌فرمایند:

«كَأَنِّي بِالسَّفْيَانِيِّ قَدْ طَرَحَ رَحْلُهُ فِي رَحْبِكُمْ...؛ گویا سفیانی را می‌بینم که در کوچه و بازار شما رحل اقامت افکنده، منادی‌اش بانگ بر می‌دارد: هر کس سر یکی از کوفیان (شیعیان) را بیاورد، هزار درهم جایزه دارد، آنگاه همسایه سر همسایه‌اش و برادر سر برادرش را بریده و برای اخذ پاداش نزد او می‌برد و می‌گوید: این هم از آنهاست (یعنی از شیعیان است) و هزار درهم دریافت می‌کند. در آن ایام حکومت شما به دست حرام‌زادگان می‌افتد؛ گویی آن مرد آبله‌رو (سفیانی) را می‌بینم که به عنوان یکی از شما و قائل به عقیده شما (یعنی به عنوان عرب و مسلمان) وارد صحنه شده، او شما را خوب می‌شناسد؛ ولی شما او را نمی‌شناسید. پس شما را محاصره و یک به یک دستگیر کرده و می‌کشد. او جز زنازاده نیست. احدی را نمی‌بینید؛ جز اینکه گردن می‌زند یا به دار می‌آویزد. آن قدر که از شدت ترس، انسان به اشیای گرانبهایی که در وسط راه می‌بیند، دست نمی‌زند.»^۱

سفیانی نماینده «بنی اسرائیل» و مورد حمایت آنهاست. از این رو دشمن و حریف نزد او ترسیم و نشان شده است. هدف او شیعیان و «بنی اسماعیل» اند که نابودی و قتل عامشان در دستور کار سفیانی وارد شده است؛ اما از آنجا

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۲۷۳.

که او جنایتکاری حرفه‌ای است، برای دستیابی به مقصودش، هر جنایتی را مرتکب می‌شود؛ البته به دست او، تقدیر مقدر بسیاری از مردم نیز رقم می‌خورد. او از کشتار ساکنان «بغداد» شروع کرده و پس از هجده روز خود را به «کوفه» می‌رساند. آنچه او بر سر بغداد می‌آورد، دردناک و اسفبار است.

سفیانی سپاهی به کوفه می‌فرستد که شمارشان هفتاد هزار نفر است. آنها اهالی این شهر را به قتل می‌رسانند و به صلیب می‌کشند و برخی را به اسارت می‌گیرند؛ در حالی که آنان بر این حالند، پرچم‌های سیاه از جانب «خراسان» نزدیک می‌شوند. آنها منزلگاه‌ها را شتابان درمی‌نوردند و تعدادی از یاران حضرت قائم (عج) با آنها هستند. سپس مردی از موالی اهل کوفه در «ضعفا» شورش می‌کند، فرمانده سپاه سفیانی در منطقه‌ای میان «حیره» و کوفه او را به قتل می‌رساند.

گفت‌وگو از «پرچم‌های خراسانی» یا همان «پرچم‌های سیاه پر خطر» است. در این باره هر پژوهشگری بسته به ذوق و مقصودش از روایات نقل شده در منابع مختلف بهره جسته و امر را بر همگان مشتبه ساخته است.

تشخیص صحت سلسله اسناد و وثاقت راویان، سخت و در عهده اساتید خبره و اهل فن است و نگارنده سعی در استفاده و انتخاب روایاتی دارد که دست کم در منابع معتبر و دست اول آمده است. باقی را امید به بخشایش خداوند و چشم‌پوشی اهل بیت (ع) داریم.

پس از کشتارهای فراوانی که سپاه سفیانی در بغداد، کوفه و «نجف» مرتکب می‌شود و پس از انتشار خبر این قتل عام و شهادت علما، صالحان، مؤمنان و حتی تخریب قبور آنان و به اسارت رفتن زنان و تاراج اموال، سید خراسانی از «ایران» قیام می‌کند، مؤمنان را بسیج داده و برای نجات اهل «عراق» یاری می‌طلبد.

سفیانی در عراق، خود را مستعد نزدیک شدن به مرز ایران ساخته تا نواحی

«اهواز» و دروازه «اصطخر» پیش می‌آید. در اینجا رو در رو با سپاه خراسانی می‌شود که با پرچم‌های سیاه از «ایران» به سوی «کوفه» به راه افتاده‌اند. از هنگام شروع فتنه و خروج در «شام» و پس از گذار از «معرکه قرقیسیا» و شکستن مرزهای «عراق» و قتل عام «بغداد» و کوفه، سفیانی اولین ضربه سنگین و مهلک را از سپاهیان ایرانی می‌خورد که به رهبری سید خراسانی و به قصد کوفه خارج شده‌اند. به استناد برخی روایات، این رویارویی پس از تبعیت سید خراسانی از امام زمان (عج) و با فرماندهی امام اتفاق می‌افتد.

سال‌ها پیش از ورود سفیانی به عرصه کشمکش‌های «خاورمیانه عربی»، ایرانیان با ساقط کردن رژیم سلطنتی، نظام جدیدی را تأسیس کرده‌اند، «نهضت اسلامی ایران» در طول نقطه عطف‌هایی، چون ورود امام رضا (ع) به «ایران» و سایر وقایعی که ذکر آنها رفت، تحت مشیت و تقدیر الهی به منظور؛

۱. در هم شکستن بدعت‌های جاهلی؛

۲. رویارویی با مظاهر فرهنگی و تمدنی دجال آخرالزمان؛

۳. اجرای عدالت و حمایت از مظلومان و مستضعفان؛

۴. انتقال بینش عدالت‌خواهانه و الگودهی به مستضعفان در بند؛

۵. تربیت نسل منتظر؛

۶. آماده‌سازی عده و عده برای یاری رساندن به امام؛

۷. و بالأخره زمینه‌سازی برای برطرف شدن عسرت از امام (ع) به پیروزی

رسید.

متأسفانه، عوامل مختلفی و از جمله غفلت متولیان امور و هم‌گرایی آنان با روحیه دنیامدارانه سران کفر و شرک و نفاق باعث شد تا این امور مهم از نظرها دور افتاده و حتی باعث روی گردانی مردم از انگیزه‌های اولیه نهضت شود؛ همان که با عنوان «تعرب بعد الهجرة؛ عرب شدن بعد از هجرت» خوانده می‌شود. با این همه، قوت بخت و وقتی که به نام مهدی موعود (ع) باز شده و

سرآمدن عمر و تاریخ غرب الحادی - چنان که در کتاب «غرب و آخرالزمان» مشروح بدان پرداخته شده - و باقیمانده روح آن نهضت در جان جمعی از مجاهدان و جوانان مجاهد ایرانی، باعث می‌شود تا دیگر بار، با باز شدن جبهه جدید از سوی دشمنان خدا و اسلام، خیزشی تمام عیار علیه هجمه سران کفر و شرک و نفاق صورت پذیرد.

این خیزش به مثابه برطرف شدن خاکستر غفلت از آتش نهفته در «ایران» است.

سران مجامع مخفی در پی مشاهده سقوط تدریجی تمدن تکنولوژیک و نظام سرمایه‌داری آن، خود را ناگزیر برای خروج از بحران می‌شناسند تا فصل آخر از سناریو و پروژه مورد نظر خود را عملیاتی کنند. از آنجا که آنها سلطه بر «شرق اسلامی»، دستیابی به منابع انرژی و سرکوب بنیادی جنبش‌ها با محوریت «شیعه‌خانه امام زمان (عج)» را تنها طریق خلاصی از بحران و اعلام حکومت جهانی بنی‌اسرائیلی با محوریت رژیم اشغالگر «قدس» می‌شناسند، جبهه وسیعی را گشوده و نماینده خود، یعنی سفیانی را به عنوان طلایه‌دار، راهی شرق اسلامی می‌کنند.

در هم شکستن «سوریه»، به منزله رفع خطر از رژیم اشغالگر قدس و هم‌پیمان شدن رژیم‌های اموی «خاورمیانه غربی» علیه «بنی‌اسماعیل» است. تنها کشوری که در برابر سلطه یهودیانه مجامع مخفی (فراماسونری، ایلومیناتی، بیلدربرگ‌ها، کمیته ۳۰۰، شورای روابط خارجی آمریکا و ...) و الیگارشی زور و زر و تزویر بنی‌اسرائیلی مقاومت کرده و آن همه را برنمی‌تابد، ایران اسلامی است.

سیر تکوینی حرکت سفیانی، این خون‌آشام بی‌رحم را به «عراق» و مرزهای «ایران» می‌کشاند و از همین جا، دیگر بار اخگر سرخ مجاهدان ایرانی زبانه کشیده و در پی برافراشته شدن پرچم سید خراسانی، او برای یاری رساندن به

مستضعفان مظلوم «عراق» و جست‌وجوی امام عصر (عج) به پا می‌خیزد. نباید تردید داشت که دست هدایتگر امام (ع)، چونان همیشه پراکندگی‌ها را به تجمع و تجمع‌های نامشروع را به پراکندگی تبدیل می‌کند، ترفندهای جنود ابلیس را برملا می‌سازد و مؤمنان مجاهد را در طریق فلاح هدایت می‌نماید؛ چنان که فرمودند:

«نَحْنُ غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَا ذَلِكَ لِنَزْلِ بِكُمْ الْاَوَا!»

ما از کسانی نیستیم که مراعات حال شما را نکنیم و شما را از یاد ببریم اگر جز این بود، گرفتاری به شما روی می‌آورد و دشمنان شما را ریشه‌کن می‌کردند.»

آغوش اسلام بر «ایران» و ایرانیان گشوده نشد که سرزمین «شیران بی‌فرار» تبدیل به چیزی شبیه شهر «لاس و گاس» در «ایالات متحده» یا «تایوان» و «مالزی» شود؛ چنان که امام رضا (ع) با عموم امام‌زادگان رنج مهاجرت و شهادت را به جان خریدند تا سرمایه‌داری سکولار و اخلاق لذت‌جویانه، روزی مقدر مردان و زنانی شود که طیّ بیش از یک هزار سال در سایه اهل بیت (ع) ماندند و قد کشیدند؛ به همان سان که هزاران هزار مرد، طیّ سی سال در خاک و خون در نغلطیدند تا مردان یقه سفید در منجلاب مدرنیته ناقص دین و اخلاق، شیعیان را آماج هوس‌هایشان کنند.

آن روز که فرا رسد، جمعیت بزرگی از این شیران در مرزهای جنوبی متجمع خواهند شد. تجربه هشت سال «دفاع مقدس» و زیستن در جنوب ایران، مدرسه‌ای بود برای آماده شدن و حضور دیگر بار در جنوب؛ اما این بار برای جست‌وجوی امام مهدی (عج).

گفتار هفتم: کانون تشیع و واقعه شریف ظهور

از میان زنجیره نشانه‌ها، ملاحم و فتن آخرالزمان در سال‌های قبل از ظهور کبرای امام عصر (عج)، می‌بایست چشم به ظهور و بروز اولین نشانه حتمیه، یعنی «خروج سفیانی» داشت. از این زمان، نشانه‌ها به قول رسول ختمی مرتبت (ص) پشت سر هم رخ خواهند داد. ایشان فرمودند:

«الآيَاتُ كَخَرَزَاتٍ مَنْظُومَاتٍ فِي سَبَلِكِ فَإِنْ انْقَطَعَ السُّبُلُكَ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا»^۱

مانند دانه‌های گردنبندی که رشته آنها از هم گسسته، پی در پی و پشت سر هم رخ خواهند داد.»

پیش قراول این واقعه، رخدادهای بزرگ سیاسی، اجتماعی‌ای است که به صورت فتنه‌هایی تمام پنج منطقه مهم درگیر در واقعه شریف را در خود فرو می‌برد.

پیش از این اشاره کرده‌ام که پنج منطقه «شامات، حجاز، عراق، یمن و ایران» در واقعه درگیر خواهند بود و نقش‌های مختلفی را در این امر مهم بر عهده داشته و آنها را ایفا خواهند کرد.

این فتنه‌های کمرشکن چون طوفانی، تمامیت جغرافیای مشرق اسلامی را درمی‌نوردد و متأسفانه بسیاری از اهل ایمان از امت پیامبر اکرم (ص) را نیز به هلاکت خواهد افکند.

۱. بشارة الاسلام، ص ۳۳؛ الملاحم و الفتن، ص ۱۰۲.

رسول خدا(ص) در این باره فرمودند:

«سَتَكُونُ فِتْنَةٌ لَا يَهْدَا مِنْهَا جَانِبٌ إِلَّا جَاشَ فِيهَا جَانِبٌ، حَتَّى يُنَادِيَ مُنَادٍ
مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ أَمِيرَكُمْ فِلَانٌ؛^۱

به ناگزیر فتنه‌ای پدید خواهد آمد که هرگاه در نقطه‌ای آرامش پیدا کند،
در نقطه‌ای دیگر ناآرامی شروع می‌شود و این چنین ادامه می‌یابد تا وقتی
که منادی آسمان بانگ بر آورد: امیر شما فلانی (یعنی حضرت مهدی(ع))
است.»

رسول اکرم(ص) در روایت دیگری نیز فرمودند:

«أَحْذَرُكُمْ سَبْعَ فِتْنٍ تَكُونُ بَعْدِي ... وَ فِتْنَةٌ مِنْ بَطْنِ الشَّامِ وَ هِيَ فِتْنَةُ
السَّفِيَانِي؛^۲

شما را از هفت فتنه بیم می‌دهم که بعد از من روی خواهد داد: فتنه‌ای از
«مدینه»، فتنه‌ای در «مکه»، فتنه‌ای از «یمن»، فتنه‌ای از شرق، فتنه‌ای از
غرب و فتنه‌ای از قلب «شام» که آن فتنه سفیانی است.»

در روایتی رسول خدا(ص) به صراحت از وقوع فتنه در میان امت و هلاکت
مؤمنان خبر داده‌اند و فرمودند:

«يَكُونُ فِي أُمَّتِي أَرْبَعُ فِتْنٍ ... حَتَّى يَقُولَ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِي ...؛^۳
در میان امت من چهار فتنه رخ می‌دهد... تا آنکه مؤمن می‌گوید: این فتنه
مرا هلاک می‌سازد.»

به عبارتی، عصر ظهور را عصر آشوبگری در شرق و غرب باید دانست؛
چنان که مردم مانند پوست دباغی شده گوشمالی داده شده و هیچ کس قادر
به کنترل آن همه نخواهد بود. از هر طرف که برطرف شود، از دیگر سو سر
برآورده و ظاهر می‌شود. به تعبیر روایات آخرالزمانی، فتنه‌گران مرحله به

۱. منتخب الاثر، ص ۴۵۱؛ الملاحم و الفتن، ص ۳۸.

۲. الملاحم و الفتن، ص ۱۶؛ الزام الناصب، ص ۷۶.

۳. منتخب الاثر، ص ۴۵۱؛ الملاحم و الفتن، ص ۳۸.

مرحله پیش می‌آیند، خون‌ها، اموال و زنان را برای خویش حلال دانسته و مردم چون مبتلایان بحران زده در کشتی طوفان زده‌ای خواهند بود که امواج کور و کر آنان را از سویی به سوی دیگر پرتاب می‌کند؛ بی‌آنکه هیچ کس پناهگاه و مأمنی برای خود بیابد. جمله مسلمانان سیلی فتنه‌ها و امواجش را بر صورت خود لمس خواهند کرد. تنها در این هنگامه است که طوفان زدگان و فتنه‌زدگان از جان و دل، منجی آسمانی را مطالبه خواهند کرد.

امام صادق(ع) درباره نشانه‌های حتمی فرمودند:

«خَمْسٌ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ(ع): الْيَمَانِيُّ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالنِّدَاءُ وَالْخَسْفُ
بِالْبَيْدَاءِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ؛^۱

پیش از قیام قائم(عج) پنج نشانه است: خروج یمانی، خروج سفیانی، ندای آسمانی، خسف سرزمین بیداء و قتل نفس زکیه.»

تقدم «خروج یمانی» شاید به آن سبب باشد که خروج او در پی درگیری‌های دراز مدت با حاکمان ستمکار مستقر در «یمن» - که توسط شیعیان زیدی آغاز و تداوم داشته - اتفاق خواهد افتاد و این خروج فصل الخطاب درگیری و مفصل اتصال به قیام جهانی حضرت مهدی(عج) خواهد بود. روایات، نقطه اوج فتنه‌ها و سخت شدن شرایط را از ماه رجب اعلام کرده‌اند.

در این ماه، نشانه‌های مختلف بارز می‌شود تا تعقیب کنندگان ماجرا و اشخاص اهل معرفت با توجه به آنها، پی ببرند که این ماه، همان ماه یاد شده در روایات و نقطه شروع مهم‌ترین وقایعی است که به ظهور حضرت خواهد انجامید.

از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمودند:

«وقتی قیام قائم(عج) نزدیک شود، در ماه جمادی الثانی و ده روز از رجب

۱. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۴۹؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۲۶۷.

بر مردم بارانی می‌بارد که خلائق مانند آن را ندیده باشند»^۱

مرحوم شیخ مفید در «الارشاد» می‌نویسد:

«سپس به بیست و چهار باران ختم می‌شود که زمین را پس از مرگش زنده می‌کند و برکاتش نمایان می‌شود»^۲

تردیدی نیست که خروج سفیانی مستلزم زمینه‌ها و شرایطی است که مجال حرکت کودتاگرانۀ او را فراهم می‌سازد. وقوع این کودتا با وجود حکومتی غالب و پر قدرت، به سادگی ممکن نیست. شواهد روایی حاکی از آنند که فتنه‌ای فراگیر، موجب بروز کشمکش‌های داخلی و درگیر شدن قوا در «شام» شده و تعادل سیاسی، اجتماعی آن کشور را از بین می‌برد. از آنجا که در نقشه جغرافیایی، شام یاد شده در روایات را ناگزیر در مرکز شامات قدیم، یعنی «دمشق» در «سوریه» باید جست‌وجو کرد، شناسایی اوضاع سیاسی، اجتماعی سوریه پژوهشگر این حوزه را در شناسایی زمینه‌های احتمال این خروج کودتاگرانۀ یاری می‌دهد.

از آنجا که نگارنده قصد توقیت و تطبیق جاهلانه ندارد، به استناد روایات، تصویرگر شرایطی می‌شود که زمینه را برای خروج سفیانی و کودتا در سوریه فراهم می‌کند.

سدیر از قول امام صادق(ع) می‌گوید:

امام صادق(ع) به من فرمودند: «ای سدیر در خانه‌ات بمان و (مانند) یکی از گلیم‌های آن باش و پیوسته شب و روز در آنجا بمان. آنگاه که به تو خبر دادند که سفیانی خروج کرده، به سوی ما کوچ کن؛ حتی اگر شده با پای پیاده»^۳

پس من عرض کردم قربانت کردم، آیا پیش از امر، نشانه‌ای خواهد بود؟ آن حضرت فرمودند: «بلی» و با دستشان به سمت شام اشاره کردند و

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۷؛ الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۵۹؛ تاریخ ما بعد الظهور، ص ۱۳۷.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۰؛ تاریخ ما بعد الظهور، ص ۱۳۷.

۳. روضه کافی، ص ۲۶۴، ح ۳۸۳.

فرمودند:

«سه پرچم، پرچم حسنی و پرچم اموی و پرچم قیسی! و در زمانی که آنان در این حالتند، سفیانی خروج می‌کند و آنان را همچون محصول وقت درو، بر زمین می‌ریزد؛ به گونه‌ای که تو تا به حال به چشم ندیده‌ای.»^۱

سه پرچم کنایه از سه جریان سیاسی و نظامی است که به عنوان مدعی یا رقیب در آن شرایط ویژه، «شام» را میدان مناسب تاخت و تاز خود می‌شناسند. برخی از روایات، فتنه شام^۲ را به بازی کودکانی تشبیه کرده‌اند که به تدریج از کنترل خارج شده و موجب به هم‌ریختگی اوضاع و وقوع فتنه‌های بزرگ می‌شود. حوادث سیاسی، اجتماعی جاری در «خاورمیانه عربی» و شمال «آفریقا» بی‌شبهت به این خبر نیست.

در شام فتنه‌ای خواهد بود که آغازش همچون بازی کودکان است. هر چه این فتنه از یک طرف آرام و خاموش می‌شود، از جانب دیگر سر برمی‌آورد و پایان نمی‌پذیرد تا آنکه منادی از آسمان ندا سر دهد، آگاه باشید که تنها فلانی امیر است.^۳

در حوادث منطقه شامات و خاورمیانه عربی، به هیچ روی نمی‌توان از نقش «بنی اسرائیل» غفلت کرد؛ بلکه با توجه به صراحت روایات و آنچه که در حال حاضر در منطقه می‌گذرد، می‌بایست دست اشغالگران «فلسطین» و «قدس شریف» را در مجموعه فتنه‌ها شناسایی کرد.

۱. همان.

۲. بنا به گفته یاقوت حموی در جلد سوم «معجم البلدان»، شام شامل سرزمین‌هایی از رود «فرات» تا سرزمین‌های همجوار «عریش» در «مصر» است. پهنای آن از کوه‌های «طی» به سوی قبله تا دریای «مدیترانه» است. شهرهای مهم «منبج»، «حلب»، «حمّاء»، «حمص»، «دمشق»، «المعرة» و «بیت المقدس» در وسط آن منطقه قرار دارند و در ساحل دریا در آن منطقه نیز شهرهای «انطاکیه»، «طرابلس»، «عکا»، «صور» و «عسقلان» و ... قرار دارد. شام شامل پنج ناحیه «قنسرین»، «دمشق»، «اردن»، «فلسطین» و «حمص» است. (سفیانی و نشانه‌های ظهور، محمد فقیه، موعود، ۱۳۸۷، ص ۵۵)

۳. عقد الدرر، ص ۴۵؛ سفیانی و نشانه‌های ظهور، ص ۵۶.

یهودیان با هم‌دستی غربی‌ها (آمریکا و اتحادیه اروپا) به منظور اعلام حکومت جهانی «بنی اسرائیل»، ناگزیر اقداماتی را انجام می‌دهند که موجب درهم‌ریختگی منطقه، تغییر جغرافیای کشورهای اسلامی و بالأخره سلطه یهود بر کل منطقه می‌شود.

در روایت عمار بن یاسر در کتاب «الغیبه» شیخ طوسی آمده است که: سه نفر در «شام» پدیدار می‌شوند که هر کدام خواهان به چنگ آوردن حکومت و پادشاهی آنجا هستند. ابقع، اصهب و سومین نفر، مردی از خاندان ابوسفیان است که به همراه «قبیله بنی کلب» خروج می‌کند و آن مردمان را به «دمشق» می‌آورد...^۱

همه شواهد حاکی از آن است که هم‌زمان با فتنه شام و فراهم شدن زمینه‌های خروج سفیانی از «دمشق»، دو جریان مهم «یمانی» یا همان «یمنی» در «یمن» و «خراسانی» در «فارس» - «ایران» - مراحل تکوینی و نهایی خود را سپری می‌سازند. از سفیانی، یمنی و خراسانی، به دلیل هم‌زمانی در خروج و خیزش و رقابت به عنوان اسب‌های مسابقه یاد شده است.

یمنی و سفیانی همانند دو اسب در حال مسابقه (با هم) اند.^۲

حضرت اباعبدالله (ع) در این باره فرمودند:

«خروج سه نفر، یعنی خراسانی، یمنی و سفیانی در یک سال و یک ماه و یک روز واحد است و در میان آنها هم، هیچ کدام هدایتگرتر از پرچم یمنی نیست؛ زیرا او به سوی حق هدایت می‌کند.»^۳

معمولاً اسبان مسابقه، در یک میدان و به سوی یک خط پایان واحد در رقابتند. این سه نفر هم (خراسانی، یمنی و سفیانی) در میدانی وارد آمده‌اند که به مقصد نهایی ظهور، همراهی یا مقابله با امام عصر (عج) می‌انجامد.

۱. الغیبه، ص ۲۷۸.

۲. سفیانی و نشانه‌ها به نقل از امالی طوسی، ص ۶۶.

۳. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۷۱.

توصیف ارائه شده از یمانی، نشان دهنده خلوص او در این میدان داری و آگاهی او از مقصد غایی و استراتژی ویژه‌ای است که اتخاذ کرده است. روایات برای معرفی جریانات رودررو با هم در «شام» از رنگ‌ها (اصهب و ابقع)^۱ که احتمالاً اشاره به رنگ پرچم‌های آنها دارند، یاد می‌کنند. امام صادق(ع) فرمودند:

«در آن هنگام سه پرچم در شام به اهتزاز درمی‌آید که پرچم‌های سفیانی، اصهب و ابقع است و مردم شام زیر این سه پرچم نبرد می‌کنند.»^۲ این روایت هم‌زمانی حضور صاحبان پرچم‌ها را در شام آشکار می‌کند؛ چنان‌که پرده از تلاطم و آشفتگی اوضاع شام در آن عصر برمی‌دارد. در این میان وضع کشوری که سه گروه معارض در آن، هم‌زمان در حال مجادله و نبردند، معلوم است.

روایات نشان می‌دهند که سفیانی بر سایر مدعیان و رقیبان در شام پیروز شده و به حاکمیت تام می‌رسد. در حدیث زیر به صراحت از پیروزی سفیانی خبر داده‌اند:

«إِذَا دَارَتْ رَحَى بَنِي الْعَبَّاسِ ... ؛ هنگامی که آسیاب بنی‌عباس بچرخد و پرچم‌داران، پرچم‌های خود را بر زیتون‌های شام بیاویزند، خداوند اصهب را هلاک می‌کند و همه سپاهیان را به دست آنها نابود می‌سازد.»
«يَجْلِسُ ابْنُ أَكْلَةَ الْأَكْبَادِ عَلَى مَنبَرِ دِمَشْقٍ؛
و آنگاه پسر هند جگرخوار بر فراز منبر «دمشق» می‌نشیند.»^۳

«شام» در زیر لگام مهاجمان فتنه‌گر ویران می‌شود و به موازات آن، زلزله‌ای

۱. ابقع، یعنی متفاوت و مختلف بودن رنگ‌ها در چیزی. «غراب ابقع»، یعنی کلاغی که سیاه باشد و در سینه‌اش سپیدی باشد. اصهب، سرخی یا سرخی مایل به زرد طلایی در مو را گویند. (سفیانی و نشانه‌های ظهور، صص ۹۴ - ۹۵).

۲. ارشاد مفید، ص ۳۳۸.

۳. الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۴۱.

بزرگ نیز حادث شده، صدمات بسیاری را به این کشور وارد می‌آورد. در این وقت، اوضاع سایر مناطق و کشورهای عربی دیگر نیز بهتر از وضع «شام» نخواهد بود.

در فتنه‌ها و درگیری‌های این دوره، رومی‌ها (مرگب از غربی‌ها و یهودیان) و ترک‌ها^۱ که از سوی مشرق به راه می‌افتند و در مناطق مهمی چون «سوریه» و مناطق پیرامونی - با انگیزه سلطه‌جویی بر منابع و موقعیت‌ها - با هم درگیر می‌شوند، نقش مهمی را در بحرانی شدن شرایط و منتهی شدن وقایع به جنگ جهانی و حوادث پیش از ظهور امام(ع) ایفا می‌کنند.

به هر روی سفیانی، بر «دمشق» و پس از آن بر مناطق پنج‌گانه (شام) تسلط می‌یابد. این مناطق را شامل دمشق، «فلسطین»، «اردن»، «حمص» و «حلب» دانسته‌اند. یاقوت حموی در «معجم البلدان» به جای حلب، از «قنسرین» نام برده است. در کتاب «الغیبه» طوسی با سند صحیح از محمد بن مسلم نقل شده است که او گفت:

از ابا عبدالله(ع) شنیدم که فرمودند:

«سفیانی پس از ظهورش به اندازه‌ی زمان بارداری یک زن بر مناطق پنج‌گانه حکومت می‌کند.»^۲

سفیانی جمعاً، مدت پانزده ماه مجال می‌یابد. او شش ماه اول را به جنگ می‌پردازد و نه ماه باقی مانده را حکمرانی می‌کند.

«زمانی که سواران سفیانی به سوی «کوفه» خروج می‌کنند، آن حضرت در پی اهل خراسان می‌فرستد و خراسانیان در طلب مهدی(عج)

۱. حقیقت کلمه «ترک» این است که آنان از نسل «ترک بن یافث بن نوح» هستند و سرزمین آنها منطقه‌ای است از قسمت‌های غرب «هند» تا قسمت‌های شرقی «روم». ترکستان اسمی جامع است که شامل همه‌ی مناطق ترک‌نشین می‌شود. (معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۱، ص ۱۸؛ ج ۲، ص ۲۳).

۲. سفیانی و نشانه‌های ظهور، ص ۱۳۰.

برمی آیند»^۱

مرحوم مجلسی در جلد ۵۲ بحار الأنوار، ص ۲۵۲ از «اربعین» حافظ ابونعیم، حدیثی را از قول امیرمؤمنان (ع) نقل می کند که فرمودند:

«آغاز ظهور او از مشرق است، زمانی که پیش آمد، سفیانی خروج می کند»

پر واضح است که ظهور نه از «ایران»، بلکه از «مکه» است و عموم علما و روایات متواتر بر آن مهر تأیید می زنند.

به عبارت دیگر و به قول جناب شیخ علی کورانی، جنبش سفیانی، صرفاً واکنشی است جهت رویارویی با موج فزاینده «نهضت اسلامی» که زمینه ساز مقدمه قیام آن حضرت می باشد.^۲

روایات، ایرانیان، اهل «قم» و پیروان اهل بیت (ع) را به عنوان یاران قائم (ع)، بازگوکنندگان مظلومیت اهل بیت (ع) و رعایت کنندگان حقوق آنان معرفی کرده و از همین روست که ائمه (ع) برای ایشان دست به دعا برمی دارند:

«خداوندا آنان را از شر هر فتنه ای نگه دار و از هر گزندی نجات بخش»^۳

کشتار مردم «عراق» توسط سپاه سفیانی در ماه ذی حجه اتفاق می افتد. این ماه، ششمین ماه خروج سفیانی است. از این پس افول و سقوط سفیانی آغاز می شود.

به استناد روایات، سلسله نشانه های حتمیه از ماه رجب آغاز شده و تا ماه محرم (ششمین ماه) که خروج حضرت صاحب الزمان (عج) از مکه آغاز می شود، تداوم می یابد.

در واقع شدن خروج سفیانی از «شام» و یمانی از «یمن» و سید خراسانی از

۱. ابن حماد، ص ۸۶.

۲. عصر ظهور، ترجمه عباس جلالی، ۱۳۷۱، ص ۲۳۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۱۸؛ عصر ظهور، ص ۲۴۳.

«ایران» در یک مقطع زمانی تردیدی نیست. یمنی بر حق است و با خروج خود از «جنوب حجاز»، زمینه را برای حرکت امام (عج) مهیا می‌سازد. یمنی برای دیدار امام (ع) می‌شتابد و پس از قیام امام (ع) از «مدینه» با امام همراهی کرده و به سوی «کوفه» می‌شتابد.

جابر بن عبدالله انصاری از رسول الله (ص) در کلامی منسوب به آن حضرت، زمان استقبال از هیئت‌های یمنی فرموده‌اند:

«... (یمنی‌ها) مردمانی رقیق القلبیند. ایمانشان استوار است و منصور از

آنان، همراه با هفتاد هزار نفر خروج می‌کند. او جانشین مرا یاری می‌دهد

و جانشین وصی مرا نیز یاری می‌دهد.»^۱

خروج یمنی را یکی از نشانه‌های حتمی قبل از ظهور امام زمان (عج) دانسته‌اند.

به استناد روایات، خروج او نزدیک زمان ظهور حضرت صاحب الزمان (عج) و از «یمن» اتفاق می‌افتد.

شیخ طوسی در «الغیبه» و همچنین نعمانی از قول امام صادق (ع) روایت کرده‌اند:

«هنگامی که پرچم‌های سیاه از «خراسان» به راه افتاد، به سویش بشتابید؛

ولو با سینه‌خیز رفتن از روی برف‌ها باشد که صاحبان آن پرچم‌ها،

طرفداران حق هستند. آنها حق را مطالبه می‌کنند، به آنها داده نمی‌شود،

نبرد می‌کنند و پیروز می‌شوند. آنچه می‌خواستند به آنها داده می‌شود؛ ولی

آنها دیگر نمی‌پذیرند. گویی با چشم خود می‌بینم که شمشیرها را بر خود

حمایل کرده‌اند و پیش می‌تازند تا پرچم‌ها را به مهدی [قائم (ع)] تسلیم

نمایند. آگاه باش که آنها یاران مهدی هستند و زمینه سلطنت او را فراهم

می‌سازند، دل‌های آنها چون قطعات آهن است. هنگامی که پرچم‌های سیاه

۱. نعمانی، ص ۲۵؛ سفیانی و نشانه‌های ظهور، ص ۶۹.

را مشاهده کردید که از سوی مشرق به حرکت درآمده، فارسیان را گرامی
بدارید که دولت ما در میان آنهاست.»^۱

با نزدیک شدن موکب امام (عج) که پس از قیام از «مکه» خارج شده
و از طریق «مدینه» راهی «کوفه» شده‌اند، سید خراسانی و سپاهیان با
حضرت بقیة الله (عج) بیعت می‌کنند.^۲

با سرکوب شدن لشکر سفیانی، مردم سر در پی جستن امام (ع) می‌گذارند
و خود را برای استقبال از ایشان مهیا می‌سازند. سپاهیان امام را عموماً ایرانیان،
یمنی‌ها و عراقی‌ها (بیشتر اهل بصره) تشکیل می‌دهند و به استناد برخی
روایات، امام زمان (عج)، وزرا و مشاورانی ایرانی یا ایرانی‌تبار نیز در خدمت
خود دارند و چنان که قبلاً ذکر شد، یاران خاص ایشان نیز برخی یا ایرانی‌اند
یا ایرانی‌تبار.

سفیانی لشکریان خود را برای حفظ پاره‌ای از متصرفات در «دمشق» و
«فلسطین» عقب می‌کشد و در وضعیت دفاعی می‌ماند تا آن روز که امام (عج)
پس از استقرار در کوفه و دفع اشرار «عراق» برای دفع شر سفیانی و تصرف
«بیت المقدس» سپاهیان را راهی این مناطق کند.

بنابراین با توجه به آنچه گفته شد، جنبش سفیانی در سه مرحله اتفاق
می‌افتد:

مرحله نخست، تثبیت سلطه بر پنج منطقه ذکر شده که به مدت شش ماه
انجام می‌شود؛

مرحله دوم، هجوم و پیکار او در عراق و «حجاز»؛

و مرحله سوم، بازگشت از توسعه‌طلبی و دفاع از خود در برابر تحرکات سپاه
حضرت مهدی (عج)، برای حفظ متصرفاتش.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۲۶۲؛ غیبت نعمانی، ص ۱۵۶.

۲. عصر ظهور، چاپ جدید، ص ۲۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷.

از قول حضرت امام باقر(ع) نقل است:

«فتنه سفیانی تنها به اندازه زمان بارداری یک زن، یعنی نه ماه است.

انشاءالله تعالی بیشتر نخواهد بود.»^۱

از شیخ طوسی در کتاب «امالی» و شیخ صدوق در «معانی الاخبار» درباره آخرین رویارویی «آل محمد(ص)» و «آل ابوسفیان» آمده است:

«ما و خاندان ابوسفیان دو خاندانیم که در مورد خداوند، با هم به دشمنی

و ستیز پرداختیم. ما خداوند را تصدیق کردیم و گفتیم راست و درست

است؛ اما آنها خدا را تکذیب کردند؛ ابوسفیان با رسول الله(ص) به جنگ

پرداخت و معاویه با علی بن ابی طالب(ع) و یزید با حسین بن علی(ع) و

سفیانی با قائم(عج) به نبرد خواهد پرداخت.»^۲

و ما اعلام می داریم، ایرانیان به اذن الله در تبعیت از امام زمان(عج) اولین

ضربه مهلک را به سفیانی می زنند تا با تاسی به خاندان رسالت با آل ابوسفیان

و منکران و تکذیب کنندگان جنگیده باشند و سپس با آن حضرت، او را در

«شام» سرنگون ساخته و به درک واصل کنند. با حذف این مزاحم و مانع

بزرگ، پایه های «دولت کریمه امام(ع)» استقرار می یابد و به تدریج همه پهنه

خاک خدا را فرا می گیرد. ان شاءالله

جناب شیخ علی کورانی در چاپ جدید از کتاب «عصر ظهور»، ص ۲۲۷،

روایتی را از قول رسول خدا(ص) آورده اند:

«درفش های سیاه از «خراسان» بیرون آیند که چیزی جلودارشان نیست

یا در (ایلیا) «قدس» به اهتزاز در آیند.»^۳

سید خراسانی و سپاهیانش نزدیک «بصره» با حضرت ملاقات و با ایشان

بیعت می کنند.

۱. سفیانی و نشانه های ظهور، ص ۱۳۰.

۲. همان، ص ۱۳۵.

۳. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۶۲.

حضرت امام (ع) پس از شکست سفیانی، وارد «عراق» می‌شوند. امیر مؤمنان (ع) می‌فرمایند:

«گویی او را می‌بینم که در نزدیکی «نجف» (کوفه) از «وادی السلام» عبور کرده به سوی «مسجد سهله» پیش می‌رود؛ در حالی که زره رسول اکرم (ص) را به تن دارد و بر اسب سبز رنگی سوار است که رنگش سبز متمایل به مشکی است و در پاهای آن سفیدی درخشانی است که برق می‌زند و پیشانی سفیدی دارد که همگان برق آن را می‌بینند.»^۱

شورش‌های «عراق» به سرعت فروکش کرده و به دست امام (ع) خاتمه می‌یابد. «مسجد کوفه» به عنوان مرکز حکومت و دارالاماره انتخاب می‌شود.

درباره فرجام کار سفیانی به نقل از امام باقر (ع) آمده است:

«به سفیانی خبر می‌رسد که حضرت (قائم) به سوی او عزیمت نموده، با سپاهیانش به سوی آن حضرت حرکت می‌کند و تقاضای دیدار می‌نماید. حضرت مهدی (عج) حجت را بر او تمام می‌کند، او تسلیم شده و بیعت می‌کند. چون به سوی سپاهیانش برمی‌گردد، آنها او را سرزنش می‌کنند. پس بیعت را شکسته، آماده نبرد می‌شود و حضرت آنها را شکست می‌دهد...»^۲

حضرت در کنار «دریاچه طبریّه» و زیر درختی که شاخه‌هایش بر روی دریاچه، بال گشوده، سر او را می‌برد و سپس «شام» را تحت تصرف خود در می‌آورد.^۳ سقوط حاکمیت سفیانی و کشته شدن او به دست حضرت صاحب‌الزمان (عج) رهگشای حرکت سپاهیان به سوی «قدس» و آزاد سازی «بیت المقدس» نیز هست.

در مسیر شام تا قدس، «تابوت سکینه» به دست امام از دریاچه طبریّه

۱. منتخب الاثر، ص ۵۱۹.

۲. الزام الناصب، حائری، ج ۲، ص ۲۲۱.

۳. بشارة الاسلام، صص ۴۶ و ۱۹۲.

خارج شده و در «بیت المقدس» در معرض تماشای جمله «بنی اسرائیل» گذاشته می‌شود.

برانگیخته شدن و بازگشت اصحاب کهف و پیوستن آنها به حضرت صاحب‌الزمان (عج) و نزول اجلال حضرت عیسی (ع) نیز در همین مقطع رخ می‌دهد.

آنگاه حضرت عیسی (ع) به «بیت المقدس» برمی‌گردد.

«چون روز جمعه فرارسد و نماز برپا گردد، عیسی بن مریم (ع) در آن ساعت از آسمان فرود آید؛ در حالی که لباس سرخ بر تن دارد و از سر او قطره‌های عرق چون روغن می‌ریزد. او مردی زیبا و خوش‌اندام و شبیه‌ترین مردم به حضرت ابراهیم (ع) است. به سوی مهدی (ع) می‌آید و با او مصاحفه می‌کند و به او نوید پیروزی می‌دهد. مهدی (ع) به او می‌گوید: ای روح‌الله جلو بایست و با مردم نماز بخوان؛ عیسی (ع) می‌گوید: ای فرزند پیامبر نماز برای تو برقرار شده است. حضرت عیسی (ع) اذان می‌گوید و پشت سر مهدی (ع) نماز می‌گذارد.»^۱

برخی روایات محلّ فرود حضرت عیسی (ع) را بر دروازه «دمشق» ذکر کرده‌اند. به هر صورت، حضرت عیسی (ع) با نزول اجلال به ایفای بزرگ‌ترین نقش تاریخی خود نائل می‌شوند.

برخلاف تصور فرّق مختلف مسیحی، حضرت عیسی (ع) برای تأسیس دولت جهانی به زمین برنمی‌گردند.

حکمت غایی صعود حضرت به آسمان و طولانی شدن عمرشان از اسرار خدای حکیم است؛ اما دریافت این حقیر آن است که عمر طولانی این عالی‌جناب به منظور:

● هدایت مسیحیان به سوی اسلام؛

۱. الزام الناصب، ص ۲۱۲.

● در هم شکستن اتحاد و ائتلاف صلیب و صهیون که علیه امام زمان (عج) اتفاق می افتد؛

● همراهی و هم‌نشینی با امام عصر (عج) در تثبیت حکومت جهانی مستضعفان؛

● و بالأخره تجربه مرگ پس از حیاتی طولانی می‌باشد.

خداوند وعده تأسیس حکومت جهانی و تعمیم دین جهانی پیامبر آخر الزمان، محمد بن عبدالله (ص) را به آن پیامبر داده که از طریق آخرین وصی ایشان محقق می‌شود.

وعده «ملک عظیم خداوندی» تنها به صاحب کامل‌ترین دین و کتاب آسمانی، یعنی محمد و آل محمد (ص) داده شده است.

این ملک عظیم به نام «بنی اسماعیل» رقم خورده است؛ در حالی که حضرت عیسی (ع) آخرین نبی از «بنی اسرائیل» است و بعد از ایشان نبوت و رسالت به شاخه بنی اسماعیل از فرزندان حضرت ابراهیم (ع) منتقل شد.

پس از آزاد سازی «قدس» و شکست غربیان، «روم» نیز فتح می‌شود و آنان به دست مبارک حضرت مهدی (عج) اسلام می‌آورند.

در گوشه گوشه جهان، مسجد برپا می‌شود و بانگ اذان در آسمان اقصا نقاط عالم، طنین افکن می‌شود.

روایتی از قول امیرالمؤمنین (ع) آمده است که می‌فرمایند:

«آنگاه [امام] متوجه اقطار و اکناف جهان می‌شود، هیچ شهری نمی‌ماند از شهرهایی که [ذوالقرنین] وارد شده؛ جز اینکه در آن گام نهاده و آن را اصلاح می‌کند. هیچ کافری بر کفر خود نمی‌ماند؛ جز اینکه به دست او هلاک می‌شود. خداوند به دست او دل‌های مسلمانان را تسکین می‌بخشد.»^۱ ان شاء الله

گفتار هشتم: واقعه بداء

از آنجا که شوق و ذوق ظهور کبرای حضرت ولی عصر (عج) در دل جمع بزرگی از جوانان این سرزمین افتاده و با مشاهده و مطالعه پاره‌ای از شواهد و نشانه‌ها سعی در تطبیق نشانه‌ها و صدور حکم نهایی درباره مصادیق احتمالی را دارند، لازم می‌دانم نکته‌ای را یادآور شوم.

جمله پیش‌بینی‌ها درباره وقایع و اشخاص و حتی کلیه مقدرات که به نام شخصی یا قومی رقم خورده است، در گروهی چند موضوع مهم و از جمله پیش آمد «صلاح یا مفسده بزرگ‌تر و مهم‌تر» و «فراهم آمدن شروط لازم در آن شخص یا قوم» یا عکس آن (از دادن صلاحیت‌ها یا تغییر شرایط) است. هر یک از موارد که به هر دلیلی حادث شود، ممکن است در اجرای حکمی و فرود قضایی معین از آسمان، تجدید نظر شده و در اجرای آن امر «بداء» اتفاق بیفتد.

غفلت از بداء، موجب می‌شود تا افراد دچار ابهام، پراکندگی خاطر، تردید یا انکار شده و حتی جمله دین و ایمان خود را هم از دست بدهند.

توقیف، تأخیر و تعجیل در هر امری، حق خداوند متعال است و هیچ کس را بر آن اختیار و اذنی نیست. گاهی خداوند چیزی را که مقدر کرده است، تغییر می‌دهد و این تغییر نه بدان خاطر است که خداوند از اول، مصلحت واقعی را نمی‌دانسته؛ بلکه بدان سبب است که خداوند صلاح می‌دانسته که چیزی اول به گونه‌ای مقدر شود و سپس به دلیل تغییری که در رفتار انسان‌های مختار حادث می‌شود، به گونه‌ای دیگر محقق شود و این به خاطر مصالحی است که

علم کامل آن نزد خداوند است و ما تنها برخی از آنها را درمی‌یابیم. البته این امر معقول و پذیرفته فطرت و نهاد پاک و بی‌آلایش نیز هست. اگر چنین نبود، موضوع امیدواری و تلاش برای دست‌یابی به نتایج پسندیده، معنی خود را از دست می‌داد و خلق روزگار، مبتلای نوعی جبر‌گرایی می‌شدند و برای خودشان نقشی در سرنوشت و پایان قائل نمی‌شدند. بداء در لغت به معنی ظاهر و آشکار شدن است و در اصطلاح، به دگرگونی مسیر طبیعت و سرنوشت انسان در برابر انجام عمل صالح و پسندیده اطلاق می‌شود. امامان معصوم(ع)، اعتقاد به بداء را بالاترین نشانه اعتقاد به توحید و تنزیه پروردگار می‌دانند و آن را چنین معنی کرده‌اند: «تغییر اراده و مشیت خدا از روی علم» است.

در تفسیر آیه شریف:

«إِنَّ اللَّهَ يَقْدُمُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ وَيَمْحُو مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ
وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ...»^۱

خداوند هر چه را بخواهد، پیش می‌اندازد و هر چه را بخواهد، به تأخیر می‌اندازد و هر چه را بخواهد، محو و هر چه را بخواهد، اثبات می‌کند و کتاب ما در نزد اوست» امام صادق(ع) فرمودند:^۲

«بداء همان تغییر قضای الهی است که در لوح محو و اثبات صورت می‌گیرد.»

در سوره «رعد»، آیه ۳۹ آمده است:

«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛

خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست.»

نزد خداوند دو لوح قرار دارد، لوح «محو و اثبات» (همان بداء) و دیگری «لوح محفوظ». آنچه که «بداء» و تغییر در آن واقع می‌شود که «اجل معلق»

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۸.

۲. همان.

نیز از آن جمله است، در لوح محو و اثبات است؛ اما در لوح محفوظ هیچ گاه بداء حاصل نمی‌شود.

همچنین گاه پیامبر یا امامی از آنچه در لوح محو و اثبات است، آگاهی می‌یابد و آن را اعلام می‌دارد که طبعاً قابل تغییر و دگرگونی است و بعدها ممکن است در برخورد با موانع و شرایط وقوع پیدا نکند. دانشمندان شیعه گفته‌اند:

هنگامی که «بداء» به خداوند نسبت داده می‌شود، به معنی «ابداء» است؛ یعنی آشکار ساختن چیزی که قبلاً ظاهر نبوده و پیش‌بینی نمی‌شده است.^۱

چنان که گفته شد، درک این قضیه مشکل نیست. گاهی مسائلی چون آزمایش یک شخص یا یک قوم، تأثیر توبه و بازگشت به سوی خداوند، تأثیر صدقه و کمک به نیازمندان و انجام کارهای نیک در برطرف ساختن حوادث دردناک و مانند اینها ایجاب می‌کند که صحنه حوادث آینده که قبلاً به گونه‌ای تنظیم شده، با دگرگونی شرایط و اعمال مردم، به گونه دیگری تغییر یابد. از این راه مردم خواهند دانست که سرنوشت خودشان در دست خودشان است و با تغییر مسیر روش، قادرند سرنوشت خود را تغییر دهند.

چگونه است که همگی ما برای دفع و رفع بلا یا جذب نعمت، صدقه می‌دهیم، مستمندان را دستگیری می‌کنیم، زکات مالمان را می‌پردازیم و امثال اینها. این عمل ما اقرار و اعتراف به بداء و قبول داشت آن است. گویا پذیرفته‌ایم که ممکن است در طول سفر به مشکل و بلایی مبتلا شویم؛ بلایی که حتی حاصل عمل و کردار خودمان هم است؛ لیکن با صدقه قضای خود را تغییر می‌دهیم یا وقتی که می‌دانیم به خاطر آنچه کرده‌ایم، مورد مؤاخذه و حتی عذاب الهی واقع خواهیم شد و قبلاً هم اعلام شده که هر یک از اعمال سوء چه کیفری را در پی دارد، با توبه، استغفار و انفاق خود را از مسیر آن قضا خارج کرده، سرنوشت دیگری را برای خود رقم می‌زنیم.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۹.

این امر درباره اقوام نیز اتفاق می‌افتد. حضرات معصومان(ع) با آگاهی از لوح محفوظ، از آینده ما و نقشی را که رقم خواهیم زد، سخن گفته و درباره‌اش پیش‌بینی کرده‌اند؛ لیکن این همه در گروی حفظ عهد، پاسداری از حریم الهی، سپاس‌گزاری از نعمت‌ها و دوری از افساد در زمین است.

قومی که از مسیر خارج شده، الزاماً دیگر شرایط و ظرفیت و توان اجرای فرامین خداوند در مسیر مهم اعلام شده را دارا نخواهد بود. مانند «بنی اسرائیل» که تمامی صلاحیت خود را در اثر افساد در زمین از دست داده و از عرش عزت و اکرام، بر فرش ذلت، لعن و سرگردانی همیشگی فرو غلتیدند.

بنی اسرائیل نمی‌تواند خود را دل‌خوش به وعده‌های پیشین کند. آنها با تغییر دادن شرایط و به جا نیاموردن شروط از دایره خارج شده و خود را مستحق حکم جدید ساختند که جز سرگردانی و ذلت نیست. حکم اولیه در اثر عملکرد بنی اسرائیل به حکم دوم تبدیل یافته و هیچ کس اجازه دخالت در اراده خداوند را ندارد. از عدالت خداوند دور و برای خداوند عقلاً قبیح بود قومی خدمت‌گزار، سپاس‌گزار و صالح را ملعون و مطرود سازد؛ چنان که از عدالت خداوند و حکمت او نیز دور و عقلاً قبیح است که قومی مفسده‌جو، ناسپاس و نابکار را مشمول لطف ویژه و آقایی بر زمین کند و حکم «ملک عظیم» و «میراث‌داری زمین» را به نامش به ثبت برساند.

آنچه درباره «ایران»، ایرانیان و شیعیان بیان شده در لوح محو و اثبات است و مؤید آن هم قول حضرات معصومان(ع) است؛ اما به شرط‌ها و شروط‌ها؛ چنان که قبلاً ذکر شد:

«كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي» یا فرمودند: «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي» ولایت علی بن ابی طالب(ع) قلعه‌ای است که هر کس در آن وارد شود، از عذاب من در امان می‌ماند. حصن حصین و قلعه امن، کلمه لا اله الا الله و ولایت امیرالمؤمنین(ع)، عمومی نیست که کافر و مؤمن را شامل شود.

امام رضا(ع) به صراحت فرمودند: «بِشَرَطِهَا وَ شُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»

چنانچه شرط لازم ورود به این حصن فراهم نشود، امنیت از آتش عذاب نیز محقق نخواهد شد.

خداوند تعالی نیازمند و دست بسته نیست. این «بنی اسرائیل» بودند که می‌پنداشتند دست خداوند بسته است.

دست خداوند باز است و حکمش نافذ:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ»^۱

و یهود گفتند دست خدا بسته است. دست‌های خودشان بسته باد و به [سزای] آنچه گفتند از رحمت خدا دور شوند؛ بلکه هر دو دست او گشاده است. هر گونه بخواهد، می‌بخشد.»

در گمان ما بسیاری از مقدمات برای نقش‌آفرینی «ایران و ایرانیان» در «واقعه شریف ظهور» فراهم آمده و حتی «نهضت اسلامی ایران» نیز محقق شده؛ لیکن ممکن است نابخاری، ناسپاسی، مفسده‌جویی و افساد ایرانیان در زمین، به تمامی آنها را از مسیر خارج کرده و با «وقوع بداء» موضوع و مأموریت به نام قوم دیگری رقم بخورد یا آنکه موکول به زمانی دیگر شود. زمانی دراز که ده‌ها نسل دیگر در آینده، امکان تجربه کردنش را حاصل کنند.

امام صادق(ع) در تفسیر آیه یاد شده، می‌فرمایند:

«یهود می‌گویند: خدا از امر آفرینش فارغ شده، کم و زیاد (در رزق و عمر و غیره) را ندارد، خداوند در تکذیب آنان چنین فرمودند: «غلت ایدیهم...» دستشان بسته باد و به گفتار ناهنجار خود از رحمت خدا دور باشند! بلکه قدرت او گسترده است، هر گونه بخواهد، انفاق می‌کند.»

سپس می‌افزاید:

«آیا سخن خدا را نشنیده‌اند که می‌فرماید: «خدا آنچه را بخواهد محو کرده و آنچه را بخواهد، ثابت می‌دارد و نزد خداست امّ الكتاب.»

جملگی ما انسان‌ها در مقابل دو تقدیر، یکی «محتوم و قطعی» و دیگری «معلق و مشروط» هستیم که با فقدان برخی شرایط، دگرگون می‌شود و تقدیر دیگری جایگزین آن می‌گردد.

موضوع نفی توقیت هم از همین قسم مباحث است.

روایات بسیاری درباره «تکذیب تعیین‌کنندگان وقت برای ظهور» از سوی حضرات معصومان (ع) بیان شده است.

وقتی از حضرت امام محمدباقر (ع) درباره زمان ظهور سؤال کردند، آن حضرت سه بار فرمودند: «كَذَّبَ الْوَقَاتُونَ؛ یعنی تعیین‌کنندگان وقت، دروغ‌گویانند»

در توقیع مبارک امام زمان (ع) به اسحاق بن یعقوب آمده است:

«... وَ أَمَّا ظُهُورَ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ كَذَّبُ الْوَقَاتُونَ؛

و اما آشکار شدن فرج، وابسته به اراده حق تعالی است و وقت‌گذاران

دروغ‌زنانی بیش نیستند»

بزرگ‌ترین خطری که موضوع «توقیت» و «تطبیق» را تهدید می‌کند، موضوع بداء است. ضمن آنکه توقیت این گمان بیهوده را در خود پنهان دارد که ما همه شرایط لازم برای تجربه امر ظهور، استقبال از امام و دیدارش را حاصل کرده‌ایم؛ در حالی که نه تنها به اندازه یک قدم، حرکت روی به جلو نداشته؛ بلکه حرکت معکوس و عقب‌گرد نیز داشته‌ایم و بدان مبتلاییم.

سبقت‌گیری از اراده و مشیت الهی در زمره بدترین نوع بوالفضولی است که عواقب سخت دردناکی برای آدمی در پی دارد؛ در حالی که در مذهب «اهل ولایت» عبودیت و ترک خود و تسلیم بودن شرط اولیه است.

چنان می‌باید خود را در محضر حضرت دید و در محضرش تسلیم و آماده

بود که تعجیل و تأخیر در امر فرج، هیچ تفاوتی به حال ما نکند. ان شاء الله

هفتم رمضان ۱۴۳۲، مرداد ماه ۱۳۹۰

الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين

کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه: محمدمهدی فولادوند، چاپ اول، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۲۱ هـ.ق. ۱۳۷۹.
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، انتشارات آل علی، ۱۳۸۳.
۳. آریامنش، کوروش، تاریخ تمدن جهان باستان.
۴. آلوسی، سید محمود، روح المعانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۵. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، بیروت، دارالاحیاء الکتب العربیه، [ابی تا].
۶. ابن حماد مروزی، ابوعبدالله نعیم، الفتن، تحقیق: سهیل زکار، چاپ اول: بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۹ هـ.ق.
۷. ابن شعبه الحرانی، حسن بن علی بن حسین، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳.
۸. ابن طاووس، سید علی بن موسی، الملاحم و الفتن، ترجمه محمد جواد نجفی، تهران، کتابفروشی اسلامیّه، [ابی تا].
۹. ابن عربشاه، احمد بن محمد، زندگانی شگفت آور تیمور، ترجمه محمد علی نجاتی، تهران، نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۳۹.
۱۰. ابن کثیر، البدایه و النهایه، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۱۱. ابن ماجه، ابوعبدالله محمد بن یزید قزوینی، سنن ابن ماجه، تحقیق و تعلیق: محمدفؤاد عبدالباقی، مصر، داراحیاء الکتب العربیه، [ابی تا].
۱۲. ابومحمد عبدالملک بن هشام، سیره ابن هشام.
۱۳. ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ناشر: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی.
۱۴. ابونعیم، تاریخ اصبهان.
۱۵. احمد بن حنبل، مسند حنبل، مؤسسه قرطبه، [ابی تا].
۱۶. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، تهران، نشر یس، ۱۳۶۳.
۱۷. افلاطون، کتاب الکیبیداس یکم.
۱۸. اقبال آشتیانی، عباس، آل نوبخت، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۸۴.

۱۹. بحرانی حسینی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۹ ه.ق.
۲۰. براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح، تهران، امیرکبیر، [بی تا].
۲۱. بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
۲۲. الترمذی، ابی عیسی، سنن ترمذی، محمد بن عیسی بن سوره، دارالفکر.
۲۳. تفسیر بر احتجاج امام علی بن موسی الرضا(ع) با عمران صابری، استاد محمدتقی جعفری از مجموعه آثار دومین کنفرانس جهانی حضرت رضا(ع).
۲۴. جرداق، جرج، امام علی(ع) صدای عدالت انسانی، هادی مترجم: خسرو شاهی، نشر حرم، ۱۳۷۶.
۲۵. جعفر بن محمد بن قولویه، کامل الزیارات، قم، فقاقت، ۱۳۸۳.
۲۶. جغرافیای کامل ایران، ج ۱.
۲۷. حائری یزدی، علی، إلزام النَّاصِبِ فی إثبات الحجة الغایب(ع)، شیخ علی یزدی حائری، قم، مکتبه الرضی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۲۸. حسینی جعفری، مهاجرت حقیقت: پژوهشی در زندگانی سلمان فارسی، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۵.
۲۹. حسینی خامنه‌ای، علی، گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد، مشهد، ۱۳۶۵.
۳۰. حقیقت، عبدالرفیع، خدمات ایرانیان به اسلام، تهران، کومش، ۱۳۹۰.
۳۱. حمید الله، محمد، نامه‌ها و پیمان‌نامه‌های پیامبر اسلام، ترجمه به نام «وثائق السیاسیة» دکتر محمود مهدوی دامغانی.
۳۲. حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، مترجم: سید هاشم رسولی محلاتی، قم، دارالتفسیر، ۱۳۸۳.
۳۳. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، ۱۵ ج، چاپ اول از دوره جدید: تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۳۴. دیاکونف، میخائیل میخائیلویچ، تاریخ ایران باستان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۳۵. دین مهر در جهان باستان، مجموعه گزارش‌های دومین کنگره بین‌المللی مهرشناسی، مترجم مرتضی ثاقب‌فر، تهران، نشر توس، ۱۳۸۵.
۳۶. دینشاه، ایرانی (سلیستر)، اخلاق ایران باستان، مینوی خرد، تهران: [بی نا].

۱۳۱۲.

۳۷. راوندی، مرتضی، سیر قانون و دادگستری در ایران، بابل، نشر چشمه، ۱۳۶۸.
۳۸. زمخشری، جارالله، تفسیر الکشاف عن حقائق التنزیل، ۴ ج، بیروت، دارالکتب العملیه، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۳۹. السّادة، مجتبی، شش ماه پایانی (تقویم حوادث شش ماهه پیش از ظهور)، ترجمه محمود مطهری نیا، چاپ اول، تهران، موعود عصر (عج)، ۱۳۸۲.
۴۰. سینتمدگات.
۴۱. سلطانزاده، حسین، مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران، تهران، نشر آبی، ۱۳۶۵.
۴۲. سلیمان، کامل، روزگار رهایی (ترجمه یوم الخلاص)، ۲ ج، ترجمه علی اکبر مهدی‌پور، چاپ سوم، تهران، آفاق، ۱۳۷۶.
۴۳. سیوطی، جلال الدین، الحاوی للفتاوی، دارالکتب العلمیه.
۴۴. شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۵.
۴۵. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ۲ ج، تحقیق: مؤسسه الإمام الخمینی (ره)، چاپ اول، مشهد، المؤتمر العالمی للإمام الرضا (ع)، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۴۶. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ۲ ج، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، ترجمه: منصور پهلوان، چاپ اول: قم، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۸۰.
۴۷. شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین (ابن بابویه)، الآمالی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ هـ.ق.
۴۸. شیخ طوسی، محمد بن حسن، کتاب الغیبه، تحقیق: عبادالله الطهرانی و علی احمد ناصح، چاپ دوم: قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۴۹. شیخ مفید، الإختصاص، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، چاپ چهارم: قم، جماعة المدرّسین فی الحوزة العلمیه فی قم المقدّسه، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۵۰. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ۲ ج، ترجمه و شرح: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، علمیه اسلامی، [ابی تا].
۵۱. شیخ نوری، محمد امیر، تاریخ اسلام در آسیای مرکزی تا حمله مغول، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.

۵۲. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر (ع)، ۳ ج، چاپ اول: قم، مکتب المؤلف، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۵۳. الصدر، السید محمد، تاریخ ما بعد الظهور، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۵۴. صفا، ذبیح الله، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران، نشر مجید، ۱۳۸۸.
۵۵. صواعق المحرقة.
۵۶. طبرسی، فضل بن حسن (امین الإسلام طبرسی)، إعلام الوری بأعلام الهدی، ۲ ج، تحقیق: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث، چاپ اول: قم، مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۵۷. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۰ ج در ۵ مجلد، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۳۷۹ هـ.ق.
۵۸. طبری، محمد بن جریر، دلائل الائمة. (دلائل الإمامه)
۵۹. عبده، محمدرضا، رشید، تفسیر المنار، بیروت، دارالمعرفة، ۱۹۴۷ م.
۶۰. علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعه، تحقیق علی نقی منزوی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، [بی تا].
۶۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ۲ ج، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۶۲. فخر رازی، تفسیر کبیر، بیروت، دارالفکر، [بی تا].
۶۳. فرامرز قراملکی، احد، اخلاق حرفه‌ای در تمدن ایران و اسلام، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷.
۶۴. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، مصحح ژول مول، تهران، بهزاد، ۱۳۸۸.
۶۵. فقیه، محمد، سفیانی و نشانه‌های ظهور، انتشارات موعود عصر، ۱۳۸۷.
۶۶. فقیهی، علی اصغر، تاریخ آل بویه، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۷.
۶۷. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، المحجة البيضاء فی تذهیب الاحیاء، قم، حسنین، ۱۳۸۴.
۶۸. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر صافی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۶۰.
۶۹. قائمی، علی، در مکتب عالم آل محمد، انتشارات امیری، ۱۳۷۸.

۷۰. قمی، شیخ عباس، سفینة البحار، نجف، المطبعة العلمیة.
۷۱. کاظمی، سید مصطفی آل سید حیدر، بشارة الاسلام فی علامات المهدي، محقق: حسن نزار، قم، مكتبة الحیدریه، ۱۳۸۹.
۷۲. کریستن سن، آرتور، ایرانیان در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۷۳. کلینی، محمد بن یعقوب، روضة کافی.
۷۴. کورانی، علی، عصر ظهور، (ترجمه کتاب عصر الظهور)، ترجمه: عباس جلالی، چاپ پنجم: تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵. گردیزی، زین الاخبار، به اهتمام رحیم رضازاده.
۷۵. گردیزی، زین الاخبار، به اهتمام رحیم رضازاده، تهران، نشر دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۷۶. گزنفون، تربیت کوروش، ترجمه دکتر بهمن کریمی، تهران، نشر اقبال ما، ۱۳۵۰.
۷۷. الگود، سیریل، تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه دکتر باهر فرقانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۷۸. لطفی، مهدی، یاران ایرانی تبار معصومان(ع)، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۷.
۷۹. المتقی الهندی، علاء‌الدین علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، ۱۶ ج، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۸۰. المجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ۱۱۰ ج، چاپ سوم: بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۸۱. مجموعه آثار نخستین کنگره جهانی حضرت رضا(ع)، ج ۴، ۱۳۶۵.
۸۲. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، التنبيه و الاشراف، مترجم: ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
۸۳. مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۸۹.
۸۴. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران، صدرا، ۱۳۸۹.
۸۵. معین، محمد، مزدیسنا و ادب پارسی، به اهتمام مهدخت معین، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.
۸۶. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاريخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی،

- تهران، آگه، ۱۳۸۱.
۸۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۲۷ ج، چاپ پانزدهم: تهران، دارالکتب
الإسلامیّه، ۱۳۷۴.
۸۸. الممهّدون للمهدی (ع) (دراسة فی الخریطة السیاسیة لعصر الظهور)، قم،
مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۸۹. ناس، جان بایر، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، علمی
و فرهنگی، ۱۳۸۸.
۹۰. نامه‌ها و پیماننامه‌های سیاسی حضرت محمد و اسناد صدر اسلام، ترجمه دکتر
سید محمد حسینی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۴.
۹۱. نعمانی، ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم بن جعفر، کتاب الغیبة، تحقیق:
علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، [ابی تا].
۹۲. نوری طبرسی، حسین، نفس الرّحمان فی فضائل سلمان، تحقیق و تصحیح ایاد
کمالی الاصل، قم، یاد، ۱۳۸۹.
۹۳. وندادید، فرگرد سوم، قسمت یکم، فقرة ۵.
۹۴. هلال، رضا، مسیح یهودی و فرجام جهان، تهران، هلال، ۱۳۸۸.
۹۵. یاقوت حموی، معجم البلدان، دار احیاء لثراث العربی، بیروت، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۹۶. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، قم، شریف رضی، [ابی تا].
۹۷. یوسف بن یحیی مقدّسی شافعی، عقد الدرر فی اخبار المنتظر، قم، مسجد
مقدّس جمکران، ۱۳۸۶.
۹۸. یولیوس، ولهوزن، تاریخ سیاسی صدر اسلام، شیعه و خوارج، ترجمه محمود
رضا افتخارزاده، قم، رسالت قلم؛ دفتر نشر معارف، ۱۳۷۵.
۹۹. ماهنامه باستانی دیروز ما، خرداد ۱۳۸۵.
۱۰۰. مجله پرسمان، ش ۲۳، مرداد ۱۳۸۳.
۱۰۱. مجله موعود، ش ۱۰۵.
۱۰۲. ماهنامه کوثر، ش ۴، بهار و تابستان ۱۳۸۱.
۱۰۳. خبرگزاری قرآنی ایکن، شعبه قم.
۱۰۴. سایت مشرق.
۱۰۵. فردو نیوز.
۱۰۶. خبرگزاری رسا www.rasanews.ir.
۱۰۷. سایت شیعه نیوز www.shia-news.com.